



This is a digital copy of a book that was preserved for generations on library shelves before it was carefully scanned by Google as part of a project to make the world's books discoverable online.

It has survived long enough for the copyright to expire and the book to enter the public domain. A public domain book is one that was never subject to copyright or whose legal copyright term has expired. Whether a book is in the public domain may vary country to country. Public domain books are our gateways to the past, representing a wealth of history, culture and knowledge that's often difficult to discover.

Marks, notations and other marginalia present in the original volume will appear in this file - a reminder of this book's long journey from the publisher to a library and finally to you.

Usage guidelines

Google is proud to partner with libraries to digitize public domain materials and make them widely accessible. Public domain books belong to the public and we are merely their custodians. Nevertheless, this work is expensive, so in order to keep providing this resource, we have taken steps to prevent abuse by commercial parties, including placing technical restrictions on automated querying.

We also ask that you:

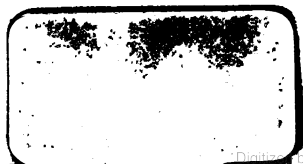
- + *Make non-commercial use of the files* We designed Google Book Search for use by individuals, and we request that you use these files for personal, non-commercial purposes.
- + *Refrain from automated querying* Do not send automated queries of any sort to Google's system: If you are conducting research on machine translation, optical character recognition or other areas where access to a large amount of text is helpful, please contact us. We encourage the use of public domain materials for these purposes and may be able to help.
- + *Maintain attribution* The Google "watermark" you see on each file is essential for informing people about this project and helping them find additional materials through Google Book Search. Please do not remove it.
- + *Keep it legal* Whatever your use, remember that you are responsible for ensuring that what you are doing is legal. Do not assume that just because we believe a book is in the public domain for users in the United States, that the work is also in the public domain for users in other countries. Whether a book is still in copyright varies from country to country, and we can't offer guidance on whether any specific use of any specific book is allowed. Please do not assume that a book's appearance in Google Book Search means it can be used in any manner anywhere in the world. Copyright infringement liability can be quite severe.

About Google Book Search

Google's mission is to organize the world's information and to make it universally accessible and useful. Google Book Search helps readers discover the world's books while helping authors and publishers reach new audiences. You can search through the full text of this book on the web at <http://books.google.com/>

49 B 113

Persian B 113



(۴۰۸)

ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا رزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازی - ملا تقیای شصتری -
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمری - ملا باقر کشمیری - ملا
 باقر تهنقی - ملا مقصود علی - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا
 عبید الحکیم هالکوٹی - ملا عبد المطلب سلطان پوری - ملا عبد الرحمن
 بهرہ گجراتی - ملا حدن فراقی گجراتی - ملا حسین گجراتی -
 خواجه عثمان حصاری ملا محمد جونپوری *

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کشی - حکیم معین الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم
 گیلانی ملقب بحکیم الملک - حکیم مومنائی شیرازی - حکیم روح الله
 بروجی - حکیم حمید گجراتی حکیم تقی گیلانی *

ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

باباطالب اصفهانی - ملا حیاتی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری -
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبی آملی - سعیدای
 گیلانی - میر معصوم کاشی - نسوزی کاشی - ملا حیدر خالصی - شیدا *

گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادعلی - حافظ کیب فتحا - نصیرا - باتیا - حافظ عبد الله -
 استاد محمد نائی - حافظ چیلہ *

نغمه سرا بیان هند

جهانگیر داد - چترخان - پرویز داد - خرم داد - ماکهو - حمزه *

تمام شد

یافت اما مدار همچنان بر عزیزف خان بود که پس از جلوس
 آنحضرت بر اورنگ فرمان روائی بخطاب والی امیرالامرائی
 سرعزت بر فلک هود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد
 و فرقی ملبر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ
 طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه
 بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشیکت
 خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند
 و همچنین امیر الامرا وکیل مدار علیه بود چون از به پیمایزی مزمن
 گرفتار آمد و مویک موعود بصوب کابل نهضت فرمود جمع فریگ قزوینی
 مخاطب باصفغان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته
 بخدمت جایل القدر و کالت چهره سعادت بر انروخت خواجه
 ابو الحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا بر رشته دفتر
 و کافه نگاهدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود
 اما بترش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه آصفغان
 بهم دکن رخصت یافت بنازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز
 گشت او تا آخر ایام حیات با متقلل تمام بلوازم آن امر خطیر
 پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم توبت دیگر خواجه
 ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهابتخان را از درگاه
 معلى اخراج نمودند یمن الدوله آصف خان خلف الصدق
 اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ و کالمه اختصاص بخشیدند و همچنان
 خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت
 جنت مکانی از جهان نانی بسرای جاودانی شنافتند *

وغضه و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازند .

فکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور منور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی

اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرویز - سلطان خرم - سلطان جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شناختند و تاریخ وفات آن مسانراں ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از شفقار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممالک پیش گرفتند و دختر تا حال در قید حیات است - و از سلطان پرویز طفلی و صبیه بود طفل پس از پدر بزودی رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه صبیه قدسیه روشنی افزای دیده شد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهیز بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختری هست لردلی بیگم نام .

ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

دو زمان شاهزادگی نخست رای کهتسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد از او بایزید بیگ باینخدمت پرداخت بعد از او خواجه دوست محمد کبلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی در شناس گشته دیوان شد بعد از او چار بیگ باین منصب امتیاز

وششم شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری مکه مکب. ناکب
 شکوه بظاهر دار الخانات اکبر آباد در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی
 فرموده قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس
 جبین لخلص را نورانی ساخت و صباح روز مذکور همای چتر همایون
 شهشاه بلند اقبال مایه ابد پیرایه بر فرق متوطنان مستقر مزیر
 خلانت و منتظران صبح سعادت افکنده آن شهر کرامت بهر را بغرغ
 جمال جهان آرمی خوبش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تلادری تلخانه
 ارک بر تخت نعل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زرمسکوک پریمین و
 یسار ریخته دامن اهل حاجات را مالامال مراد ساختند و از مردم
 شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچک تا پشت
 بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و
 حساب تماهائی بودند بر ضمائر ارباب بصایر پوشیده نماند که
 سوزنج ایام سلطنت و وقایع هنگام خلانت نیر برج دولت و اقبال
 کوکب سپهر عظمت و اجلال دره التاج نصرت و فیروزی قرة العین
 عدالت و جهان انروزی مشید قوانین نصفت و رانت موممن
 مبانع مرحمت و معدلت شهشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
 محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم همایون
 آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان نصاحت گزین
 متصدی گزارش و نگارش گشته بعبارتی که منتخب مستعدان
 روزگار زبید در سلک تحریر کشیده معادت جاوید را ذخیره می نهند
 لاجرم این فقیر قلیل البصامت و حقیر عبیدم الاستطاعت دمک ازان
 غفل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جنت مکانی و روزای آنحضرت

هر مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش وانا امر سنگه
 بادراک سعادت آستان بوس مقنخر و مباهی گشته بود بتارک اخلص
 شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیدشکش درخور خویش گذرانیدمه
 سعادت جاوید اندرخت و شهشاه دریا نوال آن برگزیده خویش را
 بانواع و اقسام مراسم و نوازش سر اندرژی بخشیده خلعت خاصه یا
 دکهنکی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر
 مرصع و خنجر و فیعل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا
 عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و
 بر کنار گول مانندل جشن وزن مهارک شمی حال سی و هشتم از
 عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول
 مطابق بنجم بهمن ماه سعادت دار البرکت اجمیر از عساکر موکب منصور
 محمود بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده زیارت
 روضه متبرکه معینیه شتافته از سعادت جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از
 مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران منزل فاض
 الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از غیض نذورات و تصدقات
 کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده
 بقایان چابکدست مقرر فرمودند که هر اندک فرصت بدستوری که
 مقرر شده بحسن انجام بخشند و بخواهش همه سالر مهابتخان
 منوبه اجمیر و پرگنات نواحی آن بجایگیر او مرحمت شه درین چند
 روز خان عالم مظفر خان معمری و بهادر خان اربک و راجه جیسنکه
 و انیرای منگهدلن و راجه بهارت بوندیله و میدیبه و بسیلری از بندها
 بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست

عیسی را بمنصب چهار هزارگی ذات و ده هزار حواری و ایالت ملک
 تده سرانراز ماختند و بجهت نظام کارخانه ملطنت و انتظام
 مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان
 نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی شان
 بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب
 طلب و زمین فتنه خیزامت اگر داور بخش پسر خسرو و برادر
 او نا شدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته
 دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب
 قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار
 و بی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آگهی مال بیست
 و دو از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه
 نخاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامعی شاه جوان
 بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت و اجال رونق و بها
 پذیرفت داور بخش^(۵) را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت
 وقت و تسکین شورش بسطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در
 گوشه ابار محبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه
 مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با کرشامب برادرش و شهریار
 و ظمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمای
 راه غنا گردانیدند و گلشن هستی را از خص و خاشاک وجود شان
 پره اختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن

را دست نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار ناشدنی شنانته بودند در حوالی لاهور با انواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت بر انراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزندان مکنات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیفخان و آوردن او شنانته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست شیرخان باسنتقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را بسعدت زمین بوس نورانی ماخت سیفخان را که به بسترضعف و ناتوانی افتاده بود برپالکی نشانده حواله خدمت پرستخان کرد خان مومی الیه آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانیدن و شهنشاه جرم بخش عذرپذیر بشفاعت نواب قدسی احتیاج ممتاز الزمانی جرایم و زلت (او را بیمار مرض ادبار حق ناشناس را) بعفو مقرون داشته از حبس غمها و المها آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر او پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمود آباد بسعدت مین بوس کامروای مراد خودها گردیدند و چون تالاب کاکریه که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل فزول رایات اقبال گشت هفت روز در آن مقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شیرخانرا بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا

(۶ ن) آن بیمار مرض او بارحق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود (۷ ن) دلی

رسیدن عرضه داشت شیر خان مؤید و مصدق قول او گشت
 لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنویسد
 صاحب موگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که
 شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیفخان
 را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و در وقت سیف خان
 بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب
 ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان
 به همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت
 مراعات خاطر ایشان بر ذمه سرور شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود
 خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمدآباد شتافته نگذارد
 که آسیب جانی بسیفخان رسد موکب نصرت طراز فریای نریده را
 از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبه سنور که بر لب آب مذکور
 واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن
 وزن قمری سال سی و هفتم از عمر اید پیوند آراستگی یافت
 و سید دلیر خان باره که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست
 او بود بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب
 او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن
 جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید
 که از نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند
 معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولخواهان که دار بخشش

او نیز بشاه بنده اقبال اخلاص درستی بداعضای حرفهای پوچ خانه برانداز بان افغان برگشته بخص خاطر نشان نموده جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معادرت فرمود (راقم حروف خود مکرر از جان نثار خان شنیده که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد هرچند من درخدا و ما مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار از پیش رود) القصد خان جهان فرزندان خود را با مکنندرخان دومانجی و جمعی از انغانان که از مسیم القلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر هم با او موافقت می زدند (و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه کچ سنگه و راجه جی سنگ و غیره) بماندو آمده اکثر محال ولایت مالوه را متصرف شد و مکنونات باطن فتنه پرداز خود را بر عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته ببرهانپور پیوست و چون لشکر گیهان شکوه بسروحد گجرات رایت اقبال برافراشت عرضه داشت نامرخان که بخطاب شیرخانی سرانرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و ارادتهای باطل سیفخان که در آنوقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخصت مهندس گستاخیا شده بود از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت

انواع مراسم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنویسد عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسید بود راه صواب از دست داده باندیشهایی باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق مطلب خویش عهد و موثیقی در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد گردانید تمام ولایت بالاکهات را بغنیم داده برهانپور آمد و همه جاگیر داران و سران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش را بغنیم وا گذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپه دار خان که حراست قلعه احمد نگر بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آذوقه خاطر برداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن برسد تسلیم میکنم و الا سر من امت و این قلعه بالجمله چون خانجهان انداز فساد داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی را مفت و رایگان بغنیم وا گذاشت که شاید بوقت بد بغریاک او برسد مقارن اینحال دریائی روهیله که پیش از شدتقار شدن جنت مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بغا کامی روزگار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود

بیفتن کهد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارمی بدرگاه والا
 و نهضت ریات جهانکشای بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک ییان
 می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنگزهی که
 منزل بیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول
 هزار و می و هفت هجری خود را بجنیر که در انتهای سرحد نظام
 الملک واقع شده رسانیده از راه بهنبر بمنزل مهابتخان که در آن چند
 روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورت حال
 معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر در حرم سرای خلافت
 رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل بر آمدند بنارمی
 زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر یمین الدوله
 آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوت این مانحه دلخراش بر
 خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال برجبهه
 همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقدیم مراسم
 تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود و فرصت توقف بر نمی
 یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه
 بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و می و هفت هجری که مختار
 انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال
 از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت
 عنوان مشتمل بر رسیدن بنارمی و رسانیدن اخبار اقبال آثار و نهضت
 موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از
 گرم روان شاهراه خدمت بودند بآصفخان ارمال داشتند و جان نثار
 خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیها محتوی بر

ناکله غلام ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خبر دلکوب را
 بومی رسانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت بر آمد کار خود را
 منجید و بهبود خویش نفهمیده برهنمونید ادبار عطف عنان
 نموده بقلمه در آمد (و در حقیقت خود را بیای خویش بدام انگند)
 روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکر
 گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب
 اعظم خان بدرون قلعه در آمده در محن دولتخانه پادشاهی توقف
 گزید و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهریار را سریر
 آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جدت
 ملکی رفته در کفج خمبول خزیده بود فیروز خان خواجه سرای که از
 محرمان و معتمدان شبستان اقبال بود او را بدرون آورده پاله ورد بخان
 سپرد و او فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بسته پیش دایره بخش حاضر
 ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته بود
 محبوس داشتند و بعد از دو روز محمول ساخته در زاویه ادبار بحال
 تپاه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ
 پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و همین الدوله
 عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جهان جلال
 بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوائی آسمان مای
 بر جناح احتیاج شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد
 و دیدد منتظران شاه راه اخلاص را بفیض مویس گیتی نورد سرمد

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه
 بمنصبداران قدیم و جدید داده بخيال محال همت مصروف داشت
 و میرزا بایستغری پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شفقار
 شدن آنحضرت فرار نموده ب لاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر
 آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کار فرمایان قضاوتدر
 در تهیه دواتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و
 فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباحثات خواهند ساخت
 و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصعوه و گنجشک را چه
 حد و یارای آنکه در هوای همت اوبال هوس تواند کشود و قطره را بدریا
 نسبت دادن آبروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور
 بخش را بر نیل سوار ساخته خود نیز بر نیل دیگر نشسته روی
 بعرضه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابو الحسن و مخلص
 خان و آلم ورد بخان و سادات باره در هر اول کا طلب گشتند شیر خواجه
 و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری
 از امرای در برانگار پای همت انشوده صادقخان و شاهنواز خان
 و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه گروهی
 شهر تلتقی فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام اتواج شهریار
 از هم گسیخت نوکران زربنده که بتازگی فراهم آورده در برابر
 امرای موروثی ایندولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام برای
 شتابند در بنوقت شهریار برگشته روزگار با دوسه هزار سوار از مردم
 قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت و مصرع
 تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بآصفخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکردند تابع
 و رضا جویی بودند و در حوالی بهنجر خطبه بنام داور بخش خوانده
 روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان ابن عم یمین الدوله آصفخان
 اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد
 در بیوفت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و
 بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جهت
 و شقیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدار السلطنت
 شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود بار حواله نمود که
 بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شقیع جرایم
 خویش سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان
 بود پرمنازعی شاهزادهها را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد
 فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب نورجهان
 بیگم مظمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد
 ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار
 سرپر آزای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شفقار
 شدن جنت مکانی را شنیده بتحریرک زن و ننگه پرداز می آن کوتاه
 اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته دست
 تصرف بخزائن و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرد و هرکس
 هرچه خواصت بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت
 و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره

که از فدائیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنویسد سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او این حرف را باور نمی داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغلط تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته روانه منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد او شان نرفت ناگزیر نعش جنت مگلی را پیش انداخته بادشاهزاده های عالمقदार بر عمارتی فیل نشسته از پی شتافتند یمین الدوله آصفخان بفارسی نام هندوئی را که در تیز روی و دلچسوی ید طولی داشت بخدمت حضرت صاحب قران ثانی فرستاده خبر شنقار شدن جذت مکانی را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوختن نبود انگشتری مهر خود را بار میزده تا سجلی باشد بر اعتماد او القصه آن شب در نو شهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبر نزل فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و مایر پندهائی که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت استقامت و استقامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته داور بخش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گویند قربانی ساخت و بی تکلف بگویند قربانی مناسبت تمامی داشت همه

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش از هم گسیخت از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پدیده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باینصورت متخلق گشته بنظر اشرف در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت از بیرم کله به تهنه و از تهنه بر اجور تشریف آوردند و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانه خاک بال افشاندند سایه بر فرق ساکنان خطه انلاک انگنده جان بجان آمرین سپرد و از شفقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جدت مکانی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمود از شد از درون و بیرون آواز نغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سونح اینواقعه دلخراش و وقوع حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان سرشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان

نگشت بنا بر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند
بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش
پسر خسرو را که نظر بند داشت التماس نمود که بدیگری حواله
شود بهمان دستور باراد تخان سپردند *

• معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن

از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت
دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلهک بدایع
رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغه کوه
بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را مرراست ساخته می
اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان
آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب
شکار است درینوقت یکی از پیادهای آن مرزو بوم آهو را رانده آورد آهو
بر پارچه سنگی بعصرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی
شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازان مکان بیجا هازد بمجرد
آنکه قدم پیش نهاد پای خون را نتوانست در جای مضبوط
ساخت در پیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه
داشت قضارا بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباہ بر

موگب مسعود میر کنان و شکار افغانان طی عقبهای راه فرموده
 در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال
 ارزانی داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله
 غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمانی بران رفته درینولا
 فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی یانت و مقرر گشت که
 هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج
 لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموعه ده لک روپیه باشد
 بخزانة عامرة داخل سازد و نیز ابوسعید نبیرة اعتماد الدوله
 بحکومت تنه فرق عزت برافراخت درینمدت که آنحضرت در
 کشمیر تشریف داشتند آنآ فانا مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهر بند
 عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته
 برپالکی نهسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و
 از سواری اسب عاجز بودند روزی درد رجع بشدت کشید و آثار
 یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو انگند و حرفهایی که ازان بوی
 نومیدی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم
 افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون
 روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد
 از چند روز اشتها مفقود گشت اصلا بغذا میل نمیشد و طبیعت از
 انبوه که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب
 انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار
 ناشدنی بمرض داءالذعلب آبروی خود ریخت موی بروت و آبروی
 و مژه تمام افتاد هر چند اطباء او را و علاج برداختند اثری بران مترتب

ساله بیک ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدمی آستان از اعظم آثار اقبال او بود *

فہضت رایات عالیات بعزم میرو و شکار خطہ کشمیر بتاریخ بیست و یکم اسفندار مذ ماہ آلهی در سعات معمود نہضت رایات اقبال بعزم میرو و شکار خطہ داپذیر کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نہ اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت ناسازگار است لجرم ہر سال در آغاز موسم بہار صعوبت راہ را برخاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار ہمیشہ بہار کشمیر فرودس نظیر میبرسافند و خوبہای هوای کشمیر را دریافته و استیفای لذات آن رشک بہشت فرمودہ باز در زشتیہای هوای او عنان عزیمت بصوب ہندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز بہ عبد الرحیم خواجہ سی ہزار زہدہ برہم مدد خرج لطف فرمودہ بودند و درینوقت فیل مادہ با حوضہ نقرہ شفقت نمودند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی

شب یکشنبہ بیستم رجب ہزار و سی و شش ہجری تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جہانگیری آغاز شد و نوروز جہان امروز برب آب چناب آراستگی یافت (۲) حضرت عرش آشیانی انار اللہ برہانہ بنابر کثرت عذوبت و گوارائی ہمیشہ آب چناب را آب حیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جہان امروز

من فتح هندوستان کردم در بادشاه و مه راجه کلان در هندوستان بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را شمرده اند بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستعد گشته اند من نیز امیدوارم که بشفرف ملازمت فرق عزت برانرازم بنابراین خان راتهور که از خدمتکاران زبان نهم بود دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته او را بقدسی آستان بیارد و بجهت مرافرازی او فرمان احتمالت با خلعت و اسپ مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسیده که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفته علی الرغم او خانجهان را بخطاب بپه سالاری امتیاز بخشیدند - اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شادابی سخن نگاشته کلک بیان می گردد چون او از راه تده عطف عنان نموده روی ادبار بواجبی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه او تعیین شده بود مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند یا از قلمرو بر آرند آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا بحال تباہ روزگار بسربرده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از بیش و عذر گناهان خویش مصحوب و کلامی زیبا دان بخدمت شاه بسیار بخش اندک پذیر نرهداد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته بحضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام مراحم و نوازش که در مخیله او راه نیافته بود فرق عزت بر افراخت و چون کویک بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که بداراک این سعادت نامیه اخلص نورانی ساخت شکستهای چندین

گلرهای نمایان نیارست شد لیکن پسرکلانش شاهنواز خان بانداک
 مایه مردم فوج عبرت را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده
 بی اغراق خانه زادی رشید بوده که اگر اجل امان دادی آثار ذبک ازو
 بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخازان در قابلیت و استعداد
 تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی
 روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکوگفتی و اقعات
 بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف
 شعر فهم خوب بود و خود هم گله بیعتی و احیانا رباعی و غزلی می
 گفت این غزل ازوست

• غزل •

شمارشوق ندانسته ام که تا چند است
 جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است
 نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم
 که پای تا بسرم هرچه هست در بند است
 به کبش صدق و صفا صرف عهد انکار است
 نگاه اهل محبت تمام سوگند است
 مرا فروخت مودت ولی ندانستم
 که مشتری چه کس است و متاع من چند است
 ازان خوشم بسخفهای آشفای رحیم
 که اندکی باداهای عشق مانند است

چون واجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نبیره راجه را میچند
 مشهورکه از اعظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت
 فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده انه که در هنگامی که

غیر ازین دریاهاى مقرر و مشهور که در بنگاله اامت ناله آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان بدانجا رسید بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و در وقتیکه ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهم رسید تا هر کشتی برگردانید طوفان و جهکرتند گشت و از شورش و تلاطم جهکرو حرکت بيموقع کشتی غرق شد مکرم خان با هرکس که در آن کشتی بودند به بحر فنا فرو رفتند و یک متدفق سر از آن گرداب بلا بر فیادردند و در خلال اینحال خانخانان ولد بیروم خان در سن هفتاد و درحالی باجل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امرای این دولت ابد ترین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردیده از آنجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با نیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیعت هزار سوار بتقابل او شتافته در روز ویکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برانراشت (و در آن معرکه مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید) سوم فتح تنه و ملک سنده و در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

تموه درینوقت بعرض رسید که امام قلیخان والی توران حمله جلجان صحبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه گلان جو بیاری را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی گرمی فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزمی بهندوستان نیامده حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته ضیافت کند و خلعت خاصه معسوب او ارسال داشتند و بعد ازان بهادر خان اولدیک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود و درین درگاه منصب پنجهراری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و اراد^(۴)تخان بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و سهریانیها اداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیکذات و ارزنده اسام توجیهات و انواع تلطقات امت روز دیگر چهارده قاب طعام النوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال صاحب سوبگی بنکاله از تغیرخانه زاده خان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

که مردم بیرون را ازان آگاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را بفریب و انصاف بد راه ساختن نزد او می برد و بلباسهای مزین و زرین مقام آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و موافقت ^(۲) پری پیکران میمیر محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته مدار اختیار بیرون بقبضه افتد ار شوهر او شد و از درون مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عوزت در آمد هرگاه آن زنک سوار شدی سران سپاه و عمد های دولت او پیاده در رکابش رفته عرض حواشی خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بصرحد نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل او تعیین کردند و این زنک بتفریب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گریز محتمل نقاب انگذده بر اسب سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقه های سردست که باصطلاح هندوستان کوزه گویند و دیگر نفاثس با خود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها رو برو شد از فرط جرأت و دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید و هر نیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام الملک را قبل مرگی تروقفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیقین پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته بانسون و انسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را سه لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که درتهانجات بودند نوشتها فرستاده که آن مجال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود بحضور بیاید و همچنین نوشته بغام مهبدار خان هاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بدآنجا شتافتند شمار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف باید شد اما قلعه را صمکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرسلان بادشاهی برسد قلعه را خولعم سپرد و مجله هرچند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بولن متوتب نگشت و سپهدارو خان ذخیره بسیار بدرون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم همک بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشته خانجهان ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک سپرده ببهراهنپور آمدند هرینمقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنیابغر غریبت مرقوم میگردد و این غلام را زنی بوله از غریب زادهای آن ملک کهنه پرکار خوش روی (در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شنیفته زنان شد آن زبکه بدرون هرم او راه یافته شراب مخفی

انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافته‌های نو دولت را
 محدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته
 لجرم عمده السلطنت هانجهان بجهت محافظت و محاربت
 ملک و مدافعه و مقابله ارباب فساد انواع تعیین نموده لشکر
 خان را که از بندهای کهن سال گردان است بحراست شهر برهانپور
 مقرر داشته و خود با عساکر ظفرلوا متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی
 که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید (۲) و از سوانج غراب
 کشته شدن محمد مؤمن است. او از مادات صفی بود و بمسلطه
 نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش
 آشنایی انار الله برهانه صبیغه سادات خان بنی عم نقیب خان را
 بدو نصیحت فرمودند و در هنگامیکه موکب گیتی نورد حضرت شاه
 جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود
 جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرچ مرج
 همراهی گزید ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها
 بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از
 خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون
 خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و
 هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او کرد مهربان نشدند و آن
 سید زان مظالم را در پای نیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست
 فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه دولت آباد بود و حمیدخان

(۲ ن) در دو نسخه بتغییر و تقلیل عبارت و مضمون آمده

زینتی زاده عدم شده در پهلوی دیگران نشست و بر نگشت درینوقت
 وجود مسعود آنحضرت تکمیری بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که
 نوشتن آن طولی دارد جفر عراق در عقدۀ توقف افتاد و نیز خبر
 بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او
 بغایت قویست معیناً بتسخیرتته پرداختن و اوقات گرامی باین
 مطلب پست و ارادۀ زبون ضایع ساختن در خور همت جهانگشا
 نبود لاجرم فتح آن عزیزست فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری
 صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند
 درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و برجناح استعجال نهضت
 مویکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی
 انار الله برهانه از همین راه آمده فتح بتخانۀ سومنات کرده چنانچه
 مشهور است و شاهزادۀ ممالک ستان بملک گجرات درآمده از
 حوالی راج پلدلیه عبور فرموده بمقام نامک ترفیک از مضامات دکن
 که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند
 درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه
 دوامده و سه امپه فرق عزت بر انراخت (تا) از قید مهابتخان
 و آمیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش
 نا منتظم بود و مراحم شاهنشاهی او را دریانت و از نو مشمول
 عاطفت روز انزون گردید (از عرضه داشت متصدیان صوبۀ دکن
 بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتنه

و معلومتی بظهور رسد چون بحوالی تده پیوستندک شریف الملک کور
ظاهر و باطن فوکر شهروار با سه چهار هزار حوار و ده هزار پیاده از
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرات پیش نهاده و
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهایی و فادار در ظل موکب
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه اینها نیارزده برگشته احصار
شهر در آمد و چون پیشتر ازین مرصت قلعه نموده توپ و تفنگ
بسیار در برج و باره احصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در
آورده بود متحصن گشته بمداغنه و مقابله پای ضلالت و ادبار
افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار
بر قلعه نوازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این
جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش
بردند و از استحکم برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از
پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند
باز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خون بس نیامده
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان
مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد
نداشت سپرها بر رو کشیده درویدند قضا را دران ضلع خندق عربص
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن از آن محال تر
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هر چند شاه
گیتی ستان کس فرستاده بتاکید بغزده خود طلبیدند اثری بران
مرتب نکشت تا آنکه چندی از بندهای عمده ایشان مثل مان دهاتنا
کور و علی خان نرین و غیره بکار صاحب آمدند و هر که رفت او نیز

قباچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج بمشار الیه عنایت نموده بصوبه
 اجمیر و استیصال آن بیعاقبت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی
 بصاحب صوبگی ولایت بهار و پهنه فرق عزت بر انراخت درینوا
 از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
 یاقوت خان حبشی که در آنملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازر
 نبود در حیات عنبر نیز سده سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد
 او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه معادت خود دانسته
 با پانصد سوار بحوالی جالنا پور آمده و بهر بلند رای نوشته که من
 با فتح خان ولد ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی
 داده از پیش قدمان این معادت شده ام و نام بردها نیز بر یکدیگر
 سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند
 رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت و دلجمعی
 بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بهر بلند
 رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری
 کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رتمزده
 کلک مواج نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب
 تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا
 جاه شاه عباس طریقه دوستی و صداقت مسلوک و ابواب مکاتبات
 و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال
 ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان
 نزدیک باید شد یمن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان
 غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

آوردند رسیدند آنها با اربابهای زر در سرائی متحصن شده تا
 ممکن و مقدر بود بمداغنه و مقاتله پای ضلالت انشردند و بندهای
 درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون دو آمده
 زوها را بتصرف در آوردند و مردم او قرار بر فرار داده راه ابدبار
 سپردند و مقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پرویز در چهارم ماه مذکور
 مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مغفرت ایزدی
 پیوست (در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده
 بود بدینجه تاریخ نوشتش بر صفحه خاطر رقم زد) عمر او سی و هشت
 سال شمسی رسیده بود (و درینمدت سمرقانی خلاف رضای پدر
 عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار او
 بسیار ازو راضی و خورسند میبودند و همگی همتش مصروف بمتأبعت
 و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن
 و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مستقله
 و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که فرزندان و باز
 ماندهای او را روانه درگاه و الاسازد موموئخان از دکن مراجعت
 نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت مر
 گشته بادیده ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد پیرم خان که
 زخمهای کرمی ازو بدل داشت بالحاخ و زاری و مبالغه بسیار التماس
 تنبیه و استیصال او نموده بنا برین اکثر از مجال جاگیران بیعاقبت
 به تیول خانخانان تلخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و امپ

بدین الزمان داماد خواجه ابو الحسن و خواجه قاسم برادرزاده او
 را نیز عذر خواسته بدوگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد نزول
 سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقرخان
 و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص
 نوزانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال
 بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان
 بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز
 ضمیمه مراسم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی
 استقلال به تمسیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی
 بدستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغییر
 میر جمله بخدمت خانسامانی مرفرازی بخشیدند و میر مذکور
 بخدمت بخشگیری مر بلتد گردید مید جلال ولد مید محمد نیر
 شاه عالم بخاری را که در گجرات آمده اند و احوال ایشان
 بتقریبات درین اقبالنامه ثبت انداده رخصت وطن فرموده نیل
 بجهت مواریع ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسیده که مهابت
 بیعاقبت از سمت راه تنه عطف عنان نموده بجانب هندوستان
 روی ادبار نهاد تا از کجا مر بر کند و نیز بمصامع جلال پیوست
 که بیست و شش روز رزیده نقد از ولایت بنگاله بجهت او سی آورند
 و بحوالی دهلی رسیده بغابراین اندر ای سنگه دارن و صفدرخان و سپهدار
 خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعیین شدند
 که بر جناح استعجال شنانده زرهای او را بدست آورند نام بردها
 کار بند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می

بر سر او تعیین خواهد شد. افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده
 معروفداشت که مهابتخان در باب آصف خان عرض میکند که بصوب
 تته میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیدستم بیم آن دارم که مبادا
 بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین
 فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت که تعیین نمایند چون
 از لاهور بگذرم منت بر چشم دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم
 ساخت آنحضرت از حرفهای لغوا و بشورش درآمدند و افضلخان
 باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوسمت کننده ظاهر ساخت
 و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنهار که
 طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت
 بیعاقبت دل پامی داده بود فی الغور آصفخان را نزد خود آورده
 معذرت خواست و بعد و سوگند خاطر او پرداخته و ملایمت
 فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر او را بجهت
 مصلحتی که رقم پذیر گردیده رزوی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت
 تته را نموده کوچ بکوچ روانه گشت. بیست و سوم ماه مذکور عبور
 موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان
 و هرج مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط
 اختار بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود *ع* نمود باله
 اگر روزگار بر گردد * و پس از روزی چند ابو طالب پسر آصفخان و

۴ ن) چون افضل خان پدر فرستادن آصفخان را معروفداشت

بیگم از حرفهای لغوا و الخ

ساخته با استقبال شتافت و در رکاب معادت نیز جمعیت نیک فراهم
 آمده بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهناس دیدن محله
 سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جبهه
 پوشیده از دولخانه تا در جا دو رویه یسال بسته بایستند آنگاه بلند خان
 خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد
 که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذرانند بهتر این امت
 که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچیان باهم گفت
 و شود هرزه کنند و کار بچنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه
 ابو الحسن را فرستادند که با او قومی تر سخن کند و بوجوه معقول
 روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلائل معقول او را روانه
 ساخت چون راهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آنهمه بیجیائی
 و بونیوزی را بیکبار را نهاده راه ادبار پیش گرفت و مرکب ظفر
 قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پاقیم
 کرد دو منزل را یکی کرده از آب رهناس گذشته فرود آمد و
 دولخانه پادشاهی در بنطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را
 نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند
 نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تنه رفته او نیز از بیع او شتافته
 آن مهم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را
 بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده
 دانیال را که باو حواله نموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر
 مخلص خانرا که ضامن امت و تاهال بملازمت نیامده او را نیز حاضر
 سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

و بحدی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود اخلاص نموده بعبار کامل میفرودخت و آنحضرت دانسته خریداری میفرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از حضور بنابر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بروفق خواهش و طبق مراد ما ست و هرچه نور جهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش و صبیح شاهنواز خان نیریز عبد الرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت خان را به بندوق خواهم زد و اظهار اینمقدمات او را مطمئن خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار می آورد و برگرد و پیش دولنخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و چشمش^(۲) ترسید دل پای داد و برخلاف او نور جهان بیگم در خلوت و در ملا پیومده در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه می داشت و صید دلبها می نمود و مردم را بزر و زبان دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

(۲) چشمش نماند ترسیده دل پای داد الخ

شراب کردند درینولا شاهزاده والا کهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده ابرنگ
 زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت
 زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر
 و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد
 از عرضداشت متصدیان دارالخلافه آگره معروض گردید که قبل
 ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن
 یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (در همسایگی
 راقم اقبالنامه زر گری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه
 زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند
 آورد و هر سه فرزندان او را فقیر دیده بود و درینمدت که حامله بود خدمت
 تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم نامرادانست میکرد و هیچ بر
 گرانی نبود) درینولا از نوشته ناضلخان بعرض همایون رسید که باید سفر
 پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر کوهت از شاهجهان جدائی
 گزیده خود را براجه کج سنگه رحمانیده عفریب بخدما شاهزاده
 پرویز خواهد رسید از اعظم سوانج مقهوری و اذبار مهابت و خیم
 العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی
 که آن بد اندیش مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شد (و مهابت^۸
 او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفت حالتی دست داد که گوئی
 مردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بیند) حضرت
 شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

(۶ ن) بدو نسخه (۷ ن) باشینفر - یانسفر (۸ ن) بدو نسخه

بمسئد راهی از رنگت و قرچ کوهی و خرس و کفتار که بتور در آمده بود
شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و
سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد درینوا از عرض داشت منبیهان
صوبه دکن بمصامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام
الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند
و در آنجا نیز توقف ملاح ندیده از راه جصلمیر بصوب تنه
فہضت نمودند *

فہضت رایات عالیات از کابل بصوب ہندوستان

حضرت شاہنشاهی روز دوشنبہ غرہ شہر یور ماہ آہی بمعامت
مصعود از کابل بصوب ہندستان رایت اقبال برافراشتند درین تاریخ
از ادراق واقعہ دکن خبر بیماری شاہزادہ پرویز معروض گردید
مرقوم بود کہ نخست درد قولنج بہم رسیدہ ایشان را زمانی مستند
بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفنی دست داد مقارن
ایحال عرضہ داشت خانجہان رسید نوشتہ بود کہ شاہزادہ
باز از ہوش رفتند و درین مرتبہ بیہوشی بامتداد و اشتداد انجامید
چنانچہ پنج گہڑی کہ دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر
اطبا قرار بداغ دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقہ ایشان موختند
معہذا بہوش نیامدند و بعد از دو سہ ساعت دیگر انات بہم رسید
و سخن کردند و باز از ہوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص
نمودہ اند و این نمرہ امراط شراب است چنانچہ عم بزرگوار ایشان شاہزادہ
شاہ مراد و شاہزادہ دانیاں بہ ہمین بیماری مبتلا گشتہ جان در کار

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمرهای عزیزمتش از جای
 نرفت و روزگارش بعزت بر آمد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده
 که غلام حبشی باین رتبه رمیده باشد چون توجه خاطر اشرف
 بشکار بعیار امت و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی
 رسیده که در سفر و حضر بکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید
 لاجرم هرکس در فن شکار و قوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر
 آورده و میلند تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی
 بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنها باور گویند از رحمان
 ترقیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار ریبه
 صرف شده تور آنها دو نیم کره پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم
 پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه
 میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان
 و خورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمتصدیان شکار
 حکم شد که این تور را بموضع ارغندی که از شکار گاههای مقرر این
 ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانند بدرون
 تور در آورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت
 به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل
 ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند
 با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیده میر مانوس فرود آمده بود
 حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل
 تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زربین و
 صرغ آلات و طلا آلات لطف نمودند از انجا بنشاط شکار پرداختن قریب

راجپوتان رفتند و جنگ عظیم درگرفت و چون اهدیان اکثر تیرانداز
 و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار
 کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی
 تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا ششصد و هفصد راجپوت
 بقتل رسیده باعد مهابت بیعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و
 مضطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شتامت در اثنای راه نقش
 را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه بقتل
 رسد برگشته خود را دریناه دولخانه انداخت و بالتماس او حبش خان
 و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهنور را حکم شد که
 در چاره زده این فتنه را فرد نشانند روز دیگر آن مفسد بعرض
 رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه
 ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس
 فرمودند جوابی که تسلیمی او شود سامان نیارستند کرد چون کس
 بسیار ازو بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن
 نشده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم وقت شمرده نام بردها را
 بوی گیرانیدند و آن بی آرزوم در نهایت خواری و رموائی مررپا
 برهنه بخانه خود برده معید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام
 متصرف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخی سی و یکم اردی بهشت
 ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبعی درگذشت
 و عنبر غلام کلر آمدنی در فنون سپاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر
 و کلر گذاری عدیل و نظیر نداشت و طریق قزاقی را که باصطلاح
 اهل دکن برگی گری گویند خوب دریافته بود و او باش آن ملک

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل
 سبحانه التماس آموزش ایشان فرمودند - از غریب اتفاقات که از
 نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو انگند پاداش کردار زشت مهابت
 و خیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چو آن جرأت
 و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله
 نا مپاهی از غفلت خویش خجالت زده جاوید گشتند و امری
 که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان
 او از تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خود مر شده
 دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیر دستان دراز ساخته هیچکس
 را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه کیش منصوبه برانگیخت
 و دست نذنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از
 راجپوتان بیورث چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته
 اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و
 محارمت شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید
 بجنگ و نزاع کشید و آن بی باکان احدی را شهید ساختند چندی
 از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی
 نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او معروض
 دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از
 اثبات خون پیدایش رمد احدیان باینحکم تملی نشده از ملازمت
 برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی
 که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند
 روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو بر سردایره

بخانه خوبشی و یا دوستی بروند از بالای بام یکدیگر ترده می کنند
و حصار شهر جز يك در نمی دارد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر
همه گوشت را جلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم
ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را بخنی کرده می
خورند و چاروای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده می
خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می
خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگنه
پر کمر می بندند و سرده خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته
با صراحی و پیاله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست
که کله آهو یا بز را در آتش می نهند و باز از آنجا برداشته بر درخت
زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدو غ
خورده البته بیلائی متبلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پدر خود را
خوش کرده بگیرد پسر در آن باب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی
فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر
و زندقه و سروهای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش
گردیدند - روز یکشنبه بیعت و هشتم اردی بهشت مطابق بیعت
و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین
روز بر تخت فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل
گذشته بیاغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خورداد
بروضه منوره حضرت فردوس مکنی اثار الله برهانه تشریف برده
لوازم نیاز ملدی بتقدیم رسانیده از باطن قدمی موطن آنحضرت
امتداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا همدان و عم

بقتل آن بیگناه زفته مدت زندگی برآمده بود چه چاره القضا
 بنا بر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جمعه
 برفاقت ایشان نزد مهابت بیعاقبت شناسند و هر چند از فضایل و
 خصایل و صلاح و پرهیزگارانهایی او شرح دادند اثری بر آن مترتب
 نگشت و در لحظه بزاجپوتان خود مهره روزی چند محبوس داشته شهید
 ساخت از امباب قتل او نخست تهمت آخوندی آصفخان) بود دیگر
 آنکه در وقتی که او را زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار درهائی او
 کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت حسرت شده و
 از سروپای او برآمده و این مقدمه را حمل بر محر و انصون و دعا
 و تکسیر می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته تلاوت اشتغال میداشت
 و لتهائی او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرده که
 مرا دعای بد میکند از غلبه و سواس و فرط توهم این مظلوم را
 به تیغ میامت شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوری و کسب
 کمالات بنزیر صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت انصون که آن
 مفاک بدبک قدر چنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت
 چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعی
 از کفران دره نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجمعی از معتقدات
 و رسمیه که در میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد
 طریق اینها بآئین کفران ثبت نزدیک است بتی بصورت آدمی
 از طلا یا از سبک ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی
 کنند مگر که زن اول نازای باشد یا باشوهر ناسازگار و اگر خویشان زن
 نخستین دست یابند البته قصد داماد می نمایند اگر خواهند که

شد پیش ازین نگاشته کلاک رقایع نگار گشته که چون آصفخان بیبیج
 وجه از مهابت بیعاقبت ایمن نبود بقلعه انگ که در تیول او بود
 رفته تحصن جمعیت و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده بار
 همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احدیان پادشاهی و ملازمان
 خود و زمینداران آن نواحی را بصر کردگی بهروز نام پسر خود و
 جوجهار راجپوت و شاه علی فرزندده که گرم و گیرا شتافته بمحاصره قلعه
 پندازند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را
 بدست آوردند و آصفخان بهمه وجه سختی و بلائی برخود قرارداد
 عنان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نحوی بعهده و موکند آرام
 بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون
 موکب گیهان شکوه از دریای انگ عبور فرموده مهابت و خیم
 العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه انگ رفت
 و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه
 باردو آورده قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق
 برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از مصاحبان و
 مضمومان آصفخان بود با محمد تقی بخشع شاه جهان که در محاصره
 برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیببایی آواره مکرای عدم گردانید
 و نیز ملا محمد تنهی را که بتهمت آخوندی آصفخان (بی جرم و
 خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت
 اگر خواستی بدر رود هیچکس راه برود نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

و خیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو طالب و
 درصفت و میصد خوار مغلوك از بازگیر و اهل خدمت بجانب قلعه
 انگ که در تیول او بود رفت چون برهناس رسید از ارادتخان خبر
 یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود
 طلب داشت لیکن هر چند که سعی کرد بهمراهی او راضی
 نشد آصفخان بقلعه انگ رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته
 بارو آمد و چون خواجه ابو الحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر
 بهمرسانید مهابلخان را دیده نوشته بنام ارادتخان و فقیر مشتملبر
 سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت
 و ناموس نرساند و آنگاه ایشان را و فقیر را همراه برده ملاقات داد (چندان^۴)
 هرزه گوئی کرد و حرفهایی رکبک بر زبان راند که بمراتب مرگ از ان
 زندگی خوشتر است) درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند منجم را
 که باصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود
 بشومی آشنائی او را در حضور خود بقتل رسانید مقارن اینحال
 شاه خواجه نام ایلیچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده
 ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول
 این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک
 گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود
 را بنظر مبارک در آردن و موغاتیهای نذر محمد خان از اسب
 و باز توایغون و غلام ترک و غیره موازی پنجاه هزار روپیه قیمت

حضرت شاهنشاهی در انجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سرپرده از سوار و پداده مالمال بود بر سر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک بآن حضرت می رسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان مستعد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکنای جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود با رزیر بیگ پسر خواجه تردی بیگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعدت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم با سپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو بر آمده بطرف بالای آب شتافت روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از انجا فرزندان را همراه گرفته بگرجاک نغذنه رخت سلامت کشید و چون بدر بخش جنوهه زمیندار برگشته مذکور را بطه قدیم داشت فرزندان را در انجا گذاشته و خاطر از انجانب او پرداخته جریده بجاناب هندوستان شتافت شیر خواجه و آله بردی قراول باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف خان که ماده این فساد بود و از کم فکری و کوتاه اندیشی و سبکساری او کار باینجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

(۶) بزر بخش جنوهه

سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار شدند و
 دوزخ شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل
 برگشت دو سه زخم بر چهره بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها
 کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در راندن فیل داشتند
 تا بجائی کشید که آب عمیق در پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند
 و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری
 از آب گذشت و بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمدند. و خواجه
 ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه
 گرفتاراند و من در کنار آب با چهل سوار از تابدیان خود ایستاده
 ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند
 درینوقت آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه وبی راه رفتن
 رفیقان و بد نشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدند و سخن تمام نشده
 مجلسن تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواهم
 اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از
 فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را بدریا
 در زده و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از
 اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ
 غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت
 درین حالت مخصمه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد
 خدائی خان باجمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود
 که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل
 او بود چپقلش نموده و غنیم خود را برداشته تا خانه شهر یاز که

سرامیکی بی نظام و نسق میونته باشند و ندانند که بجای می
 روند و لشکر را بجای می برند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد
 بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب درم
 ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسب
 و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوزده سعی
 هر گذشتن داشتند و رینوقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما
 هر دو را مخاطب ساخت که مهمل علیا میفرمایند که این چه جای
 تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما
 غنیم مغنم شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب
 او نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم (هفت صد و هشت صد
 سوار راجپوت و فیل مسرت بی صحابا در پیش داده در آنطرف
 آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم
 متفرق و پریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غنیم فیل را پیش
 رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این
 مشقت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عنان نمودند و غنیم
 بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت) و راجپوتان مردم اینجانب
 را پیش انداخته زده و کشته می آمدند و در عمارتی بیگم دختر شهریار
 که آنکه او صبیح شاه نواز خان بوده چنین وقت مخصه تیری بر بازوی
 آنکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست بر آورده بیرون انداخت و لبها
 بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه

آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارى بيگم و بزوى
 فوج گران غنيم كه فيلان كارى خود را پيش داده و کنار آب را
 مضبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائى خان بقاصلة يك
 تير انداز پايان تر مقابل فوج ديگر از آب گذشت ابو طالب پسر
 آصفخان و شير خواجه و اله^(۷) يار و بسيارى از مردم پايان تر از
 فدائى خان عبور نمودند باينحال امپان شنا کرده يراقها تر شده
 جلو ريزان گشته جمعى بکنار پيوخته و بعضى بميان آب رسیده
 و نا رسیده كه افواج غنيم فيلان را پيش رانده حمله آوردند و هنوز
 آصفخان و خواجه ابوالحسن در ميان آب بودند كه جلو مردم پيش
 برگشت (و مرا^(۸) از مشاهده آن حالتى دست داد كه گوئى آميا بر
 فرق سرم ميگردد) ديگر كيست كه بكمى پردازد و سخن بشنود و
 پاى همت بر جا دارد (اول^(۹) بايست كه گذري كه عبور لشكر
 بسهولت ميسر باشد بدست آورده فوجى را پيشتر از آب
 ميگذرانيدند كه روى لشكر فديم را نگاه داشته بر کنار دريا مانند
 سد كنند پاى همت بر جا ميداشتند تا امر اى عظام و ديگر
 سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستين فوج را
 قوى پشت ميصاخنند آنگاه در فايث انتظام و نهايت استحکام
 پاى عزيمت پيش نهاده بسعادت زمين بوس صاحب و قبله
 خويش سر بلند مى گرديدند درينولا هر كس كه پيش آيد پس
 مى آند (و^(۱۰) آنكه در برابر آيد بمرور آيد) هرگاه سرداران از

زاده طبیعت مهابت بیعاقبت است و تکلیف او حکم فرمودند
 ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد درینوقت فدائی
 خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب
 آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب
 شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدائیدانه
 رو بروی دولتخانه اسب بدریا در زده خواست که بشاوری عبور
 نماید. شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از
 تذیح آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و
 خود با هفت سوار بیرآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری
 از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند
 و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و بملازمت
 اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهنین خورده
 باز پس افتد بهمان چستی و چالاکي عطف عنان نموده از آب گذشت
 و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند
 روز شنبه بیستم فروردی ماه آلهی مطابق بیست و یکم جمادی الثانی
 آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار
 بجنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذری که غازی
 بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقا بدترین
 گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت
 در وقت گذشتن انتظام انواج برجا نماند هر فوجی بطرنی افتاد

بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم
 و مواسی و توهمی بخاطر آن بدادندیش راه یافت) همراه شد چون حضرت
 شاهنشاهی بدرون می آمدند براجپوتان اشارت کرد که از راه گرفته
 به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شریعت خوشگوار شهادت در کام او
 ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود
 رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از
 غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در منخبله هیچکس
 نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار
 خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت
 و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض
 رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا قوچها
 ترتیب داده در رکب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و
 مذکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرفراز شویم
 چون این کنگاش ناصواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول بیگانه
 نمود و همان شب مقربخان و صادقخان بخشی و میر منصور و
 خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمدهای دولت فرستاده
 فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار
 که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته
 پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب
 نخواهد شد و هرگاه من درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید
 جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را
 مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

آنحضرت بدرون خانه او درآمدند زمانی توقف فرمودند و فرزندان
نحس خود را بر درو آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل
افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را
بدولتخانه برده از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن
حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی
بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت عمرده
یا جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان
رفته بود آن بیعتیبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که
در محاربت بیگم کرده بود ندانست گزیده مترده خاطر گشت آنکه
در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت
خطائیست عظیم لجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز
سوار ساخته بمنزل شهریار برد (و از غایت اضطراب و هول جان کردار
و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و
نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان
اراده و هردم اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) و آنحضرت
از رحمت حوصله و گران باری دست رد بر ملتحمات او نمی نهادند
القصد در هنگامیکه این بیعتیبت بد کمال گستاخانه بدرون دولت
خانه در آمد چهجو نبیره شجاعخان (که از امرای معتبر حضرت عرش
آشپانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر
بقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

کار برفتن درون محل راضی نشد القصد آنقدر توقف روزی داد که امپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح بود که درین میدانند که بر فیل نهسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و در راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا مقربلخان خود را رسانیده با استرضای او درون حوضه نزدیک آنحضرت رفته نشست ظاهراً درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و مینقه او ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیداله خاصه در دست داشت خود را بغیل رسانید و هر چند راجپوتان بسان برجبه و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون در بیرون جای نشستن سه کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانید) و چون قریب به نیم گروه مسافت طی شد گجیت^(۵) خان داورغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نهسته بود (ظاهراً و موامی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد) بر راجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

(۴) رفته در پس قرار گرفت (۵) گجیت - گجیت (۶) بدو نهجه

اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح
 آمده دور مرابردند پادشاهی را فروگرفتند و در خدمت آنحضرت
 بجز عرب دست غیب که دستیار از بود و میر منصور بدخشی و
 جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان
 خواجه نمرا و بلند خان و خدمت پرست خان و نصیح خان مجلسی
 و مه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر
 اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب
 داشت در مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را
 از لوٹ و جوق آن سگ نا پاک پاک سازند هر بار میر منصور
 بدخشی بترکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح
 حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر
 را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون
 حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در
 اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه را فروگرفتند چنانچه
 بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت
 در عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند
 تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت
 و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش
 آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت
 سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که
 اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد
 سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت سدیزه

هم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی خریفت را بنظر
 در نیارده بخاطر جمع از آب گذشته به تقم مشغول و نفس الامر
 آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو
 نمی انگند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد يك این بخاطر
 میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که
 قدم جرأت و بیبایگی پیش نهد و صجلا هنگام هیچ با جمعیت
 خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از
 راجپوت و غیره در آنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متفصی را
 نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرا بقصد
 گذشتن از اینطرف هجوم آورند پل را آتش زده بمداغعه و مقابله
 قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت (در بیخودت حکمران
 در خستخانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و
 و بعرض رسید که مهابتخان بیعتت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب
 عبودیت و بندگی را فرو هشته کستخانه و بیباکانه دروازه غسلخانه
 و کلان بار را در هم شکسته با چهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته
 و مزاحم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته
 و مردود داشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان
 گزائی آصفخان رهائی ممکن نیست و بافواج و اسام خوار و در موئی
 کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در
 پناه حضرت ابدانم اکنون اگر مستوجب قتل و شایستم در حضور

درینوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بآنطرف رخت ادبار
 کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را
 بقدمی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته بی محابا
 ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پنج
 و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یارای آنکه از مخالفت من

را چپوت پیاده برجه و سپر در دست گرفته اسپ او را بمیان گرفته
 می آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او هرصفت
 دروازه کلان شنافت و من از راه برج سرا پرده دولتخانه در آمدم
 معدودی از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند
 و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهاسب
 و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسپ فرود آمد
 در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شنافت قریب دویست
 را چپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که
 این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف
 افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب
 نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه
 را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای
 دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت
 بمعات حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون
 رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه بر آمده بر پالکی که در بیرون
 بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او - بدو نسخه

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و ائقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (۹) و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که

(۶) چون مهابتخان در یافت که کار بناموس و جان او رسیده است درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار در آنجا میگذارد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمانعه و مقابله قدم برجا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردند چون راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و میر توزکی هر دو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هر جا حرفی و سرگذشتی در میان داشت درینوقت آوازی بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرننه باشد مقارن ایفحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آراز او بگوش رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب صد

و مگر بد با ستخوان رعد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت
پای عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال
خود جان نثار شود * * بیت * *

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد هر شمشیر تیز
و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میدهد
و خواب آشفته در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد چون
خبر آمدن او بفرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات مرکز
پادشاهی را بدیوان اعلی مفروض نسازد و مدعیان خود را بمقتضای
عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی
که در این مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر
نخود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت
کرده بود شومش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته
بخواری و بیعزتی گره کاری فرمودند و دست و گردن بسته سر برهنه
براندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابتخان بوی داده فدائی خان
تحصیل نموده بخزانة عامره رساند (اکنون زمانی گوش با من دار تا آنچه
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کذب تاریخ لب ریز از اخبار
و آثار در میان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمنه نشان نداده
بالجمله) چون منزل برکنار آب بهت واقع بود آهف خان با چنین
خصم قوی بازو دشمن از سر و جان گذشته گریز بازنده محقال
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران

متمکفل تزییف شاهزاده والا کهر شدند آن صاحب در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شناختند بیست و نهم اسفند و صفا ساحل دریای چقاپ بورود موکب مسعود آراستگی یافت *

آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پهر تحویل نیر جهان امروز بیزج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی روز غرضی آغاز شد آن محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف لرزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب صحبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک تنگ روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شامه عنبر نفیس ناکر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانج نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد بازان خود بحواله اردوی پیوست باجمله طلب او بتحریر و نگار هر یکی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه آوزا خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت میكدست پیش گرفته بود او بر خلف خان مذکور با چهار و پنجاهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان

بلند آواز ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و
جلالت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عوطف و مزاحم آلهی ابواب
فتح و فیروزیه برپهبره مراد دولتخواهان مقتوح گردید و آن
محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از
اهدیان شمشیر و گرزو انگشتر و کاردی که آنچه یافته بود نزد ظفر
خان برده نمود و یقین شد که اینها ازان عامی است و ظفر خان
خود با احدی مذکور بر سر لاش او رفت و ظاهر گردید که تیر بندرق
از شست غیب باو رسیده و بجهنم واصل شده هر چند منادی
کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو رسیده
بالجمله (۵) سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردار خان روانه درگاه
والا نمود و ظفر خان و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور امتعدان خویش
باضافه منصب و اقسام نوازش و مراسم اختصاص یافتند (درین
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیئه میرزا هندال منکوحه
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباد
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن گلان آنحضرت ایشان بودند چون
ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیئه موده راجه
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکنای گوهر خلافت
را به شکوی تردیت بیگم بردند آن سریر آزایی خلوت سرای قدس

از دروازه قلعه بیابریزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پسر
 خواجه ابو الحسن بکابل رهید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد غوروش
 انزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشار الیه باتفاق
 دیگر بندهائی که از تعیینات آنصوبه بودند لشکرها فراهم آورده برسر
 او روان شد درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته باشارت آن تباہ اندیش
 به تیراه درآمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه مفسدان
 سیاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان اراده باطل نداشت
 گزیده یکی از خوبشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملامت
 و چابلوسی نموده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجانب واپرداخته
 دفع فساد احداد بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد
 و جمعیت از راه گرد بر بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن
 یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت
 نیاورده خود را بکوه^(۶) لوانز که محکم^(۷) او بود کشید و این بیعاقبت
 آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و بالایات
 نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا
 داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته
 بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و
 همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بنسخیر آن
 گماشتند و قریب پنجاه روز زن و خورد کرده محاصره را برودنگ
 ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره فتح

بمقامش از بعز قبول مقرر گشت درین تاریخ طهمورث پسر کائن شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت بدوخت قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمون بیخست خود را بقدمی آستان رسانیده بانواع صراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سزای آنرا تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغنائی گورکان گوینده فرموده خلاصه مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیغه خود را بطهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیغه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخداست بخشگیری عز اختصاص یافت •

نهضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل

بدریخ هفدهم اسفندار مذ ماه مطابق هشتم جمادی الثانی بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند (فتخار) خان پسر احمد بیگخان کابلی سر احدات را از صوبه پذیرش آورده جبین اخلاص بر زمین مود و حضرت شاهنشاهی سر نیاز مندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادمانه نواختن فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباہ اندیش را بلاهور برده

نشده که دهان جفت خود را بومه کند درینولا افضلخان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسب و فیل بمشار الیه مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تاحال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه شنافته نیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه بیاورد و مطالبات حسابی نیز از او باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رحید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته با عذما کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار از مراسم بیکران چنانست که رقم عفو بر جرائم او کشیده آید (و باین موهبت عظمی در امثال و اقربان سرفراز و ممتاز کرده آید) در جواب او فرمان شد

* مصرع * این درگه مادرگه نومیدی نیست *

چینی ماند لیکن هر گل مرغ پر ندارد و این پرهایی میاه براق دارند
 در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار و سی
 و هفت و نیم مثقال باشد بوزن در آمد (درین ایام سردار خان برادر
 عبدالله خان از جهان فانی بسرایی جاردانی شتافت) شب مبارک
 شنبه سی ام آذر ماه آلهی در حامت مسعود بدولتخانه لهور نزول
 اقبال اتفاق افتاد یک لك روپیه بختانخانان انعام مرحمت شد
 درین تاریخ آقا محمد ایلیچی شاه عباس بدولت زمین بوس
 مر بلندی یانت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گهت
 که مهابلخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت -
 از غریب آنکه شاهزاده داور بخش شیرزرد پیشکش آورد که با بز
 الفت گرفته در یک پنجره میدباشد و آن بز نهایت محبت و لایه
 گری ظاهر می سازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بز را
 در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را از پیش
 او دور برده مخفی داشتند فرید و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه
 فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آورند
 اول آنرا بوی کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند
 که میشی را بدرون پنجره او در آوردند فی الفور از هم درید و خورد
 باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق
 ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بز را بز روی سینۀ خود گرفته
 دهانش را منی لیمید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده

نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه
دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیدند بود که
در کوه پیر پنجال جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر
زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بروی هوا
پرواز کنان مشاهده می آید نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر
اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق اینمقدمات توجه مقرر
دارد حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد
روپیة انعام میفرمائیم قضا را جمال خان قراول به بدوق زده بحضور
اشرف آورد چون زخم بهایش رسید زده و تندرست بنظر در
آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون
چینه دان وا شگفتند از حوصله اش استخوان ریزه بر آمد و مردم این
کوهستان معروض داشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزه است
همیشه بروی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی
بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و از آنجا بروی
سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چینه و
میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد
چنانکه گفته اند .

همای برهه مرغان ازان شرف دارد . که استخوان خورن و جانور نیازارد
در جفه و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر نولش بگل مرغ

قضا و قدر است نه مختار ما و شما یا چندین جرائم و خصمیان که از صادر شده بنا بر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایه سریر سلیمانی فرمودند که من خود را شرمزده تر ازو می بینم * بیت *

کرم بین و لطف خداوند کار * گزه بلده کرد است و او شرمسار
 آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جانی مناسب
 باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند
 که مهتابخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه
 مبارز و خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کلمت شاهزاده فرق
 عزت بر انرازد درینوا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که
 در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم
 شاهزاده بجدائی مهتابخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هرچند
 درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجه بران مترتب نگشت
 چون بودن من دران لشکر بود فدایش در سارنگپور توقف گزیده
 قاصدان تیزرو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر
 متوجه آن حدود گردن بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت
 فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر
 شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهتابخان
 برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما یا مائر
 امرا در برهانپور توقف نمائید *

غیرت و همیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ بارگاه اقبال بر انراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نساختند و در خلال اینحال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از ظاهر برهانپور کوچ فرموده بیالاکهات^(۲) روهنگره شتافتند و مردم عنبر نیز نا کام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد عنبر شتافتند و چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف عوافظ و مراحم مرافرازی بخشیدند و منصب پنجهازاری ذات و سوار و خطاب رامراج که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود نامبردگان را آورده نخست هوشنگ آمده دولت زمین بوس دریانت او را بعوافظ روز افزون اختصاص بخشیده بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان عبد الرحیم خانخانان بسعادت سجود جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

اصفهان جوق جوق و گزوه گزوه بر هیبل استقبال آمده دولت زمین
 بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زازهای خوب میگردیدند
 از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه
 شهر شدند روز شنبه هجدهم در ساعت سعادت قرین بعمارات دلنشین
 کشمیر بهشت آئین نزل سوکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نوز
 منزلی که در میان دولتخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن
 یاقوت کجود دیده و دماغ را متور و معطر داشت و در باغات بیرون
 شهر اقسام شگوفه جهان انروزی مینمود *

• بیت •

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را

زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبی خصوصا ذخیره خوارزمشاهی
 ثبت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر
 خوردن آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی
 بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود
 پادشاه زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغییری در
 احوالش راه نیامد روز دیگر ده بیست آن که هشتاد مثقال باشد
 خورانیدند لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه زنده و هردن
 خود چه صورت دارد عمره خورداد از عرضه داشت اسد خان بخشی
 دکن بمسامع جلال رسید که شاه جهان بدبولگام رسیدند و یاقوت
 حبشی با لشکر عتبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلتد رای پای

کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید و زود
 برطرف شود (درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد دو مال و سه مال
 بر درخت میماند از صید نصر الله عرب جاگیر دار این سرزمین
 شنیده شد که قریب بهزار نارنج دو یکدرخت می باشد - روز جمعه
 بیست و نهم در منزل نوز آباد که بر ساحل دریای بهت واقع است
 نزول اتفاق افتاد از کوتل بهنبر تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنچال
 منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافتند و اصل
 بخیمه و سایر رخوت فراخجانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی
 گیهان هوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریه های دشوار
 گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر در آمد
 من دجی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش
 پنجاه ذره باشد و عرض آبریز چهار ذره متصدیان منازل صفت
 عالی در برابر آن بزمه بودند حضرت شاعنشاهی ساعتی نشسته
 پیاده چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا
 دادند و حکم شد که تارین عبور لشکر منصور بر اوج سنگی ثبت
 نمایند تا این نقش دولت دو صفت روزگار یادگار بماند درین منزل
 لاله جوغاسن و ازغوان و یاسمن نبود از کشمیر آوردند و بعرض
 رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تنزل نهاده معلوم نیست
 که تا ساعت داخل شدن شهر آن قهر بماند که از سیرش محظوظ
 توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره سوله که از قصبهای
 کلان کشمیر است برود موکب اقبال آرامتگی یافت مردم شهر از
 اهل فضل و ارباب سعادت و موداگر و سازنده و گوینده و سایر

الفانی هذمه یکهزار سی و سه هجری آفتاب جهان امروزه بنیت
 الشرف حمل پرتو سعادت انگلد و سال بیستم از جلوس همایون
 یمنارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بندشاط شکار پرداخته
 یکصد و پنجاه و یکراس قوج کوهی بنفنگ و تیرشکار کردند و در
 منزل چنکس هستی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این
 منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم
 مکتل پیرپنجال از برف ملامال می باشد و عبور سوار از فراز آن
 بغایت دشوار بل محال لجرم توجه لوای آسمان سای از راه گریوه
 پونج دست داد (درین ^(۸) کوتل غریب گلی بنظر در آمد که تاحال دیده
 نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ
 آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سبز
 و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد
 اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلپای
 خطمی را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوشرنگی و نظر
 فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و امروز
 و برگش ببرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید
 مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در رخامت نیدز
 دو برابر بید مشک باشد گلش بمرتبه کلان میشود که در دو دست
 نگنجد و درختش پر گل میشود و هرپا فرو می گیرد و اهل کشمیر
 مکر بوش و مردم پکلی و دهمتور بوه بهلول می نامند و این مخصوص

مازد بالجملة مهابتخان بموجب حکم عمل نموده مرش را از تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر امیر مر پنجگه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاهجهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مخلصان خان بر جناح استعمال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که مرزولی نموده ایشان را با اسرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درینوقت قائم خان از تغیر مقر بخان بحکومت و حراست دارالخلافت آگه خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت احمد خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی باده هزار سوار موجود بملکپور که از شهر بیست کرده مصافحت امت رسیده و سر بلند رای از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زهار تا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزیند *

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت

نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هفدهم امفندار مذ ماه آلهی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار

گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی

گذاشته بداربخان نوشتند که درگدهی خود را بخدمت رساند داراب از ناراحتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره می دارند و ازینجهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کلری و ترددی تواند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبد الله خان حواله فرموده باکبرنگر شتافتند و کلر خانجات بیوتات که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون داراب خان چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر او لختی سبکبار گردانید و هرچند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگیر مهالبتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که دارابخان را در قبل داشتند) صادر شد که زنده دست تعرض از کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و او بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهالبتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع مرآن مرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولا پور را که
 پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره
 نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک
 میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی
 قدرت مفتوح گردانید و از اجتماع این اخبار موحش خاطر اقدس
 حضرت شاهنشاهی بآشوب گرائید در خلال اینحال بالتماس
 مه‌ابنخان خانه زاد خان پسر او را با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد
 پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهدۀ خواجه ابوالحسن مقرر گشت
 و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حرامت کابل
 تعیین فرمودند و حکم شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه دو اسبه
 و سه اسبه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی ذات
 و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت
 برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و نیل ضمیمه مراسم
 بیکران گردید درین وقت عرضه داشت مه‌ابنخان رسید مرقوم بود
 که موکب اقبال شاهجهان از پنده و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد
 و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه
 بوری دهد در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانج نگار گشته که شاهجهان
 دازاب پسرخانخان را سوگند داده بحکومت و حرامت بنگاله باز داشته
 بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته
 بودند بعد از جنگ توس و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهناس

زرم طلب گردید • بیت •

وقت ضرورت چونماند گریز • دست بگیرد سر شمیر تیز
 نخست) میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب
 تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان بود کشته شد و از
 افتادن او سپاه عادلخان را سررشته انتظام گمبخته گشت و جادورای
 و اودارام دست بکار نبوده راه فرار سپردند و غیرت الهی کار خود کرده و
 بشومع دکنیان و حیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان
 و غیره بیعت و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها
 بود گرفتار شدند ازان گروه نرهاد خان را که تشنه خون او بود از سر
 چشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای
 پادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و
 خنجر خان گرم و گیرا خود را باحمد نگر رسانیده با استحکام قلعه
 پرداخت و جان پیار خان نیز بپرگنه پیر که در تیول او بود رفته حصار
 بمر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطه هلاک بر آمدند
 بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند
 و چون عنبر بمراد خویش کسران گردید و آنچه در مخیله او خطور
 نکرده بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را
 محلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته
 بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپها را بکل آرد
 کلای از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود
 بجانب لچاپور عیان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن
 شد و عنبر تمام ملک او را باحدود متعلقه پادشاهی که در بالاگهات

نوشتهها نزد بندهای پادشاهی فرستاد که من از غلامان درگاه ام و نسبت به مکان آن آستان گسلاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده‌اند و به تکلیف عادلخان و تحریرک ملا محمد بر سر من می‌آیند میان من و عادلخان بر سر ملکی که در وقت سابق بنظام الملك متعلق بوده و الحال بر خلاف قرار داد عمل می‌نماید نزاع است اگر او از بندها امت من نیز از غلامان مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه مشیت ایندیسست بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بکوه متوجه آنصوب گردیدند و هرچند عنبر در الحاح و زاری افزون ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا پر برخاسته بحدود ملک خوگ پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور نموده سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری با مرای پادشاهی سردردنبال او نهاده فرصت نمیداد هرچند او بیشتر سر اندازی و مدارا مینمود ملا محمد لاری حمل بر عجز و زبونی کرده در شدت می‌افزود و چون کار برو تنگ شد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر (در پنچ^۴) گروهی احمد نگر قرار بجنگ داده

(۲۴) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می‌دانستند که او جنگ نمی‌کند هر کنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال برگی نموده بر آمدند و دست برد دیده گریختند بعد ازان در میان مردم مادل خان الخ

امرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور مقرر
بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر
همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه
والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چنین گستاخانه
پیش آمده چشم آندام که جمیع دولتخواهان با مپاهی که
هرین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام
فضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او
نهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باس
گردید هر بلند رای را بحکومت و حرامت برهانپور باز داشته مقرر
نموده بود که مومی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا
محمد لاری کار کند و در انتظام مهم دکن از صلاح او انحراف
نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب
بدوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان
آنجا داد و نوشتههای عادلخان در باب طلب کومک به مهابت خان
رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که
بی تاامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر
هر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا
منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار (نثار) خان حاکم
بیر و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و
عزیز الله و جادورای و اودارام و سایر امرا و متصدیان که از
تعیینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان
بقصد امتیصال عنبر شتافتند چون عنبر ازینمعنی: وقف یانت

تقدم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعذر می نمود ایشان را در کشف حمایت ایزد سبحانه پیروده خدمت پرست خان و کوتوالخان را با چندی از بندهای اعدمانی بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزاده‌های والا شوکت و پرمتازان حرم سرای دولت در غایت منجیدگی و وقار بجانب پتله و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجلسی از موانج ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الماک شتافت مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج پناه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز یافت نموده مجددا بعد و سوگند خاطر از اینجانب وا پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافتند غافل بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر ملک بیجا پور شتافت عادلخان چون اکثری از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت علاج وقت در پاس عزت و محارمت دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و با استحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیارده با طایفه راجپوتان
توسن همت بر انگلیخت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده
بشمیر آبدار کارزار نمود جتا جوت نام فیلی که در پیش افواج
بود بزخم تیروتفنگ از پای افتاد و آن شیر بیدش جلدت و جرأت با
راجپوتان جان نثار پای عزیمت انشده کار نامه مردی وشجاعت
ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد
پیش شاهزاده و مهاپنخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن
یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند
و او تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق
گومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی
نداشته پیشتر شنافته بودند توپها را برجا مانده گریختند و توپخانه
بدست لشکر پادشاهی افتاد و دریا انغان با سایر افغانان که اختیار
بندگی نموده بود جنگ ناکرده راه هزیمت سپردند و کار بجائی رسید
که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و توف
وقورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار
بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست بانداک فاصله ایستاده
بود متنفسی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری به اسپ سواری آن
شیر بیدش توکل رمید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه
و الحاح بهیار از عرصه کارزار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان
زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بهیار
سوار ساخت بالجمله موکب معادت از رزمگاه تا قلعه رهناس
عنان مسارعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخش

شاهجهان آمده بودند تمام نواره با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کُنپت که اطرافش بارعدال و جرهای عظیم پیوسته حصاری از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرسید و از ممر آذوقه در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بدآک چوکی آمده معروضداشت که باشاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پنده و بهار رفتند. و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید ده هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح دولت در جنگ نمی دیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسررانا پای جهالت انشده مبالغه و اغراق را بحدی رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سیر و دور بآئین راجپوتی مفاات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته باعدم استعداد و زبونیی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار مبارزت نمودند نخست ارباب توپخانه از حصار برآمده گرم و گیرا شتافت افواج پادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را فرو گرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه

النهري زن عراقی بجهت مصاحبت و همزبالی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماوراء النهری بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود او را شلاق باید زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بیعیدیل و نظیر لیکن در خجست و نفاق سرآمد ابنای روزگار امت درست گفتار کج کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصرف بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و باقیع وجهی خبائث و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخیا میگرد و آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جدلی میگذرانیدند حقوق خدمت والده او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است و ازان نمیتوانم گذشت در هنگامیکه بی استرفای آنحضرت از گجرات برگشتی نشسته متوجه زیارت خانه مبارک شد با آنکه مبلغهای کلی در سفر حجاز صرف نمود بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفه و اعیان آن دیار تکلفات و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواری کشیده باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلا گرانعی خاطر ظاهر نساخته بعنایاتی که در مخیله او نگذشته بود سرفرازی بخشیدند (۴) داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صونگی گجرات سرفراز ساخته حکم شد که از اکبر آباد باحمد آباد شتافته محافظت نماید درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت

معاصر دار الملک بقا گردید (نامش عزیز میرزا محمد است
 کولکناش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت او را
 از جمیع کوکهای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات
 گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیاناً خان اعظم خطاب میفرمودند
 از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده
 بود چون والده ماجده او جلیجی آنکه نسبت قوی داشت و مراعات
 خاطر او از والده حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهای
 او را بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر
 جلیجی آنکه درین دولت ابدقرین قریب بیست کس از اعمام و اقوام
 و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و نفاذ
 شده باشند مشارالیه در حدت فهم و سلامت بیان و طلاقت لسان
 و تاریخ دانی یکنای زمان خویش بود بغایت نفص قوی داشت
 خط نستعلیق را بهیاری خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا
 میرعلی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان
 مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن
 در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داه غریبم
 و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم
 و چون مبالغه کرد بشبه افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد دریانتم که
 دروغ میگوید از مطایبههای اوست که مردم دولتمند را چهار زن
 لازم است یکی عراقی دوم خرامانی سوم هندوستانی چهارم مارا

مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او ایستاده
گنند و جانه بیگم ضبیة او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده
و هاگرد زشیده پدر خود است با پدر یکجا بسربرد و جمعی از مردم
مغتمد بر دور خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان
نهیم نام غلام او را که از عمد های دولت او بود و شجاعت را با کار آگاهی
جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد
و پایی همت انشوده با پهر و چندی از نوکران جان فدای غیرت و
زاد مردی ساخت غره شهر یوز ماه آلهی در ویرناک که سر چشمه
دریای بهت است و از حیرت گاههای جانفزای نزهت مرای کشمیر است
و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نگاشته کلاک بیان گشته عرضه
داشت مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان
گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده
بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد ازان زمین ازان
برهنمونعی بختیاری و دولتخواهی سی منزل کشتی بدست آورده
چهل کروه بالای گذرهای آب بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری
کردند و عساکر منصور در صیانت ایزدی از آب گذشتند •

نهضت فرمودن رایات عالیات

بصوب دار السلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهر یوزماه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور
ارتفاع یافت درین وقت از عرضه داشت منهدیان گجرات بهصامع
جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبعی

گشت (اصل یلنگتوش اوزبک است از الوس المان نامش خهنتی بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا در جنگی سینه برهنه و از تاخنه و ازان روز در السنه عوام یلنگتوش اهتبار یافته نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان ملبین قندهار و غزنین میگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد المانچی ولوت مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین تراتی تاخت و باخت نام بر آورده چون مکرر بصرحد خراسان رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میر سرحد خراسان نتوانسته شر او را از رعایا و متوطن آندود کفایت کند شاه ازو در حساب توان گفت که در مدت عمر چنین گوشمالی نخورده باشد) بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات پهنیدیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش یافانه منصب و اقسام مراسم و نوازش سرافرازی یافتند مقارن اینحال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضیبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازجی خائنانه نگرانی داشت و دوازاب پسر او در خدمت شاهزاده والا شکوه بود بصلاح و موافقین دولتخواهان او را نظر بدین نگاهداشتند و

آرمیده بان انداختند و توپ زده شتافتند. اتفاقاً یلنگتوش شب آمده در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و ماده از راه برآمد از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قراولن فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر و افواج قاهره آگاه ساختند یک گروه بلشکر گاه مانده سپاه غنیم نمایان شد آن مقهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله یک تغنگ انداز رمیده عنان ابدار کشید چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول انزونی داشت بهادر خان فوج غول خود را گرم و گیرا شتافته بکومک هراول رسانیده نصحت بان و زنبورک و توپ و تغنگ بمبار مردادند و از پس آن فیلان جنگی را روانیده کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چنین وقتی یلنگتوش خود را بکومک رسانید و معینا کاری نداشت و پانی همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهادت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلالت و جانشواری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیارده جلو برگردانیدند و هزاران بیدش و غنا مقهوران بخت برگشته را تاقلعه جماد که شش گروه از میدان جنگ دوز بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسب و جبینه بمبار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتحنامه‌های باستانی زبید بنیاید ایزد جل سبحانه چهره کشای مراد

اثنائی ایلمحال نذر محمد خان و اتالیق و عمدہائی او تجویز
 این جرأت و بیباکی نمودند و بعد از مبالغه و افراق بسیار رخصت
 گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز اوزبک و المانچی و از هر
 دست مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی الدبار بدین حدوه
 نهاد و خانه زاد خان نیز امرای مرحد و مردمی را که در تہانجات
 تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب فبرد. پرداخت و بندہائی
 جانسپار و بہادران عرصہ کرزار (۵) ہمہ یکدل و یکرو بجنگ قرار
 داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجملہ بہادران عرصہ
 شہامت (بموضع سرگ درہ) کہ در دو گروهی از غزنین واقع است
 مہسکر آراستند از انجا افواج ترتیب داده و جیبہ پوشیدہ متوجہ پیش
 گردیدند خانہ زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود
 در قول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و انیزای سنگتہدن و
 سید حاجی و دیگر بہادران از پیش قدمان ہراول قرار یافتند
 و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التمشن بآئین شایستہ
 ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانہ توسل جستہ رزم طلب گشتند
 چون مذکور میشود کہ سپاہ اوزبک در سہ کرویہ غزنین لشکر گاہ ساختہ
 در لتخواہان را بخاطر میرسید کہ شاید روز دیگر تلاقح فریقین
 اتفاق افتد قضا را سہ گروهی از موضع شیر گذشتہ قرولون اوزبک
 نمایان گردیدند و قرولون لشکر منصور قدم جلالت پیش نہادہ جنگ
 انداختند و عساکر اقبال با توپخانہ عالی و نیلان کویہ شکوہ آہستہ

رسید که یلنگتوش اوزبک سده سالار نذر محمد خان ازاده نموده که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاد خان پسر مهابدخان با امرای که بکومک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بدآک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار و قوف یافته خبر مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیره آنحضرت و دیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیله خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفعت غازی بیگ که بجهت خبرگیری شنانده بود درین تاریخ بخدمت پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که یورت آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری مینمودند قلعه در موضع چنور از مضانات غزنین ساخته همشیر زاده خود را با فوجی باز داشته بود سران الوس نزد خانه زاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شمائیم اگر شر او را از ما کفایت کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم و الا ناگزیر بآنها ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و در اثنای دار و گیر خواهر زاده یلنگتوش با جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر و منصور عنان معارفت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن اینخبر خجالت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شنانده خود را از انفعال برآرد در

الملك از قصبه كهركی بر آمده بقندهار كه هرحد ولایت گولکنده
 واقع است شتافت و فرزندان را با احمال و ائقال بر فراز قلعه
 دولت آباد گذاشته كهركی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود كه
 بصرحد قطب الملك میروم كه زر مقرری خود را ازو باز یانست
 نمایم بالجمله چون ملا محمد لزی ببهرا نپور پیوست مهابتخان تا
 شاهپور بامتنقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و
 از انجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سر بلند رای
 را بحکومت و حراست شهر بهرا نپور گذاشته بجادو رای برادر او اودارام
 رای را بگومك او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودا رام
 را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده
 پیوسته مقرر گشت كه او با پنج هزار سوار در بهرا نپور بوده باتفاق سر
 بلند رای تمشیت احكام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او
 با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و این قرار داد مشار الیه
 را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل لطف
 نمودند و بمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسب و فیل
 داده پنج هزار روپیه منگ خرج به پسر ملا محمد عنایت
 کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده
 هر اسب و دو زنجیر فیل یکی نرو یکی ماده و شصت و هشت
 هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد
 او تکلیف نمود - نوزدهم خور داد ماه خطه دلپذیر کشمیر بوزن
 منصور آرا منگی یانست اعتقاد خان از نفایس کشمیر كه در بندت
 ترتیب داده بود بر مبدل پیشکش معروض داشت چون بمصامع جمال

جمعی بسمت اوده تعیین فرمودند و پس از روزی چند بیرم بیگ
 را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال
 برافراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذرجوسا عبور نماید
 جهانگیرقلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص
 داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم آله باس رفت و
 عبد الله خان گرم و گیرا آمده درتصبه جهونسی که برآنطرف آب
 گنگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال
 حضرت جهانبانی درجونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه
 عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرط توپ و تفنگ
 از آب گذشته در معموره آله باس لشکرگاه ساخت - اکنون مجملی از
 سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقا یرلیغ قضا تبلیغ عز ایراد
 یافته که عنبر حبشی علی شیرنام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده
 نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آنصوبه بعهده
 اوصفوز باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت
 مفتوح گشته بود بامداد و اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تملط
 و ترفع برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش
 میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر آنسوز
 عادلخان کارگرتر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکام
 روانی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد وکیل
 عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر
 منصور ببالا گهات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور
 رساند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام

نیانت و بوسیلۀ مقربان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف وکلای سرکر
بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد
سوامی دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط درآمد تا
حال دازابخان را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده
حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند و زن او را بایک دختر و یک پسر
و یک پسر شاهنوازخان همراه گرفتند و راجه بهیم پسررانا را که درین
هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود بانوجی برهم
مغلا پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله
خان و دیگر بندها از پی شتافتند و صوبۀ پٹنه در تیول شاهزاده
پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حرمت
آنملک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را
بفوجداری گذاشته بودند بر رسیدن راجه بهیم پای همت آنها
از جای رنت و توفیق یآوری نکرد که حصار پٹنه را استحکام
داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پٹنه برآمده
بجانب آله باس شتافتند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه
سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مسجالت بشهر
درآمده صوبۀ بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب
اقبال شاهگیتی متان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم انگند
و جاگیر داران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک
که حراست قلعه رهناس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار
لوجینه نیز سعادت زمین بوس دریانت و پیشتر از نهضت موکب
اقبال عبدالله خانرا بانوجی بصوب آله باس و دریاخان افغان را با

و بعد از تلافی فریقین جنگ عظیم در پیوست نور الله تاب مقاومت نیارده جای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ خان رسید مومنی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیارده جلو انداخت درین تاختن سررشته انتظام انواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر با سر دیگر رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نا برده راه گریز سپردند ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و حمیت برجا داشت هر چند مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه برآزند راضی نهد گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل پای دادند درین هنگام نقبی را که بندهای شاهی پبای حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف دویده بدرون حصار در آمدند درین دویدن عابد خان دیوان و شریفا بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفذگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای ابراهیم خان در قهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بد آنصوب نهضت فرمود احمد بیگخان برادر زان ابراهیم خان پدشتر از موکب منصور خود را بدهاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری

آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت
 معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت افرا احمد
 بیگخان را همراه گرفته سرانجام بدانسو شتافت و دیگر مردم را
 اعراضت و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که
 باصلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت
 تا همراه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش
 از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از
 شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد
 چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الغریبیین مبارزت اتفاق
 افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و از
 عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم
 آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس بطلب جمعی از جوانان کار
 طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک
 و مدد است گروهی از جوانان خوش اسبه برجناح استعجال
 خود را بابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چندکروه پهن
 فحمت و عبد الله خان فیروز جنگ چندکروه بالا تر شتافته برهنمونوی
 زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که
 یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پامی همت
 افشوده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده
 متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ایستان و نور الله
 نام سید زاده را که از منصبداران تجویزچی آنصوبه بود با هشتصد سوار
 هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت

تعییش کند ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به پسر غلام خود سپرده اند مر من امت و این ملک تا جان دارم میکوشم و خوبیهایی عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده بجز این آرزوئی و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده بسعدت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون موکب گدیان نشان شاه گیتی ستان ببردوان نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوه اندیش حصار را استحکام داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبد الله خان فرصت نداده محاصره را بر تنگ ساخت و چون کار بدشواری کشید و از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله خان را دید و خان نصرت قرین او را فوطه برگردن انگنده بنظر عالی در آورد چون این خرسنگ از سر راه برداشته آمد رایت اقبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه داری پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در مقبره پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهنجات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرون حصار درآمد و از آمدن او دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثری در آنطرف

حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام
 کتک که از پپیلی دوازده کروه بجانب بنگاله امت شتافت و چون
 استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کتک نیز نتوانست پای
 همت انشرد از آنجا به بردوان نزد صالح برادر زاده جعفر بیگ
 رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن
 ریایات منصوره نمی نمود درینوقت نوشته عبد الله خان بجهت
 استمالت صالح رسید و او باین وعده همدستان نشده حصار
 بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب دید بر روی خویش بست
 و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود
 گشت و با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مکه و دیگر تهاجمات
 متفرق بودند در اکبر نگر پای همت انشده با استحکام حصار و فراهم
 آوردن سپاه و دلاسی لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار
 پرداخت درینوقت نشان عالیشان شاهلی با و رسید مضمون آنکه
 بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت
 خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش روزگار
 و دور لیل و نهار درود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد
 اگرچه در نظر همت ماوسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست
 و مطلب ازین عالی تراست لیکن چون این سرزمین در پیش پا
 افتاد سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او اراده رفتن داشته
 باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته
 می فرمائیم که بغراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت
 داند ازین ملک هرجا پسند افتد اختیار نموده آمده و مرفه الحال

که پیوسته در خدمت بھر برد و متعاقب او را رحیمده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شد که شاهزاده پرنیز با لشکری که همراه اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابان باوجود ایام برسات و شدت باران ولای و گل ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تارمیدن ملا محمد لاری^(۵) در شهر توقف نمود و لشکر خان رجادو^(۶) رای و لودارام و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهاٹ رفته در ظفر نگر معسکر سازند و جانسپار خان را بدستور سابق رخصت سرکار بھر فرمود و اسد خان معموری را بایلچور^(۸) باز داشت منوچهر بھر شاهنواز خان را بجالناپور تعیین نموده و رضوی خان را به تھانیھر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین هر جائی را بیکی از بندهای کلردان - پرده از ضبط و نسق ملک خاطر را و پرداخت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود که موکب شاهزاده بلند اقبال داخل اودیسه گردید - اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاله رقمزده کلک وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان که صاحب صوبه اودیسه بود بر سر زمیندار گردنهر^(۱۰) رفته بود از منح این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد متذکرند و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پیدلی که

(۵ ن) لھوری (۶ ن) جادون (۷ ن) اوداری (۸ ن) بایلچور

(۹ ن) رضوان خان (۱۰ ن) گروه

هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهزی نیر اعظم به بیست
 الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم
 جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب
 اودیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان
 فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن واپرداخته
 متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بنگاله
 پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر
 گپهان شکوه بتقابل شتابد و نیز بنایر حزم و احتیاط عمده سلطنت
 خانجهان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آن محدود بوده
 گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رود بر حکم
 فرمان کلز بند کرده در هنگامی که قاضی عهد العزیز از خدمت
 شاه والا جاه برسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه
 داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور
 برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیا داران دکن از صمیم القلب
 اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام
 معتمد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرض داشت
 نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول گانو
 آمده مهابتخان را به بید و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه
 منتظم گرداند و نوشته قاضی عهد العزیز رسید که عادلخان نطاق
 خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد
 لهوری را که وکیل العنان و نقس ناطقه اومت و در محاورات
 و مراسلات او را ملا بابا میگویند و مینویسند با پنج هزار سوار بفرستند

و اگر میسر نشود هر اورا بیارند نام بردها بسرعت هرچه تمامتر طبع
 مسافت نموده در اثنای راه بوی و هیدند او ازین حادثه آگاهی یافته
 والده و فرزندان را بجانب جنگل کسپیل کرد و خود بامعدودی پای
 همت و جمعیت افشوده بکمان داری ایستاده ظاهرآ جوی آبی و
 چهله در میان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی
 و چرب زبانی اورا فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن
 پر از می نمود که شاید بخدمت تواند آورد دروازه نکرد جوابش به تیرجان
 ستان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با
 چندی دیگر مسافر را عدم گردانید و مید جعفر را نیز زخمی ساخته خود
 بزخمهای کاری جان نفاشد لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رفق
 ساخت و بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آفرین
 گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر مچلهی بتن بصوب
 اودیه شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و محارسان
 سرحد خویش نوشته فرماد که غله نروشان و زمیداران را مقرر
 دارند که غله و سایر حبویات و ضروریات را بآردوی گیهان پوی
 میرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبویات و غیره
 مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت
 خویش میدانست *

آغاز سال نوزدهم از جلوس

میهننت مالوس حضرت ارفع

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه

مجانل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازوشنیده پوشیده بودند
بمجامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز
پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم بسیاست او شد
• ع • زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد • درینو صادقخان بضبط
کوهستان شمالی به پنجاب دستوری یافت و سید بهو بخاری بحکومت
و حراست دهلی فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای
حاکم تبت برهنمونئی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت
پنجم ماه اسفندارمذ باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نصارت
پذیرفت و در کنار دریای بیاه صادقخان با کومیان خود از انتظام
و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس
دریافت و جگت سنگه راکه روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد
مشتمل ساخته بود بنوید مراحم پیکران مهتمال نموده همراه آورد
باستشفاع نور جهان بیگم رقم مغرور جرائد جراثم او کشیده آمد درینو
از عرایض متصدیان و منهبیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
شاهزاده شاهجهان از مرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسه ونگاله
شترفند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان
خاک ادبار بفرق روزگار خود پیخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند
از آنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان
با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید در خلال اینحال
افضلخان در بیجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر
زوخان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند
و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدر باشد بدلا و موامرا او را زنده بیارند

موضوعه شدن رایات عالیات

بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزند اقبالمند فراخ گونه یافت و گزمای هندوستان بمزاج وهاج مازکر نبود دوم آذرماه سنه هزار سی و نو رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند آصفخان را که بصاحب سوگی بنگاله تعیین فرموده بودند چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شد که عنان معارفت معطوف دارد و جگت سنگه پسر راناکرن بوطن خویش رخصت یافت در خلال اینحال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بگمان زر و میم در شکنجه تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را به هندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معذور یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در ستیزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و ریوسته زبان را بشکوه جدا و خداوند آزرده میداشت درینولا مکرر بعرض رسیده که هر چند عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت و آزرگی میبفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بعرض که در

به بندهای شاهمی رسید رموخ عزیزست نقصان پذیرفت و احتیاطی
 که در استحکام گذرها میکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی
 در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بلرگی همت
 به آب در زده مردانه عبور نمودند و دران دل شب از هول این عورش
 و آشوب از کان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ فتوانست
 بمداغه و مقابله آن پرداخت و تا بر خود می جنبید کس
 بسیار از آب گذشت درینوقت نوشتهای شاهزاده پرویز و مهلبانخان
 بلخانخان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب
 عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا
 و روز جزا نیندیشیده پرده آزر از پیش رو بر گرفته راه ادبار پرده
 به مهلبانخان پیوست و بیرم بیگ خجالت زده و سرانگنده خود
 را بخدمت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی
 خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نبرده
 و آمدن بیرم بیگ به مسامع علیه شاه نجوان بخت رسید توقف
 در پرهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از
 دریای تپنی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای
 شاهمی راه بیوفائی پرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند
 و شاهزاده پرویز بپرهانپور رسیده منزلی چند از پی شتافت و چون
 موکب اقبال شاه و الاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبه اوردیبه
 و بنگاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف عدان نموده در پرهانپور
 توقف گزیدند *

یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه دازی بر وجه دلخواه فرموده
بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتی که همراهِ
گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن
ایفحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده
پرویز و مهابتخان بکنار آب نریده رسیده هر چند سعی در گذشتن
نمودند چون بیرم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و
تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهابتخان در
گریز و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نهانی
نوشتها نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرزت دنیا دوست
را شیطان هفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و
خانخانان بخدمت آنحضرت معروضداشت که چون روزگار بناماز
گاری پرداخته اگر روزی چند بنا کمی در ساخته طرح صلح بمیان
اندازند هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد
بود شاهجهان که همواره به اطفای نائره فتنه همت مصروف می
داشتند ترتیب اینمقدمه را نوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت
مرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از
جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شداد
سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه
خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان
را رخصت فرموده دارالخانی را با فرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند
و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات
ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان

داده بنقابیل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به حقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی برفرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سررشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیونائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نریده عبور فرمودند و کشتی هارا باآنطرف کشیده بپرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه امیر و برهانپور شناخته درینوا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهالی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت شاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود

* بیت *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * درنه پیریدمی ز بی آراسنی
 و لهذا اورا با دارابخان پهرش از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموم افتد سامان فیارست کرد بغیر از آنکه سرخجالت و ندامت در پیش انگند چاره ندید بنابراین اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظر بند نگاه داشتند و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمدن بالجمله چون مرکب گیهان شکوه بیای قلعه امیر پیوست میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شناخته سه روز توقف فرمودند و حرمت قلعه بگوبالداس راهبوت که سپاهی کلدان بود تفویض

و بجای فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون اینخبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چنین خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب میخانگی و علم و نقاره فرق عزت پر آسمان مودند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار عزت آمیز پافت سبحان الله کجا صفی و کجا عبد الله خان * ع *

این از فلک امت و از حسن نیست

اکنون مجملی از ماجرای موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که بدخدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نکاشته کلاک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده از کربوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماند و فرود آمده پیش از خود رستم خان را باجمعی بتقابل فرستادند بهاولالدین یرق انداز که در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان قولی گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه بر انگیزخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمترک بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوالا پایه پنجهزاری و خطاب رستمخانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که او را سردار لشکر قرار

بکومک و مدد التفات نفرموده باچارصد پانصد سوار برجناح استعمال
 شتافت و در عرض بیست روز از ماندن به بروده پیوسته صفی و ناهرخان
 از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان
 از کثرت غلیم و قوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک
 برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مردم
 شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوة نزدیک بمزارتطب
 عالم فرود آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع بارنچه آمد
 صفی و ناهرخان در دبه بالود منزل کردند و بین الغریقین مه کرده
 فاصله ماند روز دیگر از جانبین انواع ترتیب داده متوجه عرصه کار
 زار شدند قضا را جائی که عبد الله خان معسکر آراسته بود زقوم
 زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابراین
 جملۀ انواع او انتظام شایسته نیافت نخست ناهرخان را که هراول لشکر
 پادشاهی بود باهمت خان که از پیش قدمان فوج عبد الله خان بود
 مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تفتگی بر مقتل او رسید و راه
 عدم گزید و نیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان
 و تفتنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت
 بصیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیزنگی
 تقدیر عبد الله خان راه هزیمت - پدیده پیرگنه بروده شتافت و از آنجا
 به بهروج رفت و سه روز در بهروج گذرانیده روز چهارم به بقدر صورت
 رفت و در راه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی
 یانست با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام
 از کمال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام
 طلوع نیراعظم از دروازه که بسمت راه آنهاست بشهر در آیند و خود
 بابو خان افغان از پرگنه کریخ یلغر کرده وقت سحر بسواد شهر
 رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نموده تا روز روشن خوب شود
 و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح
 صادق چون دروازه شهر را کشاده یانست انتظار رفقا فکشیده از
 دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال
 ناهر خان نیز رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای
 عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود مراسم
 بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد و نام بردها با استحکام
 برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن
 بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده
 نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الغر
 اورا هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر
 مطمئن ساخته بدلاسی لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند
 و از نقد و جنس هر چه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت
 نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بنده در هم شکسته
 طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف
 گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر
 بماند رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته

آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته متوجه ماند و شدند گجرات را به تیمول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردلگ شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبد الله خان وفا دار نام خواجه مرای خود را بحکومت آسملک فرستاد و او با معدودی بی مروپا باحمد آباد درآمده متصرف گشت و صفی در لخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن مهاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کا کرپه منزل گزید و از انجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنان مینمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراعات ترتیب مقدمات در لخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح فوجدار سرکار تبلاد از فحوائی کار دریانت که صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر امت بلکه کنهرداس هم اینمعنی را تفرس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مملوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کنهرداس نیز پردلگ مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت

و توپخانه عالی با بیست لک روپیه خزانه همراه دادند و فاضلخان
 بخدمت بخشیکری و واقعه نوبهیی لشکر مقرر گشت غره خوردهان
 شاهزاده داور بخش پسرسلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملکگجرات
 سرفراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دولک
 روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی
 اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند
 و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیعه دستوری یافت
 سی ام خوردهان منه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی
 و دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در
 خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای
 چاردانی انتقال فرمودند حق تعالی فریق بحررحمت خویش
 گردانان جگت سنگه پسر را ناگرن از وطن خود آمده دولت زمین
 بوس دریانت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار
 زنجیر فیل بوس پیشکش ارسالداشته بود بنظر همایون در آمد
 دریلوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتملبر جنگی که
 میان عهد الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها
 شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت
 گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب
 صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه
 از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت حسب الحکم کهنرداس
 نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده درحوالی
 دهلی جان نثار گشت چنانچه درجای خود گذارش یافته و چون

که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در مرکز پتن گجرات جاگیر داشت برادران خرد او شبی بخبر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند و مقارن ایصال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه نژده جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن او انصوح نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر گان که بمنزله پدر است چنین بیبائی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید *

رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کھاتی چاندا عبور فرموده بماندو شتافت بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر گیهان شکوه که در ظل رایست جهانکشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عمان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد * اسلامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یانقند بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نر سنگدیو بوندیله - و راجه کجسنگه کچھواہ - و سر بلند رای - و لشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردھر - و خواجہ میر عزیز اللہ - و اسد خان - و سید ہزیر خان - و اکرام خان - و غیرہم موازی چہل ہزار سوار موجود

و مید از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مثل
 عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت
 شاهزاده شتافته بود دارالخا و دیگر سرداران لشکر نیارمتمند پای
 همت بر جا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از
 نسق انداخت و درینجانب بگشته شدن راجه بگر ماجیت دست
 و دل لشکر از کار مانده آخرهای روز افواج طرفین هریک بجای و مقام
 خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی
 از حوالی آبگبر آباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود
 شاهجهان بجانب ماند و رایت دولت بر افراشتند و در گذار کول
 فتحپور اعتبار خان خواجه سرا باستلام عتبه سلطنت جبین سعادت
 نورانی ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم
 بندگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کلمیاب
 مراد گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار حوار عنایت
 نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه
 حوالی برگزیده هندون معسکر ابدال گشت چون شاهزاده پرویز بنو احمی
 اردی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال
 شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار
 انجم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی
 ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی
 بیش از پیش ظاهر ساختند صادقخان بخشی بحکومت و حراست
 صوبه پنجاب سر افرازی یافت در خلان اینحال بمسامع جلال رسید

کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد فاگزیر از راه راست عمان تافته
 باخانخان و بسیاری از بندها بپرگنه کوتله که از راه متعارف بیست
 گروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار
 داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را
 بخدمت میرسانم راجه بکرماجیت و دارابخان پسرخانخان و بسیاری
 از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دورین
 آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند
 تمام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد
 که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبیاری مدارا فرو
 نشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک صهابت
 خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان
 و فدائی خان و نوازخان و غیره را با موازی بیست و پنجهزلسولر
 موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج
 ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در اندهاز فرصت
 بود قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرچ و مرچ
 زبردست خان و شیرحملة و شیرپنجه^(۶) پسر او و محمد حسین
 پواهر خواجه جهان و نورالزمان پسر اسد خان معموری از فوج
 عهد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله
 خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او زمانه
 قضا را درینوقت تیرتفنگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت

و سایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دربانند
 از جمله راجه نرمنگدیو بوندیله فوج اراسته عرض داد و آصفخان در
 کزنال بخدمت پیوست و نواز شخان پسر سعید خان از گجرات آمده
 باستلام عتبه خلعت ناصیه امروز گردید و تارمیدن بدار الملک
 دهلی جمعیت نیک در ظلال وایت جلال فراهم آمد مید بهوه
 بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس
 فرقی عزت بر انراختند باقر خان از صوبه اوده آمده فوج آراسته بنظر
 دو آورد و راجه گردهر پسر رای همین در باری استمعاد ملازمت
 دربانیت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب انواع بصوابدید
 مهابتخان مغفوض بود و سرداری فوج هراول بعبده الله خان مقرر داشته
 حکم فرمودند که یک گروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و
 خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد *

آغاز سال هزدهم از جلوس اقدس

شب چهارشنبه بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری
 نیز فروغ بخش بیت الشرف حمل پرتو سعادت انگند و سال هزدهم
 از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی منگه نبیره راجه مانسنگه از وطن
 خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت انروخت درینوقت خبر
 رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانستند
 بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شدابند مبادا

آمد و از کشتن جان بره مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از
 دارالخانات رمید که شاهجهان با عساکر بیکران بغواحق اکبر آباد آمده
 هر فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت
 دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز
 برفاقت مشارالیه مترجه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون
 رساند چون افضلخان در درگاه کبری نساخت و هرچند باصلاح این
 فساد کوشش نموده نتیجه بر آن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز
 گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته مجال جاگیر
 شاهجهان را بمکاره و ستیزه تغییر داده بشهریار تنخواه فرمود و چون
 حرفهای ناملائم و مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی
 و بداندیشه بیگم پناه جوان بخت رسید و متیقن گشت که هرچند
 سدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده بقعدی و تحکم
 نخواهد افزود و جمعی که با امید و آرزوها همراه آمده اند آیت یاس
 از صفحه احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری
 خواهند کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش
 از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک
 بخدمت پدر بزرگوار باید شناسائی بشکست که این حجاب از میان
 برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود
 باجمعه در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و
 بزبسه مزاج اشرف بتحریر و نفاک نور محل بشورش و آشوب
 گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده حواله مهابتخان فرمودند
 که مقید دایر و چون موکب اقبال از مرهتد پیشتر شناسائی امرا

دار الخلافت آگره از اعظم مصالح دولت دانسته از آب سلطانپور عبور فرمودند بالجمله از فتنه سازی نور جهان بیگم کار باینحد رسیده و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندمی را که دستور العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف بر سر ستیز و لجاج آوردند و چنین بادشاهی را که در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای که بمزاج اشرف نهایت نا مازگاری و تناقض داشت بجلگ فرزند قرغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زبان زدگی این دولت ست و بجز ندامت نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد بندھائی را که سالها تربیت فرموده بوالا پایه امارت رسانیده اند و امروز بایستی که در مویکب شاهزاده والا قدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است گوی مھارعت از یکدیگر بر بایند در جنگ خانگی ضایع ساختند در بنوقت چندمی از اباب فساد که محرک سلسله عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنا بر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی او سرگند خورد و نورالدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا خیانت کرده مقدمه چنده بوی خون ازانها آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو بلیچاره شد و مھابت خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در

و مقاصد نهانی و قوف حاصل نموده بخدومت شتابد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعادت زمین بوسه مرافرازی یانت در خلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان در میان کار است بزهرم زدن هنگامه شاهجهان از محاللات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند بیهانه خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاه جهان بالشکر بسیار از ماندن متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نماچنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور، نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پرده غیب چهره کشا گردد در خور آن بعمل آید *

ورود موکب همایون بصوب دارالخلافت آگره

باین عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافت آگره ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگریندها پیوسته از دارالخلافت آگره رسید که چون موکب منصور شاه زاده گیتی هتان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینخورد است و خانخانان و دارالبخان پسر ادرا با دیگر امرا که از تعیینات صوبه دکن بودند همراه آورده ازینجهت آوردن خزانة و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بنابر احتیاط باستحکام برج و بازه و لوازم آن پرداختنم و بر طبق این عرضه داشت آصفخان نیز رسید و آمدن شاهجهان بتحقیق و تیغ پیوست لجرم نهضت موکب اقبال بصوب

بزار ابراهیم هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هجده اسب عراقی
 بوسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ ولی بیگ فرستادهای
 شاه عباس بصعادت آستان بوسه فرار از گشته مرامله محبت طراز بلظرف
 اقداس هر آوردند و همدران زودی خلعت و خرجی داده و خصصه
 انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها
 طلب شده بود امپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده
 بطریق منقلا تعیین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در
 ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت
 آگره فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت عرش
 آشینانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین
 فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان
 التماس نموده بود و پیش ازین درجای خود اشارتی بدان رفته
 و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بصرعت هرچه
 تماصرت شداخته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت ساؤد و
 فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار در آمدن
 مرتوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز
 اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش
 و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای ناملایم از طرف
 شاهجهان شورش انزای طبع اشرف میگشت و حدوث این مانجه
 بر آنحضرت سخت گران بود لاجرم موموئخان را که از بلدهای
 مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن گوکب مراد فرستاده فصلیح
 هوش انرا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که بر راههای باطنی

که محال متعلقه شاهجهانرا که در سرکار حصار و میان دو آب و غیره واقع است بجاکبیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض جاکبیر آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هرجا خواهند متصرف گردند افضلخان هر چند در اصلاح این فساد سعی نموده نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را بی نیل مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عذایت شده ازین محال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنجا رود پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلبا فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باران و اختیار ایشان نبوده همه ساخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغییر جاکبیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرزند نخت و تاج بشورش در آمده با قبله حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و مستحکم خواهد شد که بدین جانب نهضت فرمایند (۲) تا روز نمله پرداز چه نیرنگها کند و چه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

و دستگامی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصفخان را بجانب دارمی شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از حیلۀ پردازمی بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصفخان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان را بگوییائی آشنا نمی ساخت و ارباب فعاد میدان را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم با آصفخان خصومت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غریب آنکه هرچند فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب ارمادار میگشت نظر بر نسبتهای سابق ظهور این مانعۀ را بوجوه معقول دلنشین خود نمی توانست ساخت و جرأت بر آمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا عرضه داشت میکرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم ساخته اند آصفخان را بصوبۀ بنگاله باید فرستاد و معتمد خانرا که خلیفۀ بیعت شاهجهانست میامت باید فرمود تا من جرأت بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم امان الله خان پسر مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و هفتصد سوار سرافرازی یافت و فرمان شد که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنت لهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باسلام عتبه اقبال جبین امروز گشت به متصدیان دیوان اعلیٰ حکم شد

اینحال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقه چشم شریف الملك رسید و در آن کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایه قنده بدست افتاد .

نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

در بیست و پنجم مرداد ماه آلہی نهضت اعلام نصرت فرہام بصوب لاهور اتفاق افتاده بغتہ پردازجی نور محل و شورش طلبج او خدمت قندہار بشہریار فرمودہ بمنصب دوازده ہزاری ذات و ہشت ہزار سوار سرانرازی بخشیدند و مقرر گشت کہ میرزا رستم اتالیق شاہزادہ وسپہ مالراشکر باشد و پیشتر بہ لاهور شناختہ بفراہم آوردن سپاہ ہمت مصروف دارد در مقام ہیرہ پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر سرانراز گشت و کنور منگہ راجہ کشتوار را از حبس برآوردہ بعنایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت کہ زعفران و جانور شکاری بخالصہ شریفہ ضبط شود و چون از آب چناب عبور موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمدہ باحتمال عتبہ خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان شاہزادہ گیتی ستان شاہجہان عرضہ داشت ایشانرا آوردہ ملازمت نمود ہمگی ہمت آن خلف دردمان خلافت مصروف برآنکہ غبار شورشہ کہ مرتفع گشتہ بآبباری مدارا و ملایمت فرو نشاند و پردہ آزر و ادب از میان برداشته نشود و ارادہ فاسد بد اندیشان واقعہ طلب آنکہ از جانبین اسباب شورش و فساد مرانجام یابد

درگاه خواهند شد میرزا رستم مغوی را حکم شد که پیشتر بلاهور شناخته
استعداد لشکر قندهار نماید و يك لک روپیه برهم مساعدت غنايت
فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی
و نیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد خان بخشی بر جناح
اجتماعی روانه درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باحلام عتبه خلافت
جبین امروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانته
فرورایدی که چاره پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتکرای
منجم معروضداشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال
عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نزاهت
منصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح
باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میرسد
وزن مفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک
خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه
بانده بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد
دخن هر سه بکر می نشست درینولا شاهزاده بلند اقبال پرگنده
دهول پور را بجایگزین خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت
و حرمت آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت
شاهزاده بالتماس نور محل بجایگزین شهر یار تنخواه شده بود و شریف
الملک ملازم شهر یار قلمه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

(۶ ن) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکت

ظفر انتساب گردد (۷ ن) دهاپور

شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروززی متأثر و بیجان گویا شکوه
 و توبخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین
 تاریخ مهابتخان از کابل آمده با احتلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
 بر افروخت حکیم مومنا بومیله مهابتخان دولت ملازمت در پانته
 از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و
 در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را
 بخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان ^(۱) خواجه سرا بمنصب پنج
 هزاری ذات و چهار هزار موارصرازی یافت و چون پیر و منحنی شده
 و از صغر من ببعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب
 صوبگی اکبر آباد و حر است قلعه و خزائن بعهد آن دیرینه خدمت
 نمقرز گشت (نوزدهم فروردی ظاهر یکمیلی مورد بارگاه اقبال شد و جشن
 شرف در آنجا آرامگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه دلپذیر
 کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان
 از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات
 قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز
 نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه
 رو دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده جوان بخت شتافته بود
 درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروف داشت که موکب اقبال
 شاهزاده والا شکوه از برهانپور بقلعه ماند و در پیوسته چون موسم برشکال
 نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سر بلندی یافت. در خلال اینحال از عرایض منبهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعرضه درد قولنج و دینعت حیات سپرد پیش ازین قراولن تعیین شده بودند که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهاره شکار نمودند •

آغاز سال هفدهم از جلوس معلی

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال هفدهم از جلوس پادشاهی آغاز شد (درین روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و موار مرانراز گردید) و چهل هزار روپیه بزنبیل بیگ ایلچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتاده که دارایی ایران بعزم تسخیر قندهار زابت عزیمت بفرانراشته هرچند این حرف نظر بر نعتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زمین العابدین شخصی اهدیان با فرمان مرحمت عنوان نرد شاهزاده گیتی متان

و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هنوز میگویند که چون زن مهادی
 را مریض آمدن مهادیو از غایت دلبستگی و تعلق که باو داشت
 لاش او را بردوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردانید
 چون یکپندی برین گذشت ترکیب از متلاشی شده از یکدیگر
 فرو ریخت و هر عضوی در جایی افتاده در خور کرامت و شرافت
 هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنمیت
 اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را بدست جاهلی
 دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآند که این سنگ که الحال
 معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه
 سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برداشته
 هر قدر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بهان نیارست برد
 و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه
 پیرمندی مزبور بجهت دکان لزائی خویش سنگی را در جایی نهاد
 ساخته نزد راجه رفت آمده گفت که من بدو را بخواب دیدم بمن
 گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا
 اینجا گرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم
 از سالومی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن
 برهن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافتند
 بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق
 از نوا دکان ضلالت و گمراهی فرو چیدند و العلم عند الله - هرین تاریخ

مذکور بعمل آورند. بتوفیق ایزد جلّ شانه بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدهات شکر این موهبت عظمی و عطیة کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس نهند قلعه کنگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست امنیة دامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا هر کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان را زیان ندارد و میتواند که بجائی دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ ماند و قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کوره و پانزده طنابست طول پاره کوره و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرعه و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ از میر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آئین آنها هست کوره کوره از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و بپرستش این سنگ میاء که سیاه تر از دل آنها ست تبرک می جویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و ارباب ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند

تنگه شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر امت بنا بر اضطراب نور جهان بیگم و گرانیخ خاطر از حضرت شاهنشاهی عطف عیان فرموده آخرهای روز بیدیدن او تشریف بردند وقت سبکراه بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشنایید در چنان وقتی این بیت انوری بر زبان آورد •

آنکه نایبانی مادر زاد اگر حاضر شود

در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس
 آمرزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسألت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگه شدند و بچهار منزل ساحل دریای مان^(۶) کنکا مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه جنباً بنظر اندس در آمد ملک او بیست و پنج گروه از کانگه دورتر است و درین کوهستان ازو عمده ترزمینداری نیست عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادرش که پیشکش او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه برآمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة و السلام در قلعه

گلزار جاوید بهار که میراثفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ و حراست دار
 دارالخلافت آگره مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خیرضعف مزاج آن
 حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی منوره رخصت
 انعطاف ارزانی فرمودند. درینولا بعرض همایون رسید که جادورای
 کاپته که هر اول لشکر دکن بود از مقهوران و غیم العاقبت جدائی
 گریخته بیدوخته توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی بستان
 شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه
 کچهواه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه چگت سنگه
 برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بانراط شراب نقد خیانت
 در باخته بودند عبرت ازان پو نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت
 جوان و جیه و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده
 باضلام عتیبه خلافت جبین سعادت انروخت و راقم ابدالنامه بمنصب
 دو هزاره ذات و ششصد سوار سراقازی یانت چهاردهم بهمن ماه
 آلهی موضع بهلوان از مضامات سینا محل ورود اردوی گیهان پوی
 گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کنگره همواره مرکز
 خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درینمقام گذاشته با جمعی
 از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور
 شدند و چون اعتماد الدوله بدمارعی معصب داشت در اردو گذاشته
 صادقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و
 محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله

خنجر مرصع و اسب و فیمل و خوانهای زر سواراژی پانتنه و بعد از غروب
 وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نگاه
 و ارباب استحقاق ریخته شد و چون رای منجم را که نوید بخش صحت
 و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و
 هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی
 که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد از جواهر
 و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نقایص آنچه پسند افتاد بزرگزیدند
 بالجملة موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی
 که بیگم کرده بقلم آمد موای آنچه بزم پیشکش گذر افیدند درینوا
 بیست لک روپیه خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات
 لشکر دکن نزد شاهزاده گیتی ستان شاهجهان فرستادند چون
 بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه
 دکن بحال جاگیر خود شنافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را
 تغییر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت که باز او را بخدمت
 شاهزاده رسانند لاریفولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و
 زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدی خرج
 عفايت فرمودند •

ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و انقطاع گرما بمزاج صحت
 امتزاج سازگار نبود روز دو شنبه دوازدهم آبان ماه الهی مال شانزدهم
 جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان شکوه بعزم میرو شکل

بخدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مداربزرادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائده صترتب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء پیاله بنقد خفتی میشد اعیانا روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز کردند (امید که حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کناد درینوک شاهزاده سلطان پوزیز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر خود بدرگه آمده معادت زمین بوس در یافته مسرت بخش خاطر پذیرفته سیر گردید) در بدست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمشو بمبارکی و فرخی آرامتگی یافت چون در هر آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجنات احوال پدید بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت دو غایت تکلف و جمعی از بندهای پسنجیده خدمت و خواص مزاج دان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

یقه آشنائی او تن در نمیدهد و محبت آن داداده در باطنش اثر
نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرسی فرمودند هر چند آن
عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند لکن اختیار نکرد آنگر
از غایت تعلق بی ثباته گفت که اگر یقین دابم که او را بمن
عزایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزمیر می اندازم
آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را
از بام این خانه بزمیر اندازی من او را حکمی بتر عزایت میکنم
هنوز سخن تمام نشده بود که برق آما خوریده خود را بزمیر انداخت
و بجزر افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و چنان داد
و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید

شرح بیماری حضرت شامشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمانی ببران رفته بود که حضرت شاهنشاهی
روزی بچشم دسمیره در کشمیر اثر گرفتگی و گزائی نفس و کوتاهی
دم در خود احساس نمودند مچلا از کثرت بارندگی و وطوبت
هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی
و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید
و از اطباء که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله
مندی علاج گشت و یکچندی دواهای گرم ملایم تدبیرات
بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت
ظاهر ساخت درین مرتبه روزی چند بشیر پز و باز بشیر شتر برداشت
و از هیچ کدام فایده معنی به حاصل نشد معارن الیصال حکیم زکما

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود سوزنی چهارده کروز دام دیگر از محال که متصل بسرحدهای بادشاهی است واگذارند و پنجاه لک روپیه بوسم پیشکش بخزانة عامره رسانند. بالجمله حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته جینة لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلک سوانح نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده ارمال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و محب علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام می هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجبهتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورد نظر بیگ آخته بیگی شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید التماس اسپان بخششی نموده بودند براجعه کشند اس مشرف اصطبل حکم شد که هزار راس اسپ از طوبله سرکار در عرض پانزده روز سامان نموده روانه سازد و اسب روم رتن نام که شاه والا جاه روم از غنایم فتح روم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند. درین وقت بعرض رسید که کلیدان نام آهنگری بزنی هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا

به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده
 زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور
 بود زانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن انواج قاهره
 آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و ائقال برآورده
 بقلعۀ دولت آباد داشت و خود پشت برقلعه داده نشسته و بدشتری
 از مردم را بر اطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر
 با سپاه کینه خواه سه روز در بلد کهرکی توقف نموده شهری را که
 در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بلوعی خراب ساختند که
 در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید
 مجملاً بعد از انهدام آن بناها را بیا برین قرار گرفت که چون هنوز
 فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه اینجا
 رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده از سرنو سامان آذوقه کرده
 و کومک گذاشته عنان معارفت معطوف باید داشت و باین عزیمت
 هائب تا قصبه پتن شناختند و عنبر مقهور مزور حیلۀ ساز و کلا
 نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشته
 بتدگی و دولتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم
 و آنچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بسرکار میرمانم
 اتفاقاً دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته
 بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را
 محاصره داشتند از طنطنۀ نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده
 از دور قلعه بر خاستند بنا برین فوجی بکومک خنجر خان فرستاده
 مبلغی بزم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

جمعی از بندها که در قلعه ماندو بودند رسیدن باین مضمون که
 فوجی از مقهوران قدم جرات و بیباکی پیش نهاده از آب نریخته
 گفته شده نبی چند که در زیر قلعه واقع است موخته بناخت و تاراج
 مشغول اند لاجرم مدار المهای خواجه ابو الحسن بلانچهار موار
 برسم منقل تعیین شد که گرم و چشپان شتافته سزای آن گروه باطل
 ستیز بدهد خواجه شبنا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب
 رسید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب سر زده خود را
 بساخل ملامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته
 قریب چهارده گروه دیگر آنها را رانده بسیزی را بشمیر انتقام
 مصافرازه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عیان
 مصارعت باز کشیدند و بخواجه ابو الحسن فرمان شده که تا رسیدن
 موکب منصور در آن طرفه آب توقف نماید و متعاقب خود نیز باعساکر
 اقبال بفوج منقل پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند
 هنوز آن مخدولان بی عاقبت در مواد شهر پای ادبار برقرار داشتند
 چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد
 بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند
 و از حواری ذایمی اسپان زیون شده بنابر آن مدت که روز بسر انجام
 لشکر توقف اتفاق افتاد که درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسب
 و هیبه بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولن گماشته مردم
 را از شهر بر آوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ بکین
 بخون عبور بکنین سازند سینه بخنان تاب مقاومت نیاورده ماند بگات
 انعکس از هم پناشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیزی را

محمد سعید ترمذی که آفتاب خارا بکشد هر چند بیشتر گفته اند اثر
حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچه آهنی تخته
نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کوزه آتش بر آورده
اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خون آورد
و در خریطه کرده و مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی
اشناد داوود را که در فن شمشیر گری بد نظری دارد بحضور طلبیده
فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر می و کاردی مرتب سازد
تعرض کرد که در زیر پندک نمی ایستد و از هم میبریزد مگر آنکه
بآهن دیگر که پاک و بیجرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شده
چنین گند نه خصه آهن بزرگ و یکخصه آهن دیگر با هم آمیخته هر
قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر دوز آورده
از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بتود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی
حکم می شد و اثر خم نمی ماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول
برابر آمد - و چون والد امام قلیخان و النبی توران سکتوبی مشتمل بر
اظهار نسبت اخلص و سر اسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از
تحفه های آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از بجانب
بیگم مکتوبی در جواب مرامله ایشان نوشته خواجه قضیر کلبلی را
که از قدیمان این درگاه بود باقسام نغایس بطریق یاد بود فرستاده
شد. چهاردهم خوردان ماه الضلحان دیوان شاهزاده گیتی متان شاه جهان
عرض داشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب
آورده باسلام عذبه خلانت جبین آنروخت و تفصیل این محبت
آنکه چون موکب منصور بحوالی از جنین پیوسته تعرض داشت

از آله بلس^(۶) به پتله راهی سازد و مکرم خان حاکم اوقیسه می و دو زنجیر نیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایه قبول یافت درینولا گور خری از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب^(۷) (بعینه مانده شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است و ازین سیاه و سفید) و از هر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سرسم خطهای سیاه و سفید مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بعهکه عجیب بود بعضی را گمان میداد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد در یکی از مواضع پرگنه جلندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت انزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان تهی کنند در اثنای این شور و شغب روشنی برق آما روی با انحطاط نهاده بر زمین افتاده نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تکمیل یافت و دلهای مشوش از سرامیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد تیز تک نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورده موازی ده دوازده ذرع در طول و عرض نوعی موخته بود که نشانی از سبزه و رحمتی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدگی داشت

بنظر اشرف در آورند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الخ بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروزر روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده الخ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور کورگان در گوشه دیگر بفرموده شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کنده بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در پر خاله جیدغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود مبارک گرفته بسعد الله داروغه زرگر خانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم امفندار مذ ماه بهاعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره بورود موکب گیدبان شکوه محمود بلاد روی زمین شد لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم قلعه اسیر و پرهانیپور و دیگر بندهای عمده بهعادت استقبال شتافته دولت آمتان بوس دریافتند *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری آدرنگ نشین چاربالش افلاک بشرفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقر بخان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگه یو از درگاه بسزاولی تعیین شد که ایشان را

ملتان میر فرراز پخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خلچر
 مرموع و امیب و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر
 ظاهر ساخت و بهانه برد چشم وضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه
 نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت
 و حراست قندهار بعید العزیز خان مفوض داشته او را بدرگاه طلب
 فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان
 قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردید چون برگشته کرانه
 که وطن قدیم آنحضرت مقر بخان است از راه راست بر جانچ
 دمت چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت برگشته
 مذکور مورق اردوی گنجان پیوی گردید و او سر سفارت بر او چ
 عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم
 پیشکش و هزار ذرع مخمل یصیغه با انداز و صد نفر شتر
 بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بار بآب
 امتحاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم
 تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه عزم
 سموره دهلی فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال بر اجرا شدند
 و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افتخار خان بنظر
 انیس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه پنگاله نوزده زنجیر فیل
 با چهل و دو نفر بخواجه سرا و دیگر نفایس که هزاران ملک بهم
 می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا
 آنابیک و محیب علی بیگ فرستادهای فرمانروای ایران سعادت
 زمین بوس دربانته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر باکلمگی هرا بقلق

گیتی سنان شاهجهان توجه بانظام آنصوب مبذول فرمایند و چون
 بندهای شاهی بمحاصره قلعه کاکره اشتغال داشتند نهضت موکب
 منصور رزوی چند در عقده توقف افتاده بود درینوقت که قلعه کانکره
 بکلید همت شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی
 و اپرداخت مسجد آنعزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم
 دی ماه آلهی شاهزاده عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب
 زوال رایات نصرت و اقبال بر افراشتند خلعت باخنجر و شمشیر
 مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از
 تسخیر دکن ده کروردام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش
 متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یکهزار اهدی و هزار
 سوار بر قنداز رومی و پنج هزار توپچی پیاده سوای سی و یک هزار
 سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و
 فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و
 یک کرورد پیله خزانه لطف فرمودند و بندهایی که بخدمت مذکور
 متعین شدند هر کدام در خور پایه خویش باضانه منصب و انعام
 اسب و فیل مرمرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات
 محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارمت او مینمودند
 حکم شد که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن
 باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت
 اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی گری
 سر بلندی بخشیده و دلم مرحمت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم
 کاشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی

کریمه شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجہتی بنظر اقدس
 در آورده چہارہ راس اسپ با یراق و سہ دست باز توپغون و پنج مر استر
 و یک قطار شتر و نہ قبضہ کمان و نہ قبضہ شمشیر برسم پیدکشش معروض
 داشت خلعت فاخرہ با جیغہ و طرہ مرصع و خنجر مرصع مرحمت
 فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روای ایران کہ مصحوب
 زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سہ لک روپیہ
 قیمت شد درین تاریخ صبیحہ نورجہان بیگم را کہ از علی قلی خان
 ترکمان داشت بجهت شہزادہ شہربارخواستکاری فرمودہ یک لک
 روپیہ از نقد و جنس برسم ماچتی فرستادند و پنجاہ ہزار روپیہ بانعام
 زنبیل بیگ ایلیچی عنایت کردند •

دستوری یافتن شہزادہ گبینی سنان شاہجہان بہ تنبیہ حکام دکن نوبت دوم و نہضت حضرت شاہنشاهی بدار الخلافۃ الکرة

درین ایام خجستہ فرجام کہ خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکا
 گلزار ہمیشہ بہار کشمیر خوش وقت بود از عرایض متصدیان مسالک
 جنوبی کہ بتواتر رسیدہ بوضوح پیوست کہ چون رایات جہان کشا از مرکز
 خلافت دورتر شدانہ دیداداران دکن از کوتہ اندیشی و کم عقلی نقض
 مہندمردہ سر بفتند و فساد بر داشتہ اند و بازار اندازہ خویش برترم
 نہادہ بسیاری از مضامین احمد نگر و ہرار را متصرف گشتہ اند
 و مدار شغل آہ شور بختان برداخت و تاراج و آتش دادن و ضائع
 ساختن کشتہا و علف زار ہا ست لجرم مقرر شدہ بود کہ شہزادہ

گذارش یافته و بالجمله درینفلا شاهزاده بلند اقبال گیتی ستان
 شاهجهان عزیزمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لزم
 شمرده راجه بکرمجاویت را که از عمد های دولت ایشان بوده
 باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بندهای
 شاهی بکرمک مشار الیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال
 هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلهها قسمت نمودند
 و مذاخل و مخارج قلعه را بظفر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد
 آذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد
 از آنکه از قسم غله و آنچه ازو غذا تواند شد در قلعه مانند چهار ماه
 دیگر علفهای خشک را بکمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت
 رسید و از هیچ ممر راه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه
 را سپردند - روز مبارک شنبه غره شهر محرم سال هزار و سی و یک
 هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود
 و در نظر کوتاه اندیشان ظاهر بین دور می نمود الله تعالی بمحض
 لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت
 تزیینات پهنندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش
 باضافه مژمانب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه
 دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند
 پیشکش بسیار از نغایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آوردند
 آنچه پسند افتاد برگزیده تخته را بایشان بخشیدند از جمله سه
 زنجیر فیدل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینفلا
 زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت بر افراخته زبینه

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و در بینی را پاس میدارد که همه وقت یکسان نیست سلطان آنرین کرد و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معارفت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر قلعه کنگره فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم به سرداری حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهائی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمود در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برانراخت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه بر خامنه متوجه اطفای نائر شورش و آشوب او شد و تسخیر قلعه در عقد تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون تخت دولت بجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با نوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان ورزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در مقدمه توقف افتاد و بسی برنیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود

از عنایات مجددۀ و اهب العطایا بود مر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود
آزرده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کنگره قلعه ایست
قدیم بر سمت شمالی لهور در میان کوهستان واقع شده با استحکام
و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ
اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد
زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال نموده و بیگانه بر تسلط نیافته و العلم عند الله
بالجمله ازان هنگام که صیت اسلام و آوازه دین متین محمدی
به هندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین و الا شکوه را فتح آن میسر
نشده است ملطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود
بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست
که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه
یا متحصنان قلعه بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالست کم
نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان
باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه
براجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد توکنند و قلعه
را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت
نمود در لحظه فوجی از دلوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده
ملطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و
متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاد معروف

شاهزادگی شکار گاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویشتن دایمی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر مئی که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته و بجهانگیر آباد موسوم فرموده بجایگزین مومی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولخانه و تالابی و مناری اساس نهند و بعد از فوت سکندر مئی بجایگزین ارادتخان عنایت نمودند و مربراهی عمارت بمشار الیه باز گشت بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف بادشاهانه شکار گاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم سال هزار و سی هجری در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دارالملطنت لاهور که مجددا باهتمام معمور خان میر عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزادر غایت نزاهت و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان فادره کل آرامتگی بانته و باغهای مبرز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته *

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری

گرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

از متصدیان سزاکر استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین روز بجهت افزیز نوید فتح قلعه گانگه مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که

موضع تنه معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا وزبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندوی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند جمعا از اینجا داخل هندوستان ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب معهود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمین را این سرزمین را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده معهدا اورا راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده باآتش در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند بعرض رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید فی الغور خفه کرده میکشند و با هنوز خویشی و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود اورا سیاست کنند در منزل بهبشکار^(۶) قمرغه ترتیب یافته یکرز مقام فرموده بششاط شکار پرداختند و در مقام کهرجاک^(۷) و مکهبال نیز شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل شکار گاه جهان گیر آباد مخیم بازگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر ازان فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد *

معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب دو شنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی از راه کوتل پر پنچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زنبیل بیدگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجورا با استقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیة مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن آن با پنجهزار روپیة دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین چند روز پیوسته برف بازیده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته چنانچه هم اسب گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی سعادت می نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین^(۲) مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود انبوی خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعهده او بود خدمت انبوی بخواص خان تغویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون

خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد . (۱۹۸) بیت *
 ذوق نفا نیانگه ورنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوه خزان
 چون ساعت کوچ نزدیکه رسیده بود سیر اجمالی فرموده ریاست
 مراجعت بر انراختند و بنا بر آنکه زعفران گل کرده بود از مواد شهر
 بموضع بانپور شتاندند در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین موضع
 جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چند آنکه نظر کلر میگرد
 شگفته بود تنه اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد
 بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در مال کامل
 چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دوه
 صد من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رمایا
 معمول است و سیر می دهده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرری
 است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود
 برده زعفران از میان گل پیچیده بر می آرند و سوانق ربیعی که از
 قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میبرمانند و هم وزن آن نمک
 در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن
 او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفههای
 کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد
 پربهم می رسد و از باز و جره تانویست دست بدام می افتد آشیان
 پاشه هم دارد و پاشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد ترین
 کارخانه قالی بهم رسیده و از هشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

میرفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب درآمده سرهای کشتیها را که بلغم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته میروند و ماهی که در میان هر دو کشتی درآمده خواهد که از تنگی بگذرد پایی ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را ببالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می آورند از جمله پیرملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می آورد و این شکر مخصوص دریای بهت است و بجای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد (در شهر جشن دهمه ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون در آوردند) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به اطبائی که در رکب اقبال بسعدت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصد میرخران بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نموده داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش می نمود و بی اغراق خوبیهایی

جلوی و مبنزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی
 هبزه تلخ و برخی نستقی و سبکی و اقسام مبنزه سیر و نیم سیر
 در هم نمودار از جمله بده بنظر در آمد بمینه مانند دم طاروس
 منقش و از موج آب متحرک و گلهای جابجا شکفته نفس الامر
 آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلغریبی شیرگاهی نیست
 چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
 ارتفاع یافت و مرچشمه لوکابھون محل نزول بارگاہ اقبال گشت
 این مرچشمه نیز سیرگاہ خوش است اگر مناسب مقام عمارتی
 اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه
 اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهناک اینست که ماهی
 این چشمه اکثری نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام
 انداختند درازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی
 چشم داشت ظاهراً آب این چشمه را تأثیری است که ماهی را کور
 میسازد بغیر غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزده کلک بیان
 گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان خانسامان بصاحب
 صوبگی کشمیر مرمرازی یافت و میرجمله از تغییر او بخدمت
 مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغییر میر جمله بخدمت
 عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
 افتاد در جائی که آب تا سینۀ آدمی باشد دو کشتی محاذی یک
 دیگر می برند بدستوری که یکسرباهم پیوسته و سردیگر از هم دور
 بفاصله چهارده پانزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها
 چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاعله زیاده و کم نشود و برابر

بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید
بر درون آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجویند که
چشم خیره میشود و صفای آب بدانجا که اگر نخودی در آب افتد
محسوس میگردد * بید *

دو تهِ آبش ز صفا ریگ خرد * کور تواند بدل شب شمرد
از چاهی بیرون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون
تراست آبشاری عالی دارد درختهای چنار و سفیدار و غیره در بهم
آرزده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه
صفا و گلهای جمعوری چمن چمن شکفته گوئی قطعه ایست از
بهشت هلبه مرشت روز دیگر از اجهول در چشمه شیرناک بزم
نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در راه این
کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش
محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بز فرازی
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهاد درینولا بانجام رسیده
حوض مضمون چهل و دو ذرع در چهل و دو ذرع و عمقش چهارده
ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه^(۹) رسته زنگاری
رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و بر در حوض ایوانها طاق زده
و باقی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای
باغ چوبی چهار گز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول
و در گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بهت از صفائی

بایزید که از مضاحبان شاهزاده داذبال بود افتاد اتفاقاً اسپ قلنی سه چهار گز دور تر از آنجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوه بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ گنده شده بیرون افتاد غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و ثوب مذکور بمثابه کلانست که شخصی مستوی الخلق در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بعیر و ثماشای دیر ناک که سرچشمه دریای بهت امت و از شهر تا آنجا همه راه هیر گاه و چشمهای جانفزا در غایت عنایت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتیها را آراسته بسمت بالا آب شتافتند روز سوم مقام بلج^(۷) برآورد بنزول موکب جهان افروز آرامگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه بجایگزیر شاهزده پرویز تلخواه امت و ولای ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بلج برآورد بموضع اینج^(۸) تهریغ فرمودند در دامن کوه چشمه ساریج جاری و بر فراز چشمه عمارت و حوضها بقرینت یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر کاهی امت عالی چون بجایگزیر خان جهان بود مشار الیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش کشید قلبیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمه نیم کره پیشتر چشمه مچپی بزود امت آب این چشمه از آن

(۶ ن) تالاب (۷ ن) بلج برآورد (۸ ن) اینج

مطرحون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغییر فرموده از پایه اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند درینولا مزیر آرای مرادق عفت بادشاه بانوحججه نشین ملک بقاگشت و الم اینواقعه دلخراش بر خاطر حق شناس گران گذشت و از غریب آنکه جوتکراری منجم دو ماه پیش ازین بر اقم حرور از ظهیر این مانحه خبر داده بود (درین تاریخ شیخ احمد مرهنده را که از خود آرائی و بیصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان مکانات بود بحضور طلبداشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده بر تن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروضداشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نقص مرا اختیار من آنست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاعرزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروضداشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بذاب غریب مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان را که از غایت اشتها محتاج بتعریف و توضیف نیست بجانب اردوی شاهزاده سچرا گرفته آتش دادند غلواه قروم بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز گنبد شده پهلوئی خانه قاضی

آزوده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات
 منکرند اگر حکم شود حکیم زاده موکند مصحف خورده بحق خود
 را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی
 است بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی
 ثباتی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره ندارد
 و بر ما متم میشود و معامله کلی امت ممکن نیست که از عهده
 وصول آن توانیم بر آمد و بغیر ازینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب
 نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید
 که سادات شب بکلبه این فدوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر
 ساختند چون معامله کلیست هرچند در تحقیق آن بیشتر تامل
 و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر
 خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلیه آصفخان در تحقیق
 این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که
 اصلا مظنه شک و شبه نماند بمجرد شنیدن اینحرف حکیم زاده را
 دل از دست افتاد و هرچند آصفخان بطلب او مردم گماشت از آنجا
 که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از
 آشنایان را شفیع انگلیخته حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر
 سادات باز پرس این قضیه را باصفخان نیندازند خط آنرا می مدارم
 که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکی از
 دوستان خود سپرد و این حرف باصفخان رسید از جبرا او را حاضر
 ساخته در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را
 یکی از غلامان ساخته و مرا از راه برده خجالت زده جارید گردانید و بهمین

یواهی فرار نهند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و فانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رمد غله را محدود دارد و از نا رسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانج عظیم بهم رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاره از زبون شده دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از گریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا بنجاره و رمد غله بصعوبت می رسیده باشد و سپاه محذت و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند مغبها مقهوران شوخی و شائبی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ دیو باعتضاد اقبال بیزوال بمداغه غنیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدمت افتاد هر چند خواستند که برفیل اندازند پائی جهالت انشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند (امید که فلک کینه گذار سزای کردار ناعنجار در دامن روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که دریغوا بظهور آمد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات متوطن هور و محبوب شدن او از خجالت کذب و تفصیل این مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمهر قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گواه ثالث

میاه گوش - گربه سحرانی - موشک کربلائی - هوسمار - خارپشت -
 دویفولا مید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکمره بصاحب صوبگی تده
 و بمنصب دو هزاره ذات و یکهزار و پانصد موار سر بلندی یانت
 و علم نیز ضمیمه مائیر مراحم گشت - درین تاریخ از عرائض سیده سالر
 خانخانان و منهدیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه
 بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده نند و فساد که لازمه سرشت
 زشت آن بد اختراست بنیاد کرده و ازینکه موکب منصور بولایت
 دور دست نهضت فرموده فرصت را مغنم شمرده عهد و پیمانی
 که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه
 بادشاهی دراز ساخته امت (امید که درین زودی بشاصت اعمال
 ناپسندیده خویش گرفتار آید) و چون سده سالر التماس خزانة
 نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ پیدست لک
 روپیه بلشکر ظفر قرین را می سازند مقارن اینحال خبر رسید که
 امرا تهنایجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و برگیان بر
 دور لشکر نوج فوج و جوق جوق در سیر و دوراند و تزاوی میدنمایند
 و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دو سه دنعه
 بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر
 مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه
 آخر داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران
 تلخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و پسران لارزا نیز بمناصب مناسب امتیاز بخشیدند - روز چهار شنبه بقصد شکار کبک بموضع چادوره که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین خوش و سیرگه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد و در مراره درختی است هل^۱ تهل نام که چون یکی از شاخهای آنرا گرفته بچنابند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دیبه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع راول پور از شهر دو و نیم کروزه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس در آن میان راست استاندند جانوران پرنده که در کشمیر نیست بدین تفصیل است کلنگ - سارس - طائوس - چرز - لک - تغد اغ - کروانگ - زرد پلک - نقره پا - غرم پی - بوزه - لکک - حواصل - مکه - بغله قاز - کویل - دراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسلچه - هریل - دهنک - شکر خواره - مهوکه - مهرلات - دهنیس - کلچری - تهری - چون امامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندوی نوشته شد - و امامی بهائ که در کشمیر نمیباشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیرزرد - یوز - گرگ - گاو میش - محزائی - آهوی میاه - چهکاره - کونه پاچه - نیله گاو - گورخر - خرکوش -

آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می پرسند که مرا کجا می بری از عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف بر ایشان مهتولی میشود و از حرف زدن می مانند در وقت آنحضرت بامتاحت مشغول بودند از اجتماع این خبر موحش مرامیمه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلانت را در آغوش شفقت گرفته زمان ممتد محو این موهبت مجده الهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروهها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی ترطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کم دل بر گرفتند و در واقع طفل چهار ساله از جایی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آمیبی بر اعضایش نه نشیند بجای هیرتست - و از غرایب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتگرایی منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست و نمکن که از جای مرتفعی بزیر افتند و غبار آمیبی بر دامن حیاتشان نه نشیند و چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کربوهای دشوار گذار یک چشم زدن ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت و محاربت ایشان داشتند تا بکشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انگها و دایهائی ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیرگذشت چون از دلار خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

نیست نافه در تازگی بوئی ندارد بعد از آنکه روزی چند ماند
 و خشک شد خوشبوی میشود و ماده نافه ندارد و مخصوص
 فراحت درین دوره روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و
 تماشای شکوفه بهاک و شالامال^(۱) محظوظ بودند بهاک نام پرگنه
 ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز
 متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل
 میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی را
 بسنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن
 محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاههای مقرر کشمیر است - روز
 یکشنبه هفدهم غریب واقع روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتیخانه
 بازی میکرد اتفاقاً در بیچ^(۲) بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده
 دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی گمان بجانب در بیچ^(۳) میرود
 که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر می افتد قضا را پلاسی
 نه کرده در پائین دیوارها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته
 سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده
 بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرع است چون
 حمایت ایند سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه
 حیات میشود عیاناً بالله اگر چنین نبود می کار بدشواری کشیدی
 دران وقت رای مان سردار پیداهای خدمتیه در پای جبروکه
 ایستاده بود فی الفور دریوده آن قره العین خلانت را برمی دارد و در

درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهادند و در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچینه مذکور در میان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسبان گشته و گول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بر آب احت و در دولتخانه باغچه واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشیانی انور در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی طراوت و انسرده بنظر اشرف درآمد بر اقم اقبالنامه حکم شد که در ترتیب این عمارت و باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رؤف تازہ یافت و در میان باغچه صفت عالی می و دو ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر استادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور انزا نام فرمودند - روز جمعه پانزدهم فروردین ماه در گاز قطاق از پیشکشهای زمیندار تبت بنظر اشرف گذشت و در صورت و ترکیب بگومیش بیشتر شادامت و مناسبت دارد اعضایش پریشم است و این از مرغ حیوانات سرد میر است چنانچه بزرمک که از ولایت بکرو کوهستان گرم سیر می آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پر موی و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم درینوول آهونی مشین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامها ازان پختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد از حیوانات محرائی گوشت هیچ یک بزبونی و بد طعمی این

حواله نموده که گره بگیرند و مپاهیان از خود نیز بلخها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک بهرمید چنانچه اسپان کشمیر تا دیوبست و سیصد روپیه بمیار خرید و فروخت شه و اعیانا بهزار روپیه هم رسید مردم اینملک بی خیر آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سخی و سنی اند و مپاهیان شیعه امامی اند و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی میزنند و هلیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دار در محرا می نشانند باین نیت که مردم از آن بهره ور شوند و خود از آن تمتع بر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گره بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان های کشمیریان منکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد لیکن کتابها بزبان هینسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و هینسکرت زبانیدست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عماراتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای گلان سی منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پریت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم گره و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که

و فوکرده از عالم مقررات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیستند
 مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورت عوام را
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرتۀ پتوسه سال چهار
 سال بکار میروند و ناسته از خانۀ بانفده آورده کرتۀ می بوزند و
 بقا پاره شدن بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرتۀ دراز و فراخ
 تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه
 بر لب آب دارند یقظره آب بتن آنها نمیرسد مجملًا ظاهر و باطن اهل
 کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفاست
 اوپاب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را
 رونق افزود کمانچه و قبر و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد
 در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزبان
 کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دوسه
 مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می سرانیدند الحق میرزا
 حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت
 حضرت عرش آشیانی مدار سوارچی مردم آنجا بر کونت بوده اسپ
 کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و
 تحفه بجهت حکام آوردهندی و کونت عبارت از یابوئیدست چاز شانه
 بزمین نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه
 در طرف بنگاله میشود انرا تانگهن میگویند اکثر جنکره و شخ جلو
 میشود بعد ازان که این گلشن خدا آفرین بداید دولت و یمن
 قربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت و بعد اری از ایماقات را
 در بنصوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای اسپ عراقی و ترکی

نمک از هندوستان می آرند و در بهته نمک اداختن قاعده نیست
 هبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه در آن
 می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند در آن هبزی اندک روغن
 چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه
 روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند
 و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک
 است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاو میش
 نمیداشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمش ریزه و کم مغز است
 نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دنبه می باشد از عالم کدی
 هندوستان آنرا همدو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست
 موگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فراوان میداشد
 ماهی همه قسم پواک دارد و بی پولک می شود اما بغایت زبون
 و بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد وزن کرتنه پشمین
 می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کرتنه پتو نباشد اعتقادشان
 آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست
 شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط
 اشتها حاجت بتعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال
 جسعیم نرو و مجددار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرمنگ
 بر روی فرش می انگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر
 میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل نمیتوانند
 آورد پشم شال از بزنی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان
 است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بانند و دو شال را با هم

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای پادشاهی
 هست (ناشپاتی فرد اعلی میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک
 بدخشان ناشپاتی ممرقند است میب کشمیر بخوبی مشهور است
 و امروز وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و
 زبون میشود انارش آنقدرها نیست تریز فرد اعلی بهم رسد و خربزه
 بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون
 بسفنجی رسید گرمی درمیدانش بهم میرسد و فوائده میسازد و اگر
 احیاناً از آعیب گرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت
 نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و ازهای هر درخت توت
 تاک انگوری بالا رفته فایده توتش قابل خوردن نیست مگر در بعضی
 چینه که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پدیده بگور
 میزد و تخم پدیده از گلگت و تبست می آورند شراب و سرکه فراوان
 میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند
 بعد از آنکه کاسها ازان در کشند بقدر مرغرمی بهم رسد و از سرکه
 اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین
 آچارش آچار سیر است و انواع حموبات دارد بغیر از نخود اگر نخود
 بکوند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون حال سوم بمشنگ
 مشتهه میگردد و برنج از همه بیشتر میکن که سه حصه برنج و یک
 حصه حائر حموبات باشد سدار خورش اهل کشمیر بر برنج است
 و پختن زبون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد
 ازان مخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه
 مردم کم بضاعت حصه ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

امسال در باغچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که اهل هند چندیلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی است صندلی رنگ و بوبش در غایت نراکت و لطانت از عالم گل سرخ و بده اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میشود آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری کلان و خوب میشود تنه اش از قامت آدمی میگردد لیکن در بعضی سال وقتی که بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و برگلش پرده از عالم عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تنه اش را خشک میکند و امسال چنین شد و گلهائی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصری است منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آکو مطلقا نبوده محمد قلی انشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال دوازده درخت بیار آمده زرد آلوی پیوندی نیز درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را درینملک شائع ساخت و الحال فراوانست و (الحق زرد آلوی کشمیر خوب میشود در باغ شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن در کابل نخورده.

آن رقمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیعت همیشه بهار و قلعه
 ایست آهنگین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان
 را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از
 شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و
 شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل
 سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا و انواع گلهای و اقسام
 ریاحین ازان بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگر کوه و دشت
 از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله
 بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروح را چه گویند * مثنوی *
 شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ افروخته هر یکی چون چراغ
 شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین بباروی دوست
 غزل خوانی بلبل صبح خیز * تمنای می خوارگان کرده تیز
 بهر چشمه منقار بط آبگیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
 بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
 بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده
 بهترین اقسام شکوفه با دام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای
 شکوفه در غره اسفندار من ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین
 و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن
 کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه
 سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاکپوش کرده پیاز
 لاله چو غاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شکفتد و
 بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است

صرفه بکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و بر
 اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحاق از حکام
 کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی وزیر چند
 لرین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر
 در کول بزرگ است که همه سال پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیکردند
 و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است
 در شهر و پرگانه پنج هزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار
 صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگانه
 است و آنرا در نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و
 پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زر و سیم درین ملک
 رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را خروار
 شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار پوزن حال
 است کشمیریان در حیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که
 هشت آثار باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت
 و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی
 هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دلم می شود
 و بضایط حال جای هشت هزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر
 متعدد است و بهترین راهها به نبر و پکلی و دهاتور است اگرچه راه
 به نبر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد
 منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف
 ممالام می باشد اگر بتعمیرت و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید
 نوشتن ناگزیر بر سبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و اطوار و خصوصیات

نیکه و از بیست و پنج زنانه نی حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد بگردان مقرر فرمودند که طول و عرض را طذاب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جایی است که مردم بیزبان آن ملک متکلم باشند بنا بر آن از پهلوانی که یازده گروه آن طرف کهن گنگ اسمی شرح کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش گروه بر آمد و در عرض دو گروه بیش تفاوت ظاهر نگشاید و گروهی که درین دولت معمول است موافق بمطابقه ایست که حضرت عمرش آشیانی بسته اند هر گروهی پنجهزار فرس است و یک ذرع حال دو ذرع شرعی میشود هر جا گروه یا گز مذکور میگردد مراد اوزان گروه و گز معمول حال است نام شهر هزی نکر اسم و دریای بهت از میان معموره میگردد و سرچشمه آنرا ویرناک نامند از شهر چهارده گروه برسمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و بانگی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد می نمایند و پل را باصطلاح آن ملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز باتمام نرهمیده بود که تصرحیات او از پا افتاده و در نهجده و نه ابراهیم ماگرمی وزیر سلطان حسین انجلم و آراستگی بخشیده و اوزان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برها است از صحراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و

بخلاف دیگر زمینداران اینحدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم
 فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه
 حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد ترین
 آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع
 هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل
 و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت
 آنحضرتم بهره چه حکم شود - اکنون مجملی از احوال و اوضاع و
 خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم امت
 عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و
 پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت
 آنها چهار هزار سال امت و کیفیت احوال و امامی آنها در تاریخ
 راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بغاری
 ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد
 و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر
 از اهل امام مدت دو بیست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته
 اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی
 فتح فرمودند ازان تاریخ تا حال سی و پنج سال امت که در تصرف
 اولیای دولت ابد ترین است ملک کشمیر در طول از کذل پهلو باس
 تا قنبر دیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از
 بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابو الفضل
 در اکبر نامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای
 کشن گنگ تا قنبر دیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم

نیمست که راجه از محصول زراعت خراجی بگیرد بر سر خانه در سالی شش سمنهی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلونۀ راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه نموده و غایۀ در وقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است که باندک تقصیری مبلغ کلی ستاند (بهمه جهت يك لک روپیه تخمیناً حاصل خاصۀ او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود امپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمدہای او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جایگزین هزاری ذات و هزار سوار ضابطۀ جهانگیری بوده باشد (چون دیوانیان عظام نسق بسته بجایگزین دار تنخواه نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جا است) روز دوشنبه یازدهم بعد از درپهر و چهار گهزی روز بمبارکی و فرخی در عمارتی که مسجد او برکنار تالدل احداث یافته ورود منوکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایۀ هنوز نا تمام است يك ضلع آن ماده امید که بعد ازین باندک مدت بانجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست لبامش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میداند

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هرکس
 هر جا که بود خود را بگوشه کشید دالور خان از شنیدن این مرده فتح
 و فیروزی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور لڑ آب
 گذشته بمقتل که حاکم نهمین آن ملک است در آمد از کنار آب
 تا آنجا سه کروه مسامت بوده باشد (دختر سنگرام راجه جمه
 و دختر مورجمل پسر راجه بامو درخانه او بود از دختر سنگرام
 فرزندان دارد) پیش از آنکه فتح شود راجه عهال خود را از روی احتیاط
 به پناه راجه جھوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موک
 منصور نزدیک رسید دالور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته
 متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار
 و پیاده بحراست آنملک گذاشت - مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه
 در کشتوار (گندم و جو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود
 اخلاص کشمیر شالی کمتر دارد) و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر
 است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نازنج و ترنج
 و هلدوانه فرد اعلا بهم میرسد خرپزه اش از عالم خرپزه کشمیر
 است و دیگر میوهها از انگور و شققالو و زرد آلو و امرود ترش و زیون
 می باشد اگر تربیت کنند یمن که خوب شون (سنهسی^۶) نام زربست
 مموک که از حکام کشمیر مانده و یکس نیم آنرا بیک روپیه میگیرند
 در سودا و معامله پانزده سنهسی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی
 حساب میکنند دو سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

(۵ ن) بیک نسخه (۶ ن) بیک نسخه (۷ ن) بیک نسخه

ثمر تعبیه مینمایند که پیاده‌ها پای خود را بران چوبها نهاده بهر در
 دست طنابهای بالا گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از
 آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هر جا
 منطقه بستان زم په داشتند به بندر قچی و تیر انداز و مردم کلری
 استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاور خان جالها ساخته شبی
 هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که
 از آب بگذراند چون آب در غایت تندى و شورش میگذاشت جالها
 بهیل فنا رفت شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم
 شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر ازان جوانان بهستیارى شناوری
 خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب افتاده
 در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصة دلاور خان تا چهار ماه و
 ده روز در بندر کوت پای همت افشوده سعی در گذشتن آب
 داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرمید تا آنکه زمیندارى
 زهیری نموده از جانی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته
 و در دل شب جلال پسر دلاور خان با چندى از بندهای درگاه و جمعی
 از افغانان قریب بدویست نفر ازان راه سلامت گذشته هنگام محر
 بیخبر بر مر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که
 برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیدارى مرامیمه بر
 آمده اکثرى علف تیغ خون آشام گشتند و بقیه سیف جان بتگ
 پا ازان ورطه بلا بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده
 خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد بر آورده که
 من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده

کفران تیزه بخت هجوم آورده بمدانعه و مقاتله تقصیر نمیکردند
 تا آنکه دلاور خان از استحکام تهاجمات و سرانجام آزرته خاطر جمع
 نموده بلشکر فیروزی اثر پیرومت راجه از حمله سازی و رویاه بازی
 وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود
 را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون
 گردد و بیم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتی
 پناه رفته آستان بوسه میدنمایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش
 نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بی نیل
 مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد
 جنگل پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلالت بالای
 آب رفته بشنا ازان دریای زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان
 بجنگ سخت در پیرومت و بندهای جان نثار از اطراف هجوم
 آورده کلر بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در
 خود نیافتند تختة پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای
 نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیة لشکر را گذرانیدند
 دلاور خان در بهندر کویت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا
 دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز
 مسافت بوده در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان
 آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیادهها طنابهای
 سطر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقد از یک بدست پهنوی
 یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سردیگر را بر
 آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند

منزل مذکور تقسیم انواع نموده خود با فوجی براه منگی پور شناخت
 و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری
 و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعین فرموده جمال نام
 پسر گلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود
 مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بردست راست و چپ خوه
 قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد امپ نبود چند امپ
 بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان مپاهی را در کل باز گردانیده
 بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته
 پیاده بر فراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کثران بد سرانجام
 منزل بمنزل جنگ گنان تا نرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود
 شناختند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف
 تعین شده بودند باهم پیوستند مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت
 نیاروده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل
 دشوار و نشیب و فراز بسیار بیای مردی و همت پیموده تا دریای
 سرو شناختند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان
 لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک برگشته
 بخت با بختیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ایبه چک
 راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در
 بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از
 بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم
 واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت
 بیست شبانروزی بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمدن لیکن این آبشاری ممتاز و معتدنی است روز دیگر بیاره موله منزل شد باره موله از تصبهای مقرر کشمیر است بر لب آب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته آمده و مرنه الحال روز کار بسر می برند پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها کشتیها آراسته درینمقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلار خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باسلام عتبه خلانت معادت اندوخت و بعواطف روز انزور شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت احق اینخدمت را پهنیدیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تامعموره کشتوار شصت کره مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه دهم شهر یورماه الهی سنه چهارده جلوس دلار خان با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت و حمسی نام پسر خود را با کرد علی میربحر بمحافظت شهر و حراست سرحدات مقرر داشت و چون لوه چک و ایبه چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسوک متصل بکوتل پنجال (پیر پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از

بصرف آنها متعبد نمی شود و از آشوب مستی و غرور جوانی با اعتماد
 شنواری خود با یک نفر خدمتیه و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن
 آب بازی بی نظیر بودند بر فراز منگی که بر لب آب بود برآمده
 خود را بمیان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج
 نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداختن افتادن همان
 بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیانت بسیل نفا
 در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بماحل
 سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و عجیب محبتی باین
 پسر بود و در راه پونج از استماع این خبر جانکاه دل خراش جامه
 شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میداود و با
 جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه متوجه سلامت
 میگردد (و از سوز و گداز مادرش چه نوبعد) اگرچه میرزا دیگر فرزندان
 هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت منمش بیست و پنج
 بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سوارچی فیل را خوب
 میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میدهد که در پیش فیل
 خاصه بادشاهی سوار شود و در مپاهگری بغایت چمپان بود چون
 از کوتلها گذشته در موضع نیمار (بلتار) منزل شد صحرا صحرا و چمن
 چمن شکوفه و انواع ریاهین از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای
 غریب که مخصوص اینملک است بنظر درآمده درین منزلها
 آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میوزند و

پیشکش و پاندا از معروضداشت همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشنبه روز در خانه او براهت و آسودگی بسر برد و ازرا در امثال و اقربان بلیکه اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه نفیهای متعدد و فروش و بجامه خواب و مصالح باور چرخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شیطان کشیده که بخادمان حرم مرای عزت و بندگانی که در رکاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهنائی نزول سوکب منصور اتفاق افتاد و مرو پای که پوشیده بودند بکمترین بغلها مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که مهربان خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستحق جوانی و نشه شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غفل کند با آنکه آب تنگ میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بعدی سرد بود که پای در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین تمام هوای سرد بی ضرر در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند در آمدن از آئین همزم و احتیاط بسیار دور است

منفسی را نگذارد که در رکب سعادت کوچ کند حتی خسرو و
 خانجهان و هانعالم و دیگر بندها و اردو را یکمنزل در تقای ما می
 آورده باشد قضا را خیمه و بنگاه این فقیر را پیش از حکم روانه
 منزل ساخته بودند در سلامت بمردم خود نوشتم که در باب من
 چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم
 فقیر این خبر را در پای کوتل بهلیاس شنیده همانجا پیشخانه
 را امتاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب
 اقبال قریب منزل حقیر رسید برف و باران و زعد و صاعقه شد
 و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواری می آمدند و نور جهان بیگم
 و مائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند
 و بغیر از خواجه سرای چند دیگری دران نزدیکی باو نداشت از
 شدت برف و باران و صدای زعد مزاج اقدس منقص و مشوش
 گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دایره فقیر نمایان گشت
 ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده باحضرات عالیک
 در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند
 از زور مرحمت و ذره پروزی حکم طلب کمترین شد و از استماع
 این نوید جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود
 را باستلام غنیمت خلافت مر بلند ساخت و بهزیان حال این بیت
 می خواند

• بیت •

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجالت بود در پیش را مهمان چو بیگانه در آمد

آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق بتفصیل برم

روز مبارک شنبه بیست و سوم (نهم) برکنار رود خانه کهن گنگا منزل
 شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که زاتم اقبالنامه پیشتر شتافته
 سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز
 اختیار نماید اتفاقاً در انطرف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف
 بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی پنجاه ذره در پنجاه ذره
 که گوئی کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته
 بودند جشن نوروز جهان امروز بر فراز آن آراستگی یانت و چون
 حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد
 تحسین و آفرین گشت *

آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه
 هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود
 خانه کهن گنگا جشن جهان امروز آراستگی یانت و مال پانزدهم
 از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین
 منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت امت و در
 جانب کوه بلند دارد و از میان ذره آب در غایت تندگی پر جوش
 و خروش میگذرد هر چند نیل گلان باشد نمیتواند پای خود را
 قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان
 میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد
 بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل
 توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

قهاب بودند در پنجده یورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند که ذات ما قارغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص (محض) اند و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید کرد در زمان حضرت عرش آشبانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر مرحد حدود می دارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که باردوی ظفر قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کلر خانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آرزو برگیرند خواهه ابو الحسن میر بخشی با سائر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل رود خانه نین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وازوه که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل دو شاخ شده میروند منصفیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذرعه و دوم چهارده ذرعه و در عرض هر کدام پنج ذرعه و طریق ساختن پل آنکه دوختهای کلان از تاز بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بستگ بصت استحکام میدهند و تخته چوبهای مطبر بر روی آن انداخته بمیخ و طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها برجاست فیلانرا پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رماند بیست و یکم ماه مذکور در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان را بعنایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سرفراز ساخته بخدمت بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتھین بزرگ گل انار و بعضی بزرگ گل شفتالو بلکه ازان میرترگوبا چندین گل خطمی را تنگ دیکدیگر دسته بسته اند. درختش از درخت زرد آکو کلاں تر میشود و گلپاهش سراپای درخت را فرو میگردد برگ گلش اندکی توشی دارد درین دامن کوه بنفشه خود رو بسیار است در غایت خوشبوئی و رنگش از بنفشه باغی کمترست شب بیست و دوم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از بلران لغزیدگی بهم رسانید چارواهای لاغر هر جا که افتاد برنجاسته بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امرای ضبط درنیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست و دوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا درگرفته بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت ولایت پکلی سی و پنج کوه در طول و بیست و پنج کوه در عرض امت مشرق رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب آنک بنارس در جانب شمال کوه کنور و بطن جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیر است در زمانی که صاحب قران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت

و غره امقندار مذ ماه در پرگنه کربى بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند
هفتاد و يك قوچ كوهى و سى چكاره شكار شد چون مهابلتخان مدتها
از دولت حضور محرومى داشت فرمان شده بود كه اگر از نسق آن
كوهستان خاطر برداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ
بامتلام عتبه خلانت فرق عزت برانراخت خانعالم بمنصب
پنجهزاري و سه هزار هوار سرفراز شد چهارم امقندار مذ ماه ظاهر
قلعه رهناس مخيم اردوی گيهان پوي گشت عرضداشت دلارخان
سهاكم كشمير نوید بخش فتح كشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با
خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول يك ساله ولايت مقدوحه
بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور
مقام بابا حسن ابدال محل نزول رايات جلال گشت روز مبارك
شنبه شانزدهم جشن وزن فمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم
از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه
كوه و كتل و نشیب و فراز بسیار بود بیدك دفعه عبور لشكر منصور
متعذر نمود مقرر گشت كه مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات رزوی
چند توقف فرموده بأسودگی قطع مسامت نمایند و اعتماد الدوله
الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میر سامان با عمده بیوتات
و كز خانجات بمرو عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی
از بندها براه پونج دستوری یافتند و مركب اقبال جریده با
چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر
فوت رانا امر سنگه رسید حكم شد كه راجه كشناس فرمان مرحمت
عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسب و فیل بجهت كفور كرن

گردی که ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سمرغ سلیمان ریزد
گر خاک درت با منجان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان ریزد
درینوقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که از آن
جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند * رباعی *

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد

خونریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد

خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان
برآمده بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از فداست جا و لطافت
آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از
فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته
در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت
شاهنشاهی که سنین عمرش از صد درگذشته بود درگذشت . از غریب
آنکه در هر گنّه دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد باریش و بروت
انبوه ظاهرش بمرکان مشتبه و ریش از یک قبضه^۲ بیشتر و در میان
سینه هم موی انبوه اما پختان ندارد و بچندی از عورات اشارت شد که
در گوشه^۳ برده کشف ستر او نموده حقیقت را معروضدارند میاد
خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

خوبش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده
 عواطف و مهریانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خانعالم
 اینخدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت
 شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده
 عذرها خواستند از نغایس و نوادر که خانعالم آورده و بهترین تحفهای
 او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست
 با تقدّمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که
 دران جنگ بمسعدت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر
 صورت نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر رویصت
 و چهل صورت و مههور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کلش
 بنیابت پخته و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابہت تام
 دارد اگر نام مصور نوشته نبودى گمان میشد که کار بهزاد باشد و
 چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از
 شاگردان اوست و پرورش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی
 بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت از
 است *

* بیت *

ز غارت چمننت بربهار منتهاست * که گل بدست تو از شاخ تازه ترمانده

فرد

لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

دو لب دارم یکی در می پرستی * دگر در عذر خواهیهای مستی
 مقارن ایلحال حمیندی پسر سلطان قوام رباعی گذرانید * رباعی *

پسند افتاد يك لک و سی هزار روپيه قیمت شد و چهل هزار روپيه
 يوالده های خود گذاريدند (و بر آب^(۲) آب بياه جشن وزن بادشاهزاده بلغد
 اقبال آراستگی يانت) و راجه بکرماجيت که قلعه کانگره را محاصره
 داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمين
 بوس دريافته فرق عزت بر انراخت و چون پيش نهاد بخاطر اقدس
 مير و تماشای بهار کشمير بود و از رفتن لاهور فرصت از دست
 سيرفت حضرت جهانبانی گيتي ستانی را بدیدن عمارت
 لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجيت بعنايت خلعت و خنجر
 مرصع و اسب خاصه سرافرازی يافته بمحاصره قلعه کانگره عنان
 مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ گلانور بورود موکب
 مسعود آراستگی يانت درين گل زمين حضرت عرش آشيانی
 انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند
 روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بايلچی
 گری رفته بود از ايران آمده بدولت زمين بوس سعادت اندوخت
 و معروض داشت که زنبيل بيگ ايلچی شاه با مراسله که مصحوب
 لو ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسيد از التفاتی که شاه بخانعالم
 داشت اگر بشرح و بسط رقمزده کلک سوانح نويس گردد سواد
 خوانان صفحه هستي حمل بر انراق خواهند فرمود و همواره در
 محاورات خان جهان خطاب مي فرمودند و زمانی از خدمت خود جدا
 نميداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی يا شبی بضرورت در کلبه

و دل آنحضرت را بر وجهی برو مهربان ساخت که مجدداً نقوش
جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزلال عفو شمت و شوایانت
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیهٔ احوال او زدوده
از قید بر آوردند و حکم شد که بکورش می آمده باشد روز
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی بورده
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه برگشته گرفته
که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جانی
است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقربخان باغ عالی
ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هر جا که تعریف انبه شنیده
تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار
پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگمه زمین است خیابانها را فرش
بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول دویست و بیست ذرعه و
عرض دویست ذرعه در میان حوض صفا ماهدانی بیست و دو
ذرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثر درین
باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد بلند دارند روز
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون در مشکوی
اقبال شاهزاده گیتی سنان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعمره
و چورد نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده
بالتماش بضمینت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و
حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت
پذیر گشته پیش کش عالی کشیدند از اقسام نفایس و نواور آنچه

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و نیل و علم و نقاره بار
 مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور پرگنه متهره مورن
 اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای بندر ابن و
 بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
 امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون
 بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبیره و فرستک خازه کرده که
 از تعفن آنها سر بردون آن نمی توان در آورد * بیت *

از برودن چون گور کافر پر حلال * وز درون قهر خدا عزوجل
 ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش
 دستوری یافته عنان معادرت معطوف داشتند در اوراق سابق
 از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار
 کرده بود مرتوم گشته درینولا باز از اوجین بمتهره که از اعظم معابد هفود
 است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش
 یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده اورا بفور قدوم
 معادرت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت
 مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و
 خان اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت بتفرس دربانان
 که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجود
 تعصب دیفدازی که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها
 از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخصوع
 وزاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او
 شنانند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروض داشت

تر بیت فرموده بودند اگر تفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القمه
 قیمت مجموع پیشکش قریب پنچ لک روپیه شد درین تاریخ
 خبر فوت شاهنواز خان خلف سده سالر خانخانان رمید جوان وجبه
 رشید عالی نظرت بود در عنقوان جوانی و دولت شیفته شرابگشت
 و از آنت مصاحبان خانه برانداز میگساری بانفراط کشید همتش بلند
 پرواز و نگاهش در سیر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط
 و انتظام مپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت
 و با اینهمه خودیها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخود کلمی
 روزگار بسر برده نقد حیات در باحث حقیقت آنکه چون خانخانان
 به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته
 بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته
 بر بهتر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند
 مودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت
 و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هتکد جاودانی
 کشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت
 گران گذشت دار البخان را بمنصب پلجهراری ذات و موار سرفرازی
 بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده
 بجای برادرش بسرداری صوبه برار و احمد نگر رخصت فرمودند
 (مقرر البخان را باعدم امتعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی
 بهار و پنده سرفرازی بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع

مرحمت فرمودند و پنجاه هزار روپيه برسم مساعدت عنایت شد (درینولا شاهزاده سلطان پوزیز از اله باس آمده بسجود مدد خلافت جبین اخلاص نورانی ماحمت راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت بار یانت هشتاد زنجیر نیل و یک لک روپيه نقد پیشکش معروضداشت در خلال اینجال شاه بیگجان که بخطاب خاندورانی ممتاز بود بغابر کبر سن و ضعف از مپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کمیاب خواهش ساخته پرگنه خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود وهفتاد و پنجهزار روپيه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هر یک منصبه و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه مورج سنگه نبیره رارمالدیورسید که در دکن باجل طبعی رخت هستی بر بخت کجسنگه پسر او را بمنصب سه هزارى ذات و ده هزار سوار خطاب راجگی داده فرق عزت بر انراختند درینولا حکم شد که از اگرة تا لهور بر هر کروه میلی سازند که علامت کروه باشد و در میل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکند طیار سازند و مانند خیابان دورسته درخت نشانند *

توجه ربابات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در سعادت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکر خان را بحرامت دار الخلافه اگرة

مجلس همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی متان شاهجهان که
 غرغجه مرادات و فروغ چهره سعادات است جشن عالی ترتیب داده
 منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش
 معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یا قوتیست بیعت و دو
 سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیعت و دو هزار روپیه قیمت
 شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگرش
 دانته مروارید غلطان که یکی از انها یک تانگ و هفت سرخ وزن
 دارد و گلامی ایشان به بیعت و پنج هزار روپیه در احمد آباد ابداع
 نموده اند و پنج دانته دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس
 که هزده هزار روپیه بها دارد و همچنین پرده مرصع باقبضه شمشیر
 که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار
 برده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین
 و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یکی از بادشاهان نشده
 نقار خانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته
 و تخته گورک و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقار خانه
 بادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در سعادت
 مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت و پنج هزار روپیه
 برآمده دیگر تخت سواروی فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از
 طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر نیل
 یا پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش به شاهزاده نامد
 از فرستاده بود فیل اول باسم داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز
 نقره و از پارچهای نفیس گجرات که کر کراقان سرکار شاهی

بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عن جد در تصرف داشت پی سپر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباہ پناه بگریبوهای دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخست و راجه بکرماجیت ملک او را پس پشت گذاشته بتماقب او شدانت چون نوید این فتح بمسامع جلال رحید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجہ مرحمت شد و از غریب انکه مورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که ازو مانده بود بی مهم و شریک بمشارالیه از زانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمنصب قلیلی مقرر نموده بصوبه بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگاری بخواری و دشمن گمی گذرانیده نظر بر لطیفه غیبی داشت قضا را بطالع او چنین منصوبه نشست و آن برگشته بخت تیشه بر پای دولت خود زد ناگزیر جگت سنگه را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار روپیه و خنجر مرصع و اسب و نیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند •

آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری خورشید جهان افروز ببرج حمل در آمد و سال چهاردهم از

حجره است عرض حجره چهار و نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبدهایی خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع درمیان نهاده دور آنها بپارچه الوان میگیرند و از عالم فانوس مینماید و زیر صحن مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میسازند چون فتحپور کم آب است باهل این ملسله و مجاوران و معتکفان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مائل بمشرق روضه شیخ است قدس الله صرة العزیز میان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنها نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد و عشائر شیخ در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز فتح قلعه مورد و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبئال و کرپزت بسر آرد مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم جرات و جلالت پیش نهاد و آن مخذول العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده بچنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری همت گماشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده راه آذارگی سپرد و قلعه مورد و مهری که اعتضاد قوی آن برگشته بخت

کشیده و کس بهیاری دانه بر آورده تلف میشوند بنابراین بنارنج
بیست و ششم دی ماه موافق غره صفر هزار و بیست و هشت
هجری معموره ننج پور به نزول آیات جهان گشای آرامگهی یامت
مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه
شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار
فرمودند یکی از اعظام آکار که در زمان دولت و عهد خلافت
حضرت عرش آشیانی انار الله برهافه بظهور آمده این مسجد است
بی اغراق عمارت بیست عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که
مذلل این مسجد در هیچ بلادی از معمورگی جهان نیست عمارتش
همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لك رویه از خزانه
عاصره خرج شده تا با تمام زمیده و این مسجد مشتمل است بر دو
دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و
نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذرعه عرض و شانزده
ذرعه طول و پنجاه و دو ذرعه ارتفاع دارد و بی و دو زینه بالا باید
رفت و در دیگر خرد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوسد و دوازده ذرعه است از آن
جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرعه پانزده ذرعه در پانزده
ذرعه گنبد میانست و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول
و بیست و پنج ذرعه ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی
این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذرعه در ده ذرعه
نیمه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب
یکصد و هفتاد و دو ذرعه و بر اطراف نواد ایوان و هشتاد و چهار

از برادران و مغویان پامی همت افشوده شریک خوش گوار شهادت
 چشمید و بعضی بزخمهای سنگین که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار
 است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته
 به نکبت خزای خود بزده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود
 را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه مرشد دست تعدی و تطاول
 دراز ساخته اکثری از برگزیدگان دامن کوه را که بجایگزین اعتماد الدوله
 مقرر بود تاخست و از نقد و جنس هرچه پانته متصرف گشته
 بترتیب امباب شورش پرداخت امید که بسزای کردار خویش
 گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقایع آنکه درین
 عبد الرحیم خانان سپه سالار باسلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
 نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از
 پدشکهای او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه
 قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت را که بمیدان
 عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سرگرفته بود مجددا بصاحب
 سوکبی ملک خاندین و دکن مر بلندی بخشیده خلعت خاص
 با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت
 فرمودند و مقصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری
 ذات و هفت هزار مواز شد و چون صحبت آن عمده الملك با لشکر
 خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی
 بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحپور ورود
 سوکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دور کول پیمودند هفت
 گروه شد چون بعرض رحید که در شهر آگره علت طاعون بانواظ

وسائل بر انگیزنده متصدی فتح قلعه کلگه شد هر چند این
 بی سعادت را باز دران کوهستان زاه دادن از آئین حزم و احتیاط
 دور بود لیکن چون افتتاح این عقد دشوار بکلید همت شاهزاده
 گیتی ستان حواله شه ناگزیر باراد و اختیار ایشان باز داشتند و آن
 بلند اقبال فوج پهنده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده
 اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد
 پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصوصت و بهانه طلبی نموده
 جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی
 عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست
 نمی آید و اینخدمت ازو متمشی نمیشود اگر مردار دیگر مقرر
 فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی
 را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت
 ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت
 فرمودند چون این بی سعادت دریانت که زیاده برین حیل و تزویر
 از پیش نمیرد تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده
 نخست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق
 کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود
 شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و چون
 بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولخواهان راه یانت و اکثری
 بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس درانجا ماندند
 قایودانمته آزار بغی و فساد ظاهر ساخت مید صفی که در زمره
 سادات بارهه بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چنددی

در آمده پردۀ آژرم از میان برگرفته با مزد مشار الیه کار بمنزعت
و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقشر ادبار از صفحۀ احوال
آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدزگاہ و الا عرضداشت نمود
و صریح نوشت که امارات بغی و نادرخواهی از وجنات احوال
او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران
دران کوهستان بود به ترتیب امباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
ناگزیر بخدیمه نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه
جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریرک
ارباب غرض با من مؤد مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و
بر انداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث
حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاہ والا طلب
فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از
التماس طلب خود بدرگاہ غبار شبہ بر حواشی خاطر دولتخواهان
نشست که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریرک ارباب نهاد بشورش
در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد منجمله بالتماس
شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائم جراثم او کشیده
بدرگاہ والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار
مغفرت الهی پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقدۀ توقف
انتاد چون این فتنه مرشت بدرگاہ گیتی بناه رسید نظر بر ظاهر احوال
او انگنده همدران زردی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته
در خدمت شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند
بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد

گهر قدم بعرضه وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ
 زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره ارجین محل ورود موکب
 مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبالمند توتیب فرموده بورود
 قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار مسعود خلد برین ساختند پنجاه
 زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر گردیدند
 از آن جمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از
 پیشکشهای ایشان مقبول افتاده در لک روپیه به قیمت در آمد
 چون بحوالی ملک رانا امر سنگ ورود موکب گدیان شکوه دست
 داد کثرت کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص
 نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروضداشت در خلال اینحال
 خبر بغی و کافر نعمتی مورجمل ولد راجه بامو بمسامع جلال رسید
 و تفصیل این اجمال آنکه راجه بامو سه پسر داشت و سورجمل
 اگرچه بسال از همه کلاتر بود لیکن از بد مگالی و آشوب طلبی پدر
 را آزرده خاطر داشت و بغایت توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او
 بود پیوسته در حین میگذرانید و بعد از فوت راجه بامو چون دیگر
 فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت
 ملک این بدولت را بخطاب راجگی و منصب درهزاری مرانول
 ساخته مجال زمینداری پدرش را با میثهای کلی از نقد و جنس
 که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی
 مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانکره دستوری یافت و چون کار
 بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال در یافت
 که عنقریب قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و نفقه پدر داری

و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول
 در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدتی برج عقرب را گذاشته
 بمنیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و ذافایان فن
 نجوم در کتب این قسم را حریزه نوشته اند بعد از شانزده شب که
 این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که
 سرش روشنی داشت که تا دو سه گز دمش دراز مینمود لیکن در
 طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آنرا این آنچه در وصعت آباد
 مملکت هند پرتو ظهور انگند و با و طاعونست که هرگز در هیچ زمانی
 از ازمند ماضی نبوده و نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند
 مثبت نگشته پیش از ظهور این بیدک سال اثر ظاهر شد و تا هشت
 سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی
 گیتی ستانی ابواب شورش و نساد مفتوح گشت و هفت و هشتم
 سال روزگار بدسگال بترتیب مواد فتق و آشوب اشتغال داشت چه
 خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینو از عرضه
 داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی
 شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی
 و هر درختی اثری باقی نمادند بعد از محنت و تعب بسیار شاید
 ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور
 اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور آوارگی
 صحرائی عدم شدند شب یکشنبه دو از دهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی
 قعدة سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی متان شاه
 جهان از دختر خجسته اختر قندری خوانین بلند مکان آصفخان پسر و

از ملازمان عقبه سلطنت مثل شاهباز خان لودی و هردی فراین
 هاده و راجه پرتیچند و غیره و دیویست سوار برتنداز و پانصد نفر
 توپچی پیاده سواى جمعیتی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت
 بمخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرفراز
 گردید و راجه تصبیح زرد که ده هزار روپیه قیمت داشت
 پیشکش نمود *

مراجعت موبک همایون از

احمد آباد به دار الخلافه اکبر آباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم
 جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست
 و هفت هجری رایات اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یانست
 مقربخان را که از سفر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی
 سعادت پذیر برد نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف
 و مرام پدیدریغ فرموده بصاحب صوبکی ولایت بهار بلند پایگی
 بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح سه گهزی
 در کره هوا ماده بخاری مانند دمانی بشکل عمود نمودار شد و هر
 شب یک گهزی پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام
 نمود صورت حریه پیدا کرد هر دو مریباریک و میان گنده خمدار
 مانند دهره پشت بچانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر
 شناسان قد و قامت او باصطراب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه
 فلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلک اعظم متحرک

درینوفا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت
 آستان بوسه دریافته دوصد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم
 نثار و یکصد اسب بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات
 کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش بدریای شور پیوسته است
 و بهاره و جام از یک جدا نه ده پشت بالا تر بهم می رسند بحسب
 جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن
 هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر مراد
 فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز
 بنظر در می آمد وار خود میگوید که نوه سال دارم در حواس و
 قوی فتوری نرفته از مردم او پیری بنظر در آمد که موی ریش و
 بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرارای بهاره بخاطر
 دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بعرب
 بعنایت اسب خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع و شمشیر
 و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی
 بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینوفا بعرق اقدس
 رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده
 در حوالی دهون شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و
 دوازده ماده و قراولان شاهزادگان بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش
 زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت
 که از عمد های دولت شاهزادگان جوان بخت شاه جهانمت بمیاس
 تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده
 بالتماس شاهزادگان گیتی سنان یا فوجی از بند های شاهی و جمعی

آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد
 آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحضت
 تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و مستی
 بعدی مسئولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت
 و الله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمی رسید قضا را
 حضرت شاهنشاهی نیز فر سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر
 آزار بوجود فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز
 است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور
 انداده که در چنین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس
 نهاده و بعد از دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین
 خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم
 گرد و غباری بعدی که در وقت شدت باد و چکر هشت دست
 محسوس نمیکرد و آتش بغایت ژبون و ناگوار رود خانه که متصل
 بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد چاهها
 اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران
 نوباب شده مردم اعیان که بقدر مؤنتی و بضاعتی دارند در
 خانههای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران مملو
 سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا
 دور سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون
 شهر بجای مجزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نهیمی که
 از روی زقوم خورد فیضش معلوم

* مصرع *

ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم

و ماده در حضور اشرف شکار شد از جمله دو نیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام میار بدست آمد دینولا دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگخان کلبلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافت و چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان نزل مولانا عبد الرحمن جامی را که این مصرع ازانست

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

تبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

* بیت *

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

اگر بصیارت می بسیار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد معانت تا رسیدن یدار الخلفه اکبر آباد روزگار بصعوبت و دشواری مپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عمان اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت صفار اینحال عرضداشت منهیان دار الخلفه بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر وبای ظاهر شده و مردم بصیارت تلف میشوند ینابراین نسخ عزیمت آگره که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو انگنده بود مصمم گردید هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان مسعود بمبارکی وفیروزی نزول معادلات در شهر احمد

ارمال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان
 عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین
 تاریخ سعادت زمین بوسه دریافته مشمول مراسم بیکران شد
 دوازده راه اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتری یاقوت برسم
 پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار
 مرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سخارا مضرب
 خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
 يك و نیم کوه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه
 پر نشیب و فراز عبور پیک خیال مستبعد و متعسر مینماید و روز
 دو شنبه سیزدهم ماه با معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه
 شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل
 را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی
 بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شیر شکار
 ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالاها برای نشستن و
 تماشا دیدن اسرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای
 مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر
 فیلبان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته
 و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور
 بیاورند تا تماشای شکار آنها بوجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی
 که مردم از اطراف جنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم
 اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ماقط گشت
 فیلان صحرائی سرانیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از فر

شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیغ خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال بحال تباه از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک شنافت و بوسیله میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نویت ریاست بمسلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآئین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در تگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شنافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشند مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفاذ می که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

از توجیبیان بنابر تساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم
 بچه را از مینه جدا ساخته بر شاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد
 و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت
 غیر نهورانیدن نزد یک این بز بردم حق تعالی بزرا پرو مهریان
 باخت فی الفور شروع در لیدیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم
 چنان الفت گرفته که گویا از شکم او برآمده است حکم شد که بچه را
 از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد
 و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران
 را بر حال او وقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن
 چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دل بستگی بزبان بچه غرابت
 تمام دارد .

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت
 هجری تحویل آنتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال
 سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت
 آصفخان بمنصب پنجهازاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر اندروخت
 راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و نیل و دو امپ از
 طوبیله خامه سرفرازی یافتند زخصت وطن شد درین تاریخ میر
 جمله از عراق آمده باسلام عقبه خلعت جبین امروز گردید - اکنون
 مهملی از احوال او رفته که کلک وقایع نگار میگردند میر از احتیاج
 سادات پاهانست نامش محمد امین بوده عم او میر زهی را

سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف های شیخ واقع است و درون گنبد
 سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین
 سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامی است
 هر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارت شده باشد
 و العلم عند الله روز دوشنبه غره آسفندار صد ماه از احمد آباد بجانب
 مالوه اتفاق نهضت افتاد درینوقت پیوسته بنشاط شکار خوشوقت
 بوده تا تصیبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی
 زمین داران سورتیه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان
 سعادت زمین بوس دریا نته پنجاه راس کچی برسم پیشکش
 فرمود داشت نام او جماعت و جام لقب است هر کس که جانشین
 بشود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای
 نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج
 شش هزار سوار همیشه سیدار در وقت کار ده دو از ده هزار سوار
 سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ
 کچی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و سه هزار روپیه خرید و
 فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دویست هون
 که چهار هزار و پنج هزار روپیه باشد تلاش میکنند و در همین تاریخ
 راجه لچه می نراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلان بنگاله
 واقع است باسلام عتبه خلانت جبین سعادت فروخته پانصد مهر
 غنر گذرانید - از غرائب آنکه بهار الدین برق انداز بیضه لنگوری
 با بزنی بنظر اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بیچه خود
 ترا بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

است لامع بر علو شان شیخ محمد غوث شیخ و جیه الدین بفضائل
 صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف شیخ محمد
 غوث که امی بوده اند یکی از فضلی وقت بشیخ و جیه الدین
 گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید
 در جواب فرموده که منت خدایرا هزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر
 امی بودند پیش ازین بسی سال درین شهر و بیعت حیات سپرده
 اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر برمسند ارشاد تمکن جسمه بغایت
 درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت
 بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بصر می برد و چون شیخ
 عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ احمد الله
 جا نشین شده همدران زودی مسافر ملک بقا گشت و بعد از
 برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردیده و الحال در قید حیات
 است و آثار صلاح از ناصیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت
 روضه شیخ احمد کهنه توجه فرمودند کهنه قصبه است از مرکز ناگور
 مولد شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات با احمد آباد
 شریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد
 تمام بوده و مردم ایملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب
 جمعه خلق انبوه از وضع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند
 سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد
 و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع
 جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام
 این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره

گروه مسانمت است و از کتبایت تا باحمد آباد بیست و یک
 گروه بانجی شهر احمدآباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی
 در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و دریش
 هر دربی بازاری و در مقابل دربی که بر سمت مشرق واقع شده
 مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد
 پسر او و قطب الدین نبیره او آورده اند طول مسجد غیر از
 مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه
 بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پاو فرش صحن
 مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و
 مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها
 گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت
 درعه است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب
 یافته و هر دو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده
 مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و
 بر یمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا
 کرده از میان ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف
 پنجره سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش
 بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را باصطلاح اهل گجرات
 ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه
 الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند
 شیخ از خلفای محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او
 مباحثات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیت مطاع و هجتی

واقع امت محل نزول اردوی گنجان ۴۰۰۰ گردید و بیست و پنجم
 منوجه معموره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود
 پدرون روضه در آمده فاتحه خواندند یمن که یک لک روپیه صرف
 عمارت این مزار نافع الانوار شده باشد جلسه ایشان بمخدوم
 جهانگیر منتهی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت
 شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم اجزای اموات بظهور آمده
 بعد از آنکه پدرش ازین معنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف
 در خانه الهی خلاف شرط بندگیست (۲) سید محمد که امروز جانشین
 ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد
 چه نویسم که هر که بدیده انصاف بتگرد از مشاهده جمال او بی
 دلیل و برهان اقرار بفرزندسی پیغمبر میکند. * مصراع *

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازینجهان فانی بعالم جاودانی
 شتافته اند بالجمله روز دوشنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور
 بمبارکی و فیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف
 این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگر چه میدان رسته بازار را عریض و
 وسیع گرفته اند لیکن دکانها در خور وسعت بازار ساخته اند عمارتش
 همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زیبون و مقفش
 سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجایگزیند شاهزاده کشورستان
 شاه جهان ارزانی داشتند از ماندن تا کنایست یکصد و بیست و چهار

و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی تاجل فرستادند و مقهور
شد که حفظ و حرمت صوبه تته در عهده خانموران باشد •

توجه موکب گبهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود
و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات
و شهر احمد آباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آزادی چندین
تفاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریای شور فرموده هنگام
مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کفان متوجه
دار الخلافت باید شد و باین عزیمت مائیب حضرت مریم زمانی
و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه
الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرموده درینولا از
روز نامچیه وقائع کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی در دست
ندان دار بوجود آمده که پشت هر دو با کمر بهم متصل بود اما
نمرودست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز
جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کناییت
که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافته متصدیان بندر
مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آن حضرت خون بر
غراب نهشته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار
خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور زایات عزیمت بصوب احمد آباد
ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کفار قال کاکریه که در سواد شهر

بلیغ نموده شصت زنجیر نیل و دو لک روپیه نقد از چانده و منی
 زنجیر نیل و يك لک روپیه نقد از جاننا که مجموعه نود زنجیر و سه
 لک روپیه باشد برهم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور
 پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر و الا قدر
 پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها
 با نازمی که بگلهای مرصع و مروارید های نفیص آراسته بود و
 مرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و دو اسپ که
 یکی زین مرصع داشت و نیل اول با دو ماده نیل بشاه جوان
 بخش گذرانیدند و همچنین بشاهزاده های و الا شکوه و اهل حرم
 تفورهای اتمشه باقسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک
 روپیه بقلم آمد و همدربین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال
 شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که
 بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و در کوده بدو لک روپیه ابتیاع
 شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ
 و اقدام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه
 قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
 و پانزده مرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری
 و اگر بتفصیل نیلان و دیگر نفایص پردازد بطول میکشد قیمت
 مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و سواى این دو لک روپیه
 بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض
 مکرر رسید که خاندوران پیر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که
 از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ

و دیانت خان و (معتمد خان بخشی) مولف این اقبال نامه
 و شهباز خان افغان و اردیرام دکنی معادت زمین بوس دریافته
 پیش ازین بجلدوی فتح رانا بیست هزار ذات و ده هزار موار
 بنواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحمت شده بود چون
 بتسخیر دکن زایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی قمیمه مائت
 مراسم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی
 هزار ذات و بیست هزار موار و خطاب شاهجهانی عنایت شه
 و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجفت
 فخرتر آن شاه و الا قدر مندلی متصل تخت می نهاده
 باشند و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان
 امیر صاحب قران تا حال درین مملکت علیه رسم نبوده و خلعت
 با چار تپ زربفت و دور گریبان و مرآئین و حاشیه دامن
 سروراید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع
 گشت و خود از جهر که پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر
 بر فرق فرقدان مای آن دره الناج خلعت و جهاگیری نثار فرموده
 فزونتر عمر و جاه آن بر گزیده کین و دولت از درگاه حضرت رب
 العزت مسالت نمودند و زاجه بهرجی زمین دار ملک بگلانه بوسیله
 آن حضرت معادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور
 فوجی بجفت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه ثغین فرموده
 بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

مرکب مضمون اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر
 بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم گورنش
 و آداب زمین بوس بالای جهرکه طلبیده از غایت صحبت و انراط
 شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده
 در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه از یگانگی در آداب و فروتنی
 مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم
 نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود
 درین روز یکهزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و
 هزار روپیه برسم تصدق و صدوقچه مملو از جواهر نفیس عجالة
 الوقت معروف داشته نیل بیرناک را که سر حلقه نیلان پیشکش
 عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخشیمان عظام اشارت شه
 که امرائی که در خدمت شاهزاده همالک ستان سعادت پذیر
 اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان
 زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات
 بصیغه پیشکش معروض داشت سپس عبد الله خان (سعادت سجده)^(۲)
 دریانده ضد روپیه گذرانید (بعد ازان مهانبان دولت آستان بوس
 چهاره سعادت برافروخته ضد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از
 جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده
 مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردن داراب خان
 پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

قدسی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت شنیده بود که در بندر کوه
 لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و در لک روپیه قیمت آن
 مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل
 مذکور را بدست آورده بعد از امتلا م عتبه اقبال با دیگر نفاذهن
 و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میر می که
 بخطاب معتقد خانی سرفراز امت و جادو داس دیوان بیوتات که
 بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند از جواهر و
 مرصع آلات و نیلان نامی و اسپان قهچاق که قیمت مجموعه آن نیز
 پانزده لک روپیه میشد روانه درگاه جمجاه گردیدند و بهریگی از
 نام پردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای
 حضرت جهانبانی گیتی ستانی پیشکشهای بلجا پور و گلکنده را
 با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه
 رسانیدند و خاطر اشرف شاه و الاشکوه از ضبط و نسق صوبه دکن نارغ
 گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار
 خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت
 خانخانان جوانست با درازده هزار سوار موجود خوش اسپه و ضبط
 ولایت مفتوحه و محال بالاگهاک مقرر داشته و هر محلی را بجایگز
 یکی از امرای صاحب جمعیت تلخواه نموده از جمله لشکری که
 در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت
 هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه
 هشتم مهر ماه الهی سنه درازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال
 سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شاه آباده سازد و ورود

مؤکب همایون رشک نگار خانۀ چین ساخته بانواع مستلذات روحانی
و جسمانی کمران بودند. بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیحہ کریمہ شہ
نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانرا در عقدۀ ازواج خویش در آرزو
آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت مر بلندی بخشیدند
و مجدد آن عمدۀ دودمان خلافت جوانی دولت از مر گرفت *

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبہ دوازدهم ربیع الاول سنہ هزار و بیست و شش هجری
مسئد آزادی هفت اورنگ به بیت الشرف حمل تحویل فرموده و
سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت کہ
مؤکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلد طیبۀ ماندو نزول
سعادت ارزانی داشت پیوستہ بسیر و شکار خوشوقت بود، بسیاری
از بیرہای قوی بازو کہ حضرت آنها بمتوطنین ماندو و مواضع
اظراف میرسید شکار فرمودند در بیعت و نهم تیر ماه حید عبد اللہ
پارہ با عرضداشت شہزادۀ ظفر لوا مشتملہر اخبار فتح از برہانپور
رسید و باسلام عتبہ خلافت مر بلندی یافت مضمون عرضداشت
اینکہ جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در رنقہ اطاعت و فرمان
پذیری نہادہ حدود متعلقہ پادشاهی را کہ عنبر بد اختر متصرف
شدہ بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهرہ باز گذاشتند
و مقالید قلعا و حصنها بتخصیص قلعہ احمد نگر حوالہ رکابی
درگاہ والا نمودند چون اینخبر بوسیلہ نور جهان بیگم بمسامع جلال
رسید حضرت شاهنشاهی پرگنہ تودہ کہ ہو لکنہ رویہ حاصل داشت

و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا بعضیهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بحدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیرالدین پدر کش را از آنجا بر آورند و امتخوانهای او را در دریای نریده بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بومیده ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور فرمود امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جستند سعادت زمین بوسه فریادند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلده طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض عامی نهامی افضلخان و عمده الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت وکلای عادلخان نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان هفت کره با استقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی بر آمده آداب تحلیم و زمین بومی بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن مامان نموده نام بردها روانه درگاه و الا سازد و در مصحوب همان در سه روز مردم مخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نموده در خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلده اقبال برهانپور را بنزول

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتلمبر جمیع طوائف از
 اتمام و اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام
 شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هر جا خبر صاحب جمالی
 شنیدی تا بدست نیارودی از پا نه نشستی و فنون صنائع
 بکلیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته
 بود با کتصاب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط
 داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع
 ساخته با زنان و اهل هرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت
 می بود القصة در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه
 قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس بر سر ملک
 او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور
 نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام
 پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد هر بار بزهر مهره که در بازار
 داشت فع آن نمود بار سوم کاسه شربتی بزهر آمیخته خود
 بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید
 شخصت زهر مهره از بازار کشود پیش او انداخت آنگاه جبین عجز
 و نیاز بدرگاه بی نیاز بر خاک سوده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسید
 درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزویی در خاطر گره نه بهت
 اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست
 این سخنانی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف و خیم العاقبت گرفته
 جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد و در گنبد مذکور قبر خان
 جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسرش داشت بغایت رشید و شجاع
و مشهور و بلند پروراز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ
را که در صغر سن بسطانت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته
خود سرپر آرای مملکت گشته در مدت دولت خویش کارهای
نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط در آورده
یک مرتبه لشکر بدکن کشیده رایب فتح و فیروزی بر افراسخت و بز کبیر که
متصرف گشته یکپنداری در اینجا بسز برد و چون محمود پیکره
والی کجرات بگومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی
از جای برنت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش
بز عزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عذر
معاذت معطوف داشت بجهت از فوت محمود پیکره لشکر بر سر کجرات
کشیده در ظاهر احمد آباد با والی کجرات جنگ کرده اعلام فتح و
نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماندر
مراجعت فرمود باز دیگر لشکر بملتان کشیده آن ملک را تاخست
و تاراج نموده بعنارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت
متصرف داشت و این روضه که امروز بمرجاسه از آثار دولت
لوسست بالجملة بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او
در چهل و هشت سالگی بنا نشین گشت و بوزرا و اسرای خود ظاهر
ساخت که مدت نمی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود
بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن
رسیده اراده ملک گیری ندارم و بلیخواهم که بقیة عمر بمیش و
عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حین خود فراهم

دوش از حلقه تنگ تر بینی * وز درون عالمی دگر بینی
عالمی آرمیده از شر و شور * کرده جا در درون خانه مور
در بهار و تموز و صیف و شتا * سرد تن فارغ از کلاه و قبا
پوشدینش ز پرتو خورشید * پدیرهن از حریر سایه بید
نه پسندد درین جهان دژم * خرقه و لقمه بار پشت و شکم
حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف
برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را
با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را
سرب فاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفند از قلعه
مانند مورد اردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری
بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده
مسجد را نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جبرو که و غسلخانه ترتیب
داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده
باشد قلعه مانده بر فراز کوهی واقع شده دور آن ده کوره بمساحت
در آمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست درو
دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالا مال خصوصاً کل حنای
منّت بی مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد
شبها در قلب الاند بمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید
روزها احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی در ماند و بسیار است
از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه
عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه
است و میناری از سنگ در غایت اندام و موزونی متصل گنبد خان جهان

و هوای مرد بزیب اندازد و پارچه کربامی دارد تخمینا نیم ذرع که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو مرتبه بدربا در آمده غسل میکند و ظرفی از مص بجبهت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهن که صاحب زن و فرزنداند و اعتقاد درویشی و قناعت بآنها دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعموره ارجین در آمده بلیخبر بخانه مه نفر ازان هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجبهت خوردن خود ترتیب داده اند برگرف دست او می نهند و اوبی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطیکه دران خانه طوئی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حائض در آنخانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب فیعت علم بیدانت که امروز مراد از تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست

* مثنوی *

داشت لقمان یکی کریچی تنگ * چون گلو گاه و نای و مینه چنگ
 بو الفضولی سوال کرد از وی * چيست این خانه يك بدست و سه پی
 بادم سرد و چشم گریان پر * گفت هذا لمن يموت کفر
 واقم این فرهنگ بدایع بیتهی چند از حقیقت او درسلک نظم کشیده

* مثنوی *

زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته
 نه ازو بر دل زمین باری * نه دلش را ز چرخ آزاری
 دارد از بهر این دو روزه درنگ * خانه چون دوات تیره و تنگ

تا پرگنه ندر بار دویست و سی کره شرقی ولایت باندهو که بارلاد
 راجه را میچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نوروز جنوبی
 ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیت بغایت
 خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش
 باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ
 اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ
 تراشیده اند درمالی در مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت
 دوم در ابتدای اسد امادر حوت شیرین تر میشود بیست و چهار
 کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است پادشاهان مالوه تا
 بیست هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود
 ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است
 ظاهر میشود دوم اسفندار مذ ماه بلده ارجین محل نزول ریات
 اجلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سفاسی مرتاض بعرض
 رحیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد
 روپ اشرم است نزدیک معموره ارجین در گوشه صحرائی از آبادانی
 دور پشته واقعه شده دران پشته سوراخی کنده که مسکن و مامن
 اوست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول پنج و نیم
 گره و عرض سه و نیم گره پیموده شد حیرت می انزاید که باوجود
 ضعف جنه چسان در آید و بر آید اول دو دست خود را دراز
 کرده بدرون در می آید و آنگاه سر بعد ازان بعینه مثل ماری خود
 را بدرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور بالجمله
 حیرت انزای نظار گیان است نه بورئیاتی و نه کاهی که در زمستان

پروازکنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره می‌رسانید
 چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را
 بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد
 کنان آمده برگرد و پیش او پروازی چند کرده و در آخر بی تابانه
 بر سر دست آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور
 تا بچهار منزل بهمره لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان
 او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی
 کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه
 رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و معادت مندی شناخته در منزل
 او توله باسلام عتبه خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرائط بندگی
 و مراسم زمین بومی مستسعد گشت و پنج زنجیر نیل و بیست و
 هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش
 معروضداشت سه اسب برگزیده تلمه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت
 خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی
 و نیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داهتند و فرزندان
 او را باعمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با
 هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم
 محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان
 گیری عبور موکب اقبال از کهای چاندا اتفاق افتاد ازین منزل
 داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک
 از ولایت گدهه تا بانسواله دویست و چهل و پنج کوره است و کوره
 مالوه از کوره بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پراگنده چندیری

گرفته ببال و پهر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند - از موافقت و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبانها جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که تراول بیگی حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که روزی بشکار رفتیم سارسی را دیدیم در سایه درختی نشسته خواحتم که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا از حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر میرفتیم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد ازان که بر سرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا که یکمقال گوشت در تمام اعضایی او نیست در سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جاناناد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتخلیل رفته بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتیم که در زیر بال و پرهاست ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی تھاندریکی از خواجه سرایان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هر دم بصحرا میرفت و دانته چند بدهان گرفته میگردد و باین بچه میخورانید و باز بصحرا میرفت آن روز چندین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

اشرف یکمقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را
 با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی
 و زمرد های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا
 فرموده روز در شبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی
 و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر
 فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراسم و نوازش اختصاص
 یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه
 بخدمت بخشیدگی و منصب هزارگی و خلعت و نیل مرانرازی
 یافت و حکم شد که مهتابخان سزاولی نموده شاهزاده پرویز را از
 برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در
 همان صوبه تنخواه نمایند روز شبه غره ذیقعد سده هزار و بیست
 و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس
 جهانگیری نهضت موبک منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی
 درین راه غریب مانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی
 دو بیچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما
 از کلنگ گلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه
 معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس گلان فریاد کنان در
 پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و
 منتظرمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جهت و جوی سبب
 آن خواجه سرا هر دو بیچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن
 بیچه بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند
 چیزی از دهان خود بر آورده بدان بیچه نهادند و بیچه را در میان

برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد و زندگانی شاه بصعوبت
و تنگی کشید چنانچه در شبی دوجا و سه جا تغیر خوابگاه میکردند
ناگزیر بیهوشی کرده حکم بقتل او فرمودند *

دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه

خرم بنسخیر ملک دکن و توجه موکب

مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمشی نشد با وجود امرای
صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک
گیری و امتداد فرصت افتتاح این عقده بکلید همت و عزیمت
او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان
خرم را که مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام
اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بخطاب و الاشاهی
که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده
تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن
حضرت بیست هزاری رده هزار موار دو اسب و سه اسب مقرر گشت و
چارتب مرصع دور دامن و گریبان و سرآستین مروارید کشیده و
دو اسب خاصه یکی عراقی بازین مرصع و دوم ترکی با ساز طلا و فیل
خاصه با ماده نیل و شمیر و خنجر مرصع با پردانه گران بها که یک
لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر
و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند
که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند بنابراین استرضای خاطر

که از سوراخ برآمده مدهوشانه خود را بر در و دیوار زده میبرد اگر
 فی الفور از آنخانه برآمده بصحرای جنگل رفته جا میگرفتند جان
 می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دینه رخت بصحرای
 عدم میکشیدند (فرضا اگر کسی دست به آن میت یا باسوال آن
 رماندی جان بر نبردی) و سرایت این بلیه در هندو بیشتر بود
 در خانهای لهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میبرد و
 و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها
 پراز میت مقفل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون
 آن نمیکشیدند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید
 که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بر روی کله غسل داد روز درم
 آن درویش نیز در گذشت و بزعلفی که او را شسته بود گاوی از
 آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن کله خوردند برجا
 ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند هشت سال
 ممتد در ممالک وسیع هندوستان مائر و دائر بود - درینولا محمد
 رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب
 محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود
 روزی از وی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسله سخن
 باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد متذکرست
 که این عقده در خاطر گره بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجوه
 دلنشین شاه گشت که از عدم معادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد

بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقومان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند آصفخان که به منصب چهارهزاری ذات و دو هزار حواری سوارانرازی داشت باضافه هزاری ذات و دو هزار حواری و عنایت علم و تقاریر سر افتخار بر افتراخت و همچنین دیگر اسرای درخور پایه خویش باضافه های لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند در غایت صفا و لطافت مقومان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم امروز منصب ایشان که پانزده هزاری خاصه و هشت هزار حواری بود بیست هزاری و ده هزار حواری مقررگشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سوارانرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرقزی خان بجوار مغفوت ایزد متعال پیوست (روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور و اهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم از صبیغه قدسیه آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موموم گردانیدند) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر و با ظاهر شد و زنده زنده شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور مرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه پسر هند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قربات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

توبخانه عظیم با میصد شتریان و فیلان مست و جنگی و امپیان تازی و یراق و املحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از مرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از آن منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن میاه بخت بود شانگند و اثری از آن تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین آن معموره را موخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوت بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از گروهی رو هفکرة فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلدوی این فتح نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارالبخان و دیگر امرای رفیع الشان فزوده بانواع مراسم و نوازش سر بلندی بخشیدند •

آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غره ربیع الاول منه هزار و بیست و پنج هجری نبر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو معادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان امروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته باقوت زرینی نشانده بود در غایت صفا و لطانت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام باقوت های فرنگ پمند و زمردهای کهنه خزش آب و رنگ

حیث و خورده مالهای عنبر که همه بر اعدایان طویل و سوار بودند (از تمام لشکر انتخاب نموده هر اول قرار داده بودند جلو انداختند و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد ازینطرف جوانان اچچی بازاران تیر گرفتند و حواری بسیار بزخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که باسپ میرسید چون اکثر کجی و تازی بودند چراغهای شده سوار خود را بر زمین می انداختند بالجمله از آنطرف هیچ ملاح کز گرمی شد و ازینطرف در تیر باران بر خاک فنا میغلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارا بخان با بهادران فوج هر اول از ناله گذشته بر سر و سینۀ کشتگان اسپ برانده جلو انداختند و از دیگر انواع شیران بیشه همت و هزیران عرصه جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و انواع را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در فوج غول پای ادبار افشرد بود زمان ممند آتش قتال و جدال استعمال پذیرفت و بهادران رزم دوست چپقلشی کردند که دیده نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشته پشته افتاد عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نرسیدی یکی جانبر نبودی مع هذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود تاسه کروه مسامت تعاتب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نماند بقیة السیف باطرف فرار کشتند جلو کشیده بجای مقام خویش معاودت نمودند

آمده شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی
 بآنها کرده بهریک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسپ
 و نیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم
 رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر
 محسدار خان و دلاور خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران
 عمده نظام الملیکه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز
 خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بعنبر شتافت و نام
 پردها بحال تباہ و روی سیاه راه اذبار سپرده بعنبر پیوستند و آن
 بداختر بقدرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و نیلان
 مست جنگی مغرور بوده بمراقبت و موافقت فوج عادلخانیه
 و قطب الملیکه رزم طلب گردید تا آنکه مسامت پنج و شش گروه
 بیش نماند چون بعقوب خان بدخشی از کهنه مپاهیان کمر دیدند
 رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او
 پیروزه نخست موار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله
 آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارشاد بود و جمعی از جوانان
 تیر انداز موشکاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همست
 انشده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آواره عدم سازند روز
 دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر
 روز نوبتها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ
 اندازی شد بعد از آنکه روی هوا از دور غبار روشنی پذیرفت (لشکر

تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن مقام بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتیکه میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم منجکی کلاش بانجام رساند و بسیاری از روز جسدش در آب و گل انداده بود هیچکس یاری آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤ الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ احسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بر لب جوئی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را بار دبیل که مدفن آبا و اجداد ایشان است فرستاد (در همین ایام میر میروان پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالموف آمده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات و چهار صد موار سرفراز شده) در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مرده فتح و فیروزی شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عئبر بد اختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیوکانته و دیگر برکیان از عئبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

خانه بر آمد تا خود را بمردم پدش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود از امپ پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبنداس در آمد هر چند مردم از پیاده شدن مانع آمدن التفات بحرف آنها نمود برینوقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه برآمده بدر حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را براجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابله جمعی که پیاده شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب کمیت فزونی داشتند هر یک از آنها ده کس و بیست کس در زیر تیغ گرفتند مجمل کشن سنگه و کرن سنگه برادرزاده او دران کثرت بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت و بعد از کشته شدن گوبنداس و کشن سنگه و کرن بقیده السیف خود را باجهان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیر بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کنان تا پیش جهروکه پادشاهی رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین بقتل آمدند می و دو نفر از طرف راجه وسی و شش نفر از جانب کشن سنگه کشته شدند - و از اعظم وقایع که درین سال پرتو ظهور انگند مقتول گشتن صغی میرزا است مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر ناصهران - و بیان این سانحه برسم ایجاز و اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بد گمان و متوهم بود

کشن سنگه و گوینداس امت در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره رادما لدیو مشهور است و حضرت شاهزادۀ عالیمان سلطان خرم از همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه وکیلی داشت گوینداس نام بغایت معتبر و گوپال داس نام برادر زادۀ راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند مال گوینداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه بانتقام برادر زادۀ خود گوینداس را از هم گذرانند چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه بر او بود ازین باز خوامت غافل انکاد و کشن سنگه از انماض راجه آشفتگی داشت و کینه برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرورده در انتهاز فرصت بود درینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهنر تشریف برده شب درانجا توقف فرمودند قابو یافته با کرن نام برادر زادۀ خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوینداس مطارحه نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان آزمونۀ خود را پیاده ساخته بر سر خانۀ گوینداس که متصل منزل راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت و محاربت بر اطراف خانۀ گوینداس بیدار بودند در ته شمشیر کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوینداس بیدار شده بی سابقه خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف

انرا بر مبیل ابحاز و اختصار آنکه حافظ نام دروبشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات میپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا مدنون سازند و آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپرده بک بار متوجه سفر بازهمین میشوم آنکه بیکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زادهای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد تنگه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به اشنایان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او از خادم امتفصاح نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگرده جهت وجوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره را شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا الیه راجعون - دران روز غریب شورش در شهر افتاد از وضع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای جنازه آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درینولا مانع گشت کشته شدن

عنایتی بود مخصوص بار (زبان^۱) قلم از اعتلای نور جهان بیگم و
 ارتقای او و منتعبان او قاصر امت اگر در شرح این کار نامه بدیع
 دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت
 من کی باین شغل کفایت میکند (روز دوم آصفخان پیشکش عالی
 کشید قریب بیک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد و
 و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن
 پسرانا امر سنگه بمنصب پنجهازری ذات و سوار سرفرازی یافته
 در ملک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین
 جمله نزد ملاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد
 ملازمت مبادرت نموده و خود سر روزگار بسر برده مطیع و فرمان
 پذیر نبوده ایند جل شانہ غریب توفیقی نصیب شاهزادہ بلند اقبال
 نموده و منشی دارالملک قضا ظفرای غرای این فتح بنام نامی
 والقباب گرامی شاهزادہ جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمزد
 کلك تقدیر ساخته • ع • اینها توکنی و از توآید • (و درین تاریخ^۱
 از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد
 و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسطان دارا شکوه
 موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منہیان صوبہ کشمیر
 غریب واقعہ بمسامع جلال رسید و بنا بر شرائط احتیاط و مزید تاکید
 فرامین مطالعه شرف صدور یافت و بہمان دستور کہ در شرائط
 سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این مانعہ هوش

گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین
بوس بخشیدن عظام کون را به پیشگاه اقبال آورده تاصیة اخلص اورا بفروغ
سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شده که تفاق داران بارگاه عزت و تواچیان
بهرام صولت ازرا بر جهر وکه دست چپ مقدم ایستاده سازند
آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع
و تسبیح مروارید گران بها و اسپ قهچاق با زین مرصع و نیل کوه
شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس ازان کون بخلعت فاخره و
ششیز مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سائر منصبداران و
بندهای پسندیده خدمت هر یک در خور پایه خویش از مراسم و
نوازش کام دل بر گرفتند چون مید خاطر وحشی نژادان صحرا نوره
از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کون را هر روز
بعنایت تازه از اسپان قهچاق و رهوار و نیلان مست صف شکن
و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز
می فرمودند بی اغراق از نغایم و نوادر کم جنسی باشد که باو
مرحمت نشده باشد *

آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل آنتاب
جهان تاب پیرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک
آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزار
نات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و نقاره نیز عنایت شد
و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره مینواخته باشند و این

پیرامون خاطر راه نیانته پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش
 آشیانی انار الله برهانه بقصد امتیصال رانا تعین بودند هرچند
 کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت
 شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف
 و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی
 میفرستادند چون افتتاح این عهده دشوار به تیغ جهان کشای
 شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رقمزده کلاک تقدیر بود ازان
 کوششهای عبث و معیهای بی مود هیچ نکشود چون هنگام جلوه
 شاهد مراد رسید بکریم کار ساز و خداوند بی نیاز بروفق خواهش
 دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیسر پذیر گشت و شاهزاده والا
 تقدیر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوسه والد
 بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد
 بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام
 در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه
 سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم سال هزار و بیست
 و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده
 از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای
 عالیقدر و سائر منصبداران و اهدیان و برق اندازان در موکب عالی
 سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو بهر و دو گهری از روز مذکور
 شاهزاده بلند اقبال سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص
 پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه
 برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت

ماندند از شدت بیماری وضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند تا گزیر سوبه کرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر عمده او بود بخدست شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکار را شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده بانیم جانی چندکه همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریانت و اهل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر نیل پیشکش کرد و از جانی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات و سجدات می نمود چون بتخت دولت جبین سامی اخص گشت شاهزاده والا قدر بدر دست هر او را از زمین برگرفته بمحاذی مینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسش و دلجوئی راحت بخش خاطر و متیده و دل وهشت گزیده او گشتند بد از تقدیم مراسم تعلیمات و سجدات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب قهچاق با زین مرصع و نیل خاصه با یراق نقره و پنجاه راس اسب و یکصد و بیست هر و پا بمردم عمده او مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر بمنزل رسید کرن نام پسر جا نشین خود را بخدست فرستاد او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت برافراشته باقسام نوازش عزت اختصاص یافت و مقرر شد که پسلیج سفر کرده در خدمت آن حضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تارتاریکه مواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این اراده دور از کار

خان در علم حدیث و سیر و اصنامی رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نعمت قومی داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غازخان پسر عم نقیب خان نعمت کرده بودند بحکم اشرف متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحه او که دو زمان مکخانی بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انا لله و انا الیه راجعون درینوا میرزا رستم را که حواله دهن سنگه انیرای بود بحضرت اشرف طلب نموده ازان حجاب بر آزدند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدایلیخان بخشعی لشکر شاهزاده گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیکری آن لشکر فرق عزت بر اثر اخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعظم موانع انتظام یافتن رانا امر سنگه است در ملک دولتخواهان درگاه سلاطین پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانبانی گیتی ستانی در اوردیپور که جای حاگم نشین آن ملک بود رایت اقبال بر امراشنه تهنانجابت مقرر فرمودند و هر جا اثری و نشانی ازان آزاره بادیه ادبار می یافتند یلغار جدا مینمودند و همگی توجه بامتیصال او مصروف میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جهال هواهای مسموم وآبهای جانگداز داشت و بسیاری از میاه تلف شد پای همت فشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار پرو تنگ شد و روزگار بعصرت و دشوار کشید و همراهان جدائی گردیدند و معدودی که

خبرم از صبیغه قدسیه آصفخان مولودی زهره جبین قدم بعالم وجود نهاد
حضرت شاهنشاهی آن نوباره حدیقه قدس را بجهان آرا بدم
موسوم ماختند - و از سوانح آمدن میرزا رستم صفوی است که
بحکومت و حراست تته کلاه گوشه نخوت کچ نهاده بغی شده
بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان
ستوده خصال آن عالی تبار را بوالا خدمت پنجبزاری ذات و
پنجبزار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیه بصیغه مدد خرج
لطف نموده گوش سعادت او را بنصائح خرد پسند گرانبار دانش
ساخته بد آنصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود
که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم
را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی
پیش گرفت که بر خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم
و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکوه او گویا شد و عزل او از
حکومت آنملک بر ذمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدزگانه
پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و باز خواست آن
بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله انیرای سنگه دهن
نرمودند و حکم شد که تا دل آسائی مستغنیان نه نماید بدریانت
سعادت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست فامش میرزا عمیث الدین علیست پدرش میر
عبد اللطیف میفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی
انارالله برهانه بالواد و احفاد بهندومتان آمده در سلک ملازمان متبئه
هلافتا منتظم گشت میرزا از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب

آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر نهمه هزار و بیست و سه هجری تحویل
 آفتاب بجرج حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس
 آغاز شد. ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتماد خانی
 سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت و اعتماد الدوله
 بمنصب پنجهازاری ذات و در هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم
 خان را که هفت صدی و میصد سوار بوده بمنصب یک هزار و پانصدی
 و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشیدگی جز اختصاص
 بخشیدند این مناصب و مراحم در جنب نعمت نور جهان بیگم چه
 نماید چه از غلامان ز خانه زادان و منتسبان این سلسله متنفهسی
 نماند که بمنصب و جاگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتخب
 ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیا
 است درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عبد الله خان پسر او را
 از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حواله آصفخان نماید که در
 قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو
 را بالحاج و زاری والد و همشیره های او حکم شده بود که بکورش
 می آمده باشد چون آثار خیر و نروغ دولت مندی از سیمای او ظاهر
 نبوده و کم فکر باطل اندیش همیشه سلول و اندوهگین بحضور اشرف
 می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکمی
 روزگار بسر برده از سعادت کورش و خدمت حضور محروم باشد
 در بدایت این سال همایون فال در شجستان شاهزاده بلند اقبال سلطان

وقتی که او در پرهانیروز بود اینخدمت را بآرزو التماس کرده پیوسته
 در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم
 شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح
 این کار درخواست نمود از کومک و مدد و توپخانه سر انجام یافت
 و بعد از آنکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات
 جلال انتقام این عهده دشوار و متعذر مینماید. چون نزل موکب
 اقبال بدارالبرکه اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر
 نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدار این مهم
 بعهده گردانی آن رکن السلطنه حواله شد و منظور نظر مبارک
 آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه
 صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا
 سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیت خویش
 خواهد بود چون خواجه موسی الیه تبلیغ رسالت نمود از فرط خود
 رایی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن نساخت و بنا بر نسبتی
 که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در انصوب صلاح
 دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان رفته او را از اودیروز
 بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور
 شتخته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند در بیوقت عرضه داشت
 بادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانار ابدان
 نازش تمام بود با هفده زنجیر نیل دیگر که در شعاب جبال پنهان
 داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید همت که او نیز
 درین زردی گرفتار گردد •

روضه منوره معینیه در عمارتی که مجدداً اهداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانباتمی و کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای طلا دوز مکمل بکلهای مرصع که مروارید بر دوز کلهای کشیده بودند و دستار زر دوزی و طره مروارید و نوطه زر بغت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج نام نیل خاصه با ماده نیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع با تیول گزاره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق بهر کردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار حوار خوش امید که آن قرة العین خلانت خود انتخاب فرمودند در ملازمت ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره و اعیان قباچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرق عزت بر انراختند ندائیکان بخدمت بخشیدگی این لشکر شرف اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان یزادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن بوالا منصب بخشعی کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیبوده خود را رنجه میدارد لجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبئی برییم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه

اعضایش بر عرشه در آمد و آب از دهانش میرفت تا جان داده
 مقتدالی همه دردها را دوا آوریده است سواي کفچه مار و سگ
 دیوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای
 آن افغونی و دروایی یانته نشد (درینولا یادگار علی سلطان ایلچی
 شاه عباس بعنایت اسپ بازی مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب
 طلا دوزی و کلکی مرصع و سی هزار روپیه نقد سرفرازی بخشیده
 رخصت معادرت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران
 نامزد فرموده خلعت خاصه و کپس و باتیول کناره گران بها که علاقه
 مروری داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوری یافت) *

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی مآثر بقصد استیصال رانای مقهور
 از پیشگاه سردات جلال تعیین شده و ازین که کارها درگرو وقت
 است آن مهم انتظام شایسته و نسق بهمندیده نپذیرفت رای جهان
 کشای چنینی اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال
 آن سیاه بخت و خیم العاقبت شده روزی چند اجمیر و معسکر
 اقبال باید ساخت و باین عزیمت مائب بتاریخ دوم شهر شعبان
 هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر یور ماه مال
 هشتم از جلوس اشرف زایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت چون
 دار البرکه اجمیر محیل و زود موکب مسعود گشت بعد از فراخ زیارت

را. بیفزود مالک رسانید و جفت شد و بعد از در نیم ماه بچه زائید و
 کلان شدند و ازین غریبه تر بچه آوردن شیر است در اوراق سابق
 رقمزده کلک بیان گشته که درین دولت شیر بی قید و زنجیر گله
 گله در میان مردم میگردند و ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت
 و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیرین
 آبستن شد پس او سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی
 بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر
 بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است معنی بسپار کردند که
 از پستان او قطره شیری بر آید میسر نهد بلکه نم از پستان او پدید
 نیامد ظن غالب آنکه از استیلاهی قهر و غضب او باشد - ^{مخبرین}
 بهام از سگ دیوانه عجیب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه
 در جائی که فیل خاصه پادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده
 فیل را گزید او فریادهای غیر متعارف کردن گرفت چندانکه فیلبانان
 خبر داده شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزوم زاری که در آن
 حوالی بود پناه برده بعد از زمانی باز خوه را بغیل رسانیده دست او را
 گزید و فیل او را از زیر دست و پای مالش داده گشت چون مدت یکماه
 و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در خوابی ابرو شورش رعد و برق ماده
 فیل فریادهایی اختیار کرد و تمام اعضایش بر عرش درآمد و بر زمین
 افتاده به هزار محضه بر خامست و تا هفت روز متصل آب از دهانش
 میزرفت و از چرا باز مانده بسال ثباه روزی به شب و شبی بروز منی
 آورد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که
 ابرو و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام

دو هجری کیخسرو خاور انستاب آفتاب بر تخت حمل جلوس
 فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام
 خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از
 مردم مکه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید
 ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه
 کرده از حیوانات بری و بحری هر چه بدست می افتد میخورند
 و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که
 از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق
 شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی
 ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنیة پیروی اند
 (روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحاضران بساط قرب
 پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمهر هزار توله که دوهزار و پانصد
 مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران لطف شد)
 از غریب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معمور
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنقوان جوانی و دولت
 بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار
 آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده
 بچه بیارند هر چند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده
 را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و
 جفت شوند صورت نه بست درینوقت یوز نری قلاده گمیخته خود

رسم ست کشیده و با مرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند و میرزا رهنم صفوی را بحکومت ملک تنه سر بلندی بخشیده موافق منصب پنجهازری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تنه زا از قرار همت و بود جمع بسته بجاکبیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از منوح این واقعه ملول و محزون گشت والد ایشان گلرخ بیگم صبیغه قدسیه فردوس مکانیصت انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه امت بیگم بجمیع خوبیا که به پیرایه عصمت زبده آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصراعی و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است

* بیت *

کاکلت را من زمینی رشته جان گفته ام

مشقت بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از

شفقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد

از دواج خویش در آوردند بی اغراق خوب بیگمی بود خدایش

بیامرزد *

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

در هجری کیخسرو خاور انتمساب آفتاب بر تخت حمل جلوس فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از مردم مکه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها پیگو و رخک است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می افتد میخورند و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنیة همجو راند (۲) روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحاضران بساط قرب پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمهر هزار توله که دوهزار و پانصد مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارایی ایران لطف شد از غریب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنقوان جوانی و دولت بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده بچه بیارند هر چند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند صورت نه بسمت درینوقت یوز نری قلاده گمیخته خود

رسم ست کشیده و بامرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سر بلندی بخشیده موافق منصب پنجهازری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته زا از قرار همت و بود جمع بسته بجاکیر میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از منوح این واقعه ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صبیغه قدسیه فردوس مکانیصت انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه امت بیگم بجمیع خوبیها که به پیرایه عصمت زبده آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصراعی و احوانا بیٹی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است *

کاکلت را من زمینی رشته جان گفته ام

مشت بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از شفقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خویش در آردند بی اغراق خوب بیگمی بود خدایش بیامرز *

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

جلال و عید خاطر اشرف بشورش ذ آفتاب گرانید و انتظام آن منم
 منحصر در ترستان خانخانان دانسته او را باخواجه ابوالحسن
 مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر
 خاطر حق شفاض سلطت گران آمد و اقامت اینخروف تاریخ فوت او را
 * صد حیف ز آصفخان * بدینهم یافتند بعرض اشرف رسانید پسندیده
 اتناد (آصفخان^۵) خرم خانه عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص
 بود آخر جان در سر این کار کرد و مقارن اینحال خبر فوت میرزا
 غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته بود نقش طالع
 او درین کار گلا خوب نشست تا آنکه قندهار بامضانات و تته
 با توابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و قادر قید حیات بود ملوک
 با متردین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم
 ماتحت جوان نیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب
 گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم
 صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر
 میگفت و قاری تخلص میکرد بعد از فوت او ابوالغنی اوزدک
 بخطاب بهادر هائی و حکومت قندهار فرق عزت بر افرخت درینولا
 جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان خرم با صبیحة قدسیه اعتقاد خان
 پسر اعظام الدوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس
 بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانید
 و بجهت بیگمان و بردگیان اسرا دق عفت زیوهای لایق چنانچه

نموده داد جردی و دلاوری داده بزخمهای منکر بر زمین
آمده امیر پنجه تقدیر گشت بر کپان او را بر داشته نزد عنبر رید
اختر بردند و عنبر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشتند و جراح
نجهت علاج او گماشتند او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت
جیات سپرد و این حرف از مشهور است که شخصی بتقریبی
گفته که نفع آسمانی است برادر جواب داد که الحق نفع آسمانیست
اما میدان از ماست و ذوالفقار بیگ نیز یان خورده جان نثار
شد و چون لشکر بولایت بکلان در آمد مخالفان از سرحد
خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبده الیه خان بگجرات رفت و
چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم از راه
هرار می آمدند اینجرف موحش استماع نموده آنها فیز برگشته
در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز بوسندید نفس الامر
آنکه اگر این در فوج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند
کار بروفق مراد دولتخواهان صورت می بستند هیچ شک نبود
(از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ابر ساخته
خود را مطعون کردند) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

(۲ ن) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی
بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت
فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا
مرحمت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمنای آنجا هوای چاکر
در انعام بخشیدند و تا در قندهار بود بلوک الخ

یافت - از مواعظ رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بناگامی مراجعت نمودن او شرح این مجمل آنکه رای جهانکشای چنین اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا رحتم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس بالشکر گجرات از راه ناسک ترنبک متوجه دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از گریه گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد خویش اسپه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم و گیرا باهتیمال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را بآتشبازی و بان بسیار مقابل عبد الله خان فرستاد روز بر در لشکر گشته برکی گیری میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هر چند این لشکر بدولت آباد نزدیکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی کومک میفرستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و هر روز غنیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان صعوده باحمد آباد باید رفت و کار را از اون دیگر پیش باید گرفت بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده می آمد و هر فوج بانوج مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان خان بهادر قرار بر کشتن خود داده بانوج مقابل خویش مبارزت

بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان دران روز تعاقب در عمده توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمدخان که در آخر بخطاب لشکر خانی مرغراز گشته و عبد السلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد سوار توپچی تازه زور دریغوت رسیدند و شجاعتخان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیزت شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد دولتخواهان فرستاده پیغام گذارد که عثمان که با عسری این همه شورش و آشوب و فتنه و نضاد بود از گرانج وجود سبکبار گشت و حق تعالی شر او را از ما کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و بندگی درگاه و سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدرسی آستان نهادن نیلان عثمان را برسم پیشکش میگذرانیم شجاعت خان و معتمد خان و دیگر بندها دلاسمی آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان و ممبری پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند چهل و نه زنجیر نیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان نام بردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست و چون در اکبر آباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصبه شش هزاری ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که در استیصال عثمان مصدر ترددات پست دیده شده بودند باضانه ملصوب شهر نواز نمودند و شجاعت خان بخطاب و متم زمان اختصاص

فریاد کنان بر گردید و قدمی چند رفته افتاد و اسپ شجاعت‌خان
بی آسیب و آزار بر خامت شجاعت‌خان سوار شد مقارن اینحال
مخالفان نیل دیگر بر علمدار شجاعت‌خان دوآیدند و علمدار
را با اسپ زیر کردند شجاعت‌خان نعره کشیده علمدار را خبردار
ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که
در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده
بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعت‌خان در پامی علم
ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد هست نمود درینوقت
تغک که لکبری از مران سپاه جان‌نثار شدند و بقیة العیف بزخمهای
منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال
بادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تغکی از غیب بر پیشانی
آن وحیم العایت رسید و کس ندانست که این زخم از دست
که بود لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بری نیست مع هذا
تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریم می نمود چون
آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عنان
ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به نگاه رسانید و عساکر منصوره
تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دوپهر از شب
سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و معزیز پسر او
خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته و بدگاه را برجا مانده در دل
شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را بر داشته بمحکم
خود شتاندند قراولان لشکر فیدروزی اثر این سانحه آگهی یافته شجاعت
خان را مطلع ساختند و در آنخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن

تاخست و سید آتم بارهه و شیخ اجبه بمدانعه ارباب لمالت باسع
 همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج بر انگار
 نیزه او تهور و جلالت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر
 قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار
 نیز مردانه کوزار کرده بوالا پایه شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری
 از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته برخاک هلاک
 افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار
 شدند آن متهور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته
 نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخست
 و چون بمیاز فریه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود
 و پسران و برادران و خوبشان شجاعت خان در برابر غنیم بامی همت
 فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند
 و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل
 مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز بر چهره بر فیل زد بعد
 ازان دست بقبضه شمشیر برده زخم پی در پی بر چهره فیل رسانید
 آنگاه جمدهر کشیده دو جمدهر زد فیل از غایت مستی و دلوری
 غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسب زیر کرد
 و آن شیردل فیل انکن مانند برق لامع از اسب جدا شده نام
 جهانگیر بادشاده بر زبان آورده زامت ایستاد درینوقت جلو دار او
 شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم
 بزانو در آمد و شجاعت خان بدستداری جلو دار فیلبان را از فراز
 فیل بزیر کشیده و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد ازان زخم

هر چند هائی آن ملک مانده بودند عمده آنها عثمان بود در زمان آنحضرت
 او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام
 حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر
 نشد بالجمله درینولا که اسلام خان بصاحب سوبگی بنگاله سرفرازی
 بامت فوجی بسرداری شجاعخان ترتیب داده بر سر عثمان خان
 تعیین فرمودند اکثر امرای نامی که در آنصوبه بودند مثل کشورخان
 پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سعید آدم بارهه و شیخ
 اجبه و معتمدخان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها
 بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در حدود متعلقه او رسیدند
 نخست رسول زباندان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پند
 رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کف دماغش جا گرفته
 بود و اندیشههای فاسد و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته
 خویش را بیهوده رنج میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار
 ناله که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد
 تراست در آنخواهان از اجتماع این جرأت و تهور چلته پوشیده آماده
 قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم
 دوست چیقلمی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کارز او اند او
 نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بانوج مقابل
 خود گرم و گیرا بمجاده و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی
 که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراند

بمحل شد درین جشن خسرو اوزبک که در اوزبکیه بخسرو قرچی
 اشتهار دارد و از عمد های آن دولت بود بقدسی آستان آمده سعادت
 زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان
 مشتمل بر قتل عثمان^(۶) و پاک شدن آن مرز و بوم از لوٹ افغان رحید -
 اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رقمزد
 کلك بیان ساخته بر سر مدعا می رود بنگاله ملکیت وسیع از اقلیم دوم
 طول آن از بندر چانگام تا کتهی چهار صد و پنجاه کروزه و عرض آن
 از کوهستان شمالی تا مرکز مدارن دو صد و بیست کروزه و جمع آن
 تخمیناً شصت کروزه دام است که یک کروزه و پنجاه لک روپیه باشد
 در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و
 یک هزار فیل و چهار پنجهزار کشتی از نواره جنگی و توپخانه و غیره
 داشته اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف
 افغانان در آمده و بعد از سلیم خان سلیمانخان کرائی در تصرف
 داشت و چون تخت مملکت و جهانبانی بجلوس جهان افروز^(۹)
 حضرت عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک
 تعیین شده اسرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانانرا مستاصل
 ساختند (و از عهد حضرت عرش آشیانی ولایت بنگاله در تصرف
 اولیای ابد قرین است) لیکن جمعی از افغانان تیره تخت در

(۵ ن) عثمان بوهانی که در سرحد بنگاله غنیمت زبردست
 و متغلب بود و پاک شدن آن الخ (۶ ن) و بعد از آن داود
 پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ (۷ ن) بیک نسخه

امت حکم مفرقه شد و قضای و بیعی را سرپردها کشیده آهوها رانده
 بمیان آن دو آوردند تا هفت روز با اهل محل بنهات شکار خوشوقت
 بودند و نصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل
 و یک آهو زنده گرفتار شده بود ازین جمله چهار صد راس بفتحچور
 فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار
 باشند اقرب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان
 صحرا آزاد ساختند و تنمه که به تیر و تفنگ زده بودند باسرا و
 سائر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بغرض رسید که بعضی
 از امرای سرحد امری چند که بایشان مناسبت نداشتند بعمل
 می آوردند فرمان شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن
 فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه
 در جبهه نه نشینند و بندهای پادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم
 نکنند و نیل جنگ نیندازند و در میامتها آدمی را کور نکنند و
 گوی و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای
 پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن نقره
 نوازند و هرگاه اسب و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند
 جلو و عقبک بردوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را
 پیاده در جلو خود نبرند و آنچه پانها نویسند مهر بر روی
 کنند نکنند •

آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی

روز جمعه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل

بر بالای آن شامیانة ترتیب داده و صاحب‌دولتی بر تخت نشسته
 و پیکای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پهن پشت او نمایان
 و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی
 بر آن تخت مایه انداخته - مجلس سوم هنگامه ریسمان بازیست چوینی
 ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای
 آن پای راست خود را از پهن سر خود بدست چپ گرفته و بر بازی
 ایستاده بزنی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته
 می نوازد و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس
 دیگر ایستاده تماشا می بینند و از آن پنج کس یکی چوب در دست
 دارد - مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت
 عیسی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی
 با آنحضرت در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند مقارن این حال
 فرمان شد که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات بر آمده
 براه نامک و تربیک بولایت دکن در آید و رامداس گجواهره را که
 از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و
 عنایت نقاره و اسب و فیل و خلعت بلند پایگی بخشیده بکومک
 خان مذکور دستوری فرمودند که از تهور و جلالت بوقت خبردار
 باشد و قلعه رنتهنپور که از اعظم قلاع هندوستان است بمشار الیه
 مرحمت شد پنج چهار لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که
 همراه عید الله خان تعیین کرده بودند مصحوب روپ خواص و شیخ
 انبیا نزد خان مظفر لوا مرمول گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان
 مورد تعیین شد درینولا موضع مموکر که از شکارگاه حوالی اکبر آباد

طغرای فرامین چنین نقش بست - حکم علیه عالیّه مهد علیا
 نورجهان بادشاه بیگم - رفته رفته کار بجائی کشید که از بادشاهی بجز
 نامی نماند مگر منیفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم
 اوزانی داشتم بجز یک حیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در
 نمی باید از خوبی و نیکذاتی بیگم چه نویسم هر جا کار افتاده را
 عقد پیش می آمد و بخدمت او ملتجی گشت گره از کارش
 کشوده کامیاب مراد ساخت و هر کس بدرگاه او پناه برد از آسب
 ظلم و متم محفوظ ماند و هر جا دختری بود یتیم و بیگم
 بقصد ثواب عروس کرده در خور خالت او جهاز لطف فرمود و یمن
 که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده
 باشد) - درینو عبد الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت
 برافراخت و چهار لک روپیه بجهت مامان سپاه و تهیّه لشکری که بکومک
 او تعیین شده عنایت نمودند و بجای او راجه باسولیمه رانا دستوری یافت
 درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری
 بی همتا است کار نامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد
 که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ از من
 مشاهده نکرده و هیچ گویی مانند آن و نزدیک آن نشنیده بالجمله
 در بوقت نزدیکی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس
 اول از کشتی گیرانست که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی
 بجزو بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسی در دست دارد
 و دیگری دینتها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی
 و کبابی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس دوم تختی ساخته و

نشسته بود بزقیة سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند که مدتی
 در خدمت ایشان بقا کمی گذرانید چون هنگام مطوع کوکب بخت
 و طلوع اختر مراد هر رسید اقبال به استقبال شانت طالع از گران
 خواب بیدار شد سعادت روزی آورد دولت هجله آرامش زمانه
 بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو
 هجوم آورد درهای بسته را کلید آمد دل‌هایی خسته را دوا شد
 بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان امروز
 بظفر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای
 خلافت انتظام یافت و آناناً پایتخت و قبول ارتقا و اعتلا پذیرفت
 نخست نور محل نام کردند و پس از روزی پنجم خطاب نور جهان
 بیگم عنایت شد جمیع خویشان و مناسبان او بانواع مزاحم و نوازش
 اختصاص یافتند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف غلامان
 و خوانجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب
 ترخانی گرفتند پیر گدیزدائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود
 بجای حاجی کوکه صدر انانک شد و مدد معاشی که بمهرزاد
 مرحمت میکشست صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت * بیت *

کنند خویش و تبار تو ناز و میزبند

بحسن یک تن اگر یک قبیله ناز کند

بغیر از خطبه آنچه لوازم سزوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل
 آمد یکجندی در جهرکه نشست و جمیع بکورتش آمده گوش
 بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود * بیت *
 بحکم شاه جهانگیر یافت صد زبور * بنام نورجهان بادشاه بیگم زور *

بعضادت زمین بوم حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تاهیه
 اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر
 و شد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت بر انراخت میرزا غیاث
 بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کار گذار بود
 تتبع شعر قدما بسیار کرده از سخن سلیمان روزگار بود شکسته را
 بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصه اوقات
 صرف شعر و سخن میشد ملوک معاش او با اهل حاجت
 بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده
 گردیده باشد. لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک
 بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند
 علی قلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثانی
 بود از عراق آمده در ملک بندهای درگاه منظم گشت و بحسب
 سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بومی
 نصبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرانگن
 و منصب مناصب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در
 صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و
 خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق
 گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیرانگن بجزایی عمل
 خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان
 صوبه بنگاله صبیح میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب
 اعتماد الدوله سر بلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت
 بقابری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

زمین بوس دربانمت او را بحکومت کابل و استیصال اهداد و ضبط
انفاهنتان تعیین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان
عمایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی
و غیره تفخواه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتاند
متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده
بیغ و ریشة آنها را براندازد .

خواستگاری صبیه اعتماد الدوله

از وقایعی که درینوا بلوامع تقدیر پرتو ظهور انگذد خواستگاری
صبیه اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم
گردد دفترها باید پرداخت نا گزیر مجملی از کار نامه های آسمانی
و نیرنگیهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد - میرزا غیاث
بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه دز مبادی
حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد
خان بخدمت شاه جمجاه طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت
خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را در پسر بود
نخستین آنا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیه میرزا علاء
الدوله پسر آقا ملرا بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری
نمود و بعد از وفات پدر با در پسر بیگ دختر متوجه هندوستان
گشت و در قندهار صبیه دیگر حق تعالی ارزانی داشت در قنچپور

غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را باینلاف صوری متفق ساخته با رجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن ملائکه خاندان جاه جلال و خلاصه نمودمان ابهت و اقبال را بقائیدات غیب الغیب مؤید دارک - از وقایع ناملایم که درینو مانع گشت تاختن اهداک بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال آنکه درین هنگام نافرجام که خاندوران با سران سپاه در ثمن نیکفهار و حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندی از بندگان درگاه در کابل بود اهداک بد سگال فرصت مغنم شمرده با سوار و پیک‌های بسیار خود را بحدود کابل رسانیده و معز الملک باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه‌بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند توپ گرفته از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیاروده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت انشوده از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیغ را به تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای داده از هول جان ارباب معطوف داشتند بپس اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس علف تیغ انتقام شده با دروخت اسپ گیرا شده از آن مهلکه جان پتک پا بیرون بردند ناک علی میدانمی در لوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بوی رسید بصرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بدعاقب آن مخدول شتابت و چون فاصله بسیار شده بود کاری ساخته عطف عنان نمود مقارن اینحال قلیچ خان از لاهور آمده سعادت

عزت بر سمیل تعجیل تعین شده. بمراحم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر مهربانین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیری واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بیفش چندان اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بیدین توجه خدام ملائک احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای اجبا صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راجح الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که اباً عن جد از زمره بندگان یکجبهت و صوفیان صافی طوینت این دودمانست روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرمش و تهنیت زخمت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید اینتجاج بهجت انزای خاطر مخلص خیرخواه گروه مریبو آنکه پیوسته دوحه محبت و داد موروثی و مکتسبی و صدایق خلعت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهلر موالات و اجرای جهلول مصانعت غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رحل و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع

محبت و اتحاد معطر گشته بموانعت روحانی و مواصالت جاودانی

زنگ زفای خاطر دوستی دوست امت • بیت •

هم نشینم بخیال تو و آمده دلم

کین وصالیت که در بی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره
 مراد بارور شده و شاهد مقصودیکه مالها در پرده خفا مستور بود و
 بتضرع و اینهال از بارگاه راهب متعال جلوه گری آن مسالت
 میدهد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال
 برصاحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت
 همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای
 پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانکشای
 خلافت و شهریاری و پتر نلک فرمای معدلت و جهاندارای
 آن رعیت بخش انصرو اورنگ و عقده کهای دانش و فرهنگ
 ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن
 مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون
 تخت فرزند تاج و فرزند تخت را بر همکنان مبارک و میمون
 فرخنده و همایون گردانیده همیشه امباب سلطنت و جهانبانی و موجبات
 حشمت و کجمرانی در تزیید و تضامف داراد آئین و داد و روش
 اتحاد که بین الایا و اجداد انعقاد یانته و بتازگی میانۀ این
 مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته
 مقتضی آن بوده که چون مرده جلوس آن جا نشین مسند گورگانی
 و دردی انیسر صاحب قرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حویم

و چمن زار ابهت و کمرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت خورشید
 منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار مهبر اقتدار
 خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا معند نشین بارگاه
 عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت انزای
 ریاض کمرانی چمن آرای گلشن ماهبقرانی چهره کشای جمال
 جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش نهرست
 کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات پزدائی
 بلندی بخش همت بلند سعادت انزلی طالع ارجمند آفتاب
 فلک اقتدار مایه عاطفت آفریدگار بادشاه جم جاده انجم مپاه فلک
 بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویدار عنایت آبی
 و چشمه مار مرحمت نامتناهی سرچرخ بوده سعادت قدسی
 مساحتش از آمیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت
 شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست • ع •

قلم را آن زبان نبود که راز عشق بر گوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریانت کعبه مقصود گردیده
 اما قبله همت والا نهمت به نسبت معنوی و قرب باطنی امت لله
 الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال
 و آن نهال سلسال ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد
 مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی
 نگشته رو در یکجبهتی امت و ازین جهت گرد ملال بر آینه خاطر
 خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است
 و همواره مقام جان بروایح فوایح خلعت و وداد و نسایم عنبر شمام

چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک
 نخله گاو دیگر در بالای آن چهار بنهند نتوانست بر خاست بعد ازان
 حکم کردند که چون راست بایستند بالای آن بگذارند بالجمله هر
 پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من نوزن تر بود که پانصد
 من بوزن خراسان باشد در هلال ایشمال در مشکوی اقبال شاهزاده
 خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صبیح قدسیه بوجود آمده
 حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو بیگم نام کردند *

آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید
 بر اورنگ عمل بر آمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن
 نوروز جهان امروز آراستگی یافت بر در جشن اشرف یادگار علی
 سلطان ایلچی داری ایران که به پرمش و تعزیت حضرت عرش
 آشیانی و رحانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعادت
 ملازمت اختصاص گرفت و هونایتیکه شاه عباس فرستاده بود از
 اسهل قباچاق و اتمش نفیس و انواع تحف بذخر اشرف گذرانید
 خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد
 بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه
 مرقوم میگردد *

رقیمة الوداد شاه والا جاه

تا رشحات محاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت
 بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن مملکت و جهانجانی

بهیمر منوجه گشت و هیمر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی که در دست داشت دو بار دو دسته برمر شیر فرز گونت و شیر او را بر زمین انداخته هر دو دستش بدهن گرفته شروع در خائیدن کرد لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که دستهای او از کار بیرون و انوپرای درمیان هر دو دست شیر به پشت افتاده بود و یکدست بالای پایش حمایت کرد درین وقت شاهزاده غیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و احتیاط بنکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند رامداس هم زخمی رسانید و حیاطخان نیز چند چوبی بر سر او زن انوپرای بدپهلو غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینه انوپرای نیز با سبب ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او زد و چون روزی گردانید تینگی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهای او افتاده درینوقت صالح نام چراغچی مضطربانه آمد چون شب تاریک شده بود از کورگی بشیر بر خورد شیر بیدک طبانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب انیرای سکه دلن و امانه منصب مرآتازی یافت. مقارن اینحال یکی از شیران خانه زن که در شکار گاهها همراه میدارند مست و قوی هیکل بنظر اغرب در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را بزور بستند

کردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه نیل بند شینز شکار رسید.
 جلوریز متوجه آنصوب گردیدند دران وقت شاهزاده والا قدر و
 رامداس و اعتماد رای و حیائخان و دو سه کس دیگر که در موکب
 اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدن بالجمله شیر در سایه درختی نشسته
 بنظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسپ بندوق اندازند چون اسپ
 شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تفنگ را
 مرامت ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه
 تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و مپیر
 شکری را که شاهین بدست در برابر ایستاده بود زخم زده بجای
 خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پر کرده بر سه پایه نهادند
 انوپرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتک
 چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ
 آن حضرت که جای دل امت بانداک فاصله ایستاده بودند و
 رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آلود
 برخاسته حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر کردند و تیر
 و تفنگ از محازی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش
 افروز سبب موامت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند
 تاب حمله او نیاورده بر هم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و
 پهلوئی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دو سه
 کس از آنها پا بر سینۀ من نهاده گذشتند و بمقدار اعتماد رانی و
 کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درینوقت شیر بمردمی
 که در طرف سمت چپ بودند قصد نمود انوپرای سه پایه را گذاشته

اقبال سلطان محرم با مبدیۀ مظفر حسین میرزا صفوی آرامنگی یافت
 و حضرت شاهنشاهی با جهان نشاط و کامرانی بمنزل شاهزادۀ
 عالی مقدار تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند
 به اکثری از اصرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتغای
 امرا و نفاق خانخانان در عقدۀ توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباہ
 به برهانپور معارفت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوبه
 رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد
 حسین خان تکربه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر
 مستبدازان قریب ده هزار سوار موجود بکومک او مقرر شد و سواى
 این دو هزار سوار احدی که مجموعه دوازده هزار سوار باشد بهمراهی
 او تعیین گشت و سی لک روپیہ خزانه با چند حلقہ فیل همراه
 ساختند خلعت ناخره با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه
 و پنج لک روپیہ بصیغۀ مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از
 فراغ مهم سازی خان اعظم روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف
 بفشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در اثنای شکار انوبرای که
 از خد متکاران نزدیک بون بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته
 بون کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی
 درخت گاوی نیم هورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیرى
 دروغایت گلانی و تادوری غضب آلود از میان پنه چند که در آن
 حوالی بون برخاسته روانه شد با آنکه از دو گهری روز پیش نمائند
 بون چون فوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که درچه مرتبه است
 بون با چنددی که همراه داشت شیر را فیل بندکرده کس بجهت خبر

ناصواب سررشته تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که عرصت
 غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسب و شتر بسیار
 سقط شد و از قضای آسمانی باران بيموقع که در واقع قهر و سخط الهی
 بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لغری و زبونى دم
 خیز شده حرکت نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالفان
 تیره بخت صلح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرده تبهه حال
 بیرهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر
 بحال تبهه به برهانپور آمد دولتخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی
 خانخانان کرده بدرگاه و الا معروض داشته پای خود را از میان
 کشیدند خصوصاً خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان
 است یا این خدمت را مستقلاً بدو باید گذاشت یا اذرا
 بدرگاه طلب فرموده این نواخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر
 دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود خوش امید بگومک
 این فدوی مقرر داشت تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی
 در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیمت
 مستخلص ساخته و قلمها را بدست آورده ضبط و نسق سرهدها نماید
 بلکه ولایت بلجا پور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک
 محروسه سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته
 ندهد از معادت کورنش محروم بوده روی خود را به بددهای
 درگاه ننماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان در اینجا صلاح
 دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانانرا
 بدرگاه و الا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزاده بلند

دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشنه محبوب بدرود قلعه نذر
 آمد و او سراسیمه بدرود خانه افضلخان رفته در را محکم بست تا
 سه پهر در آنجا زد و خوردمی نموده تخمه پنا سی کس را بزخم تیر
 ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز رویون شد و همراهان او از بیم جان
 قرار بر فرار داده راه ارباب سپردند از آنخانه برآمده افضلخان را
 دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائرة فساد فی الغور
 او را بقصاص رسانید و این اخبار منعمآب بمسامع عنو جلال رسید
 فرمان شد که شیخ حسام بنارمی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران
 را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سروریش
 تراشیده معجز پوشانیده و از کون بر رخ نهانیده روانه درگاه سازند
 و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب
 عبرت و بیداری سائر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد
 الخلفه الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعظم
 ممالک محرومه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبه ملتان
 بود بحکومت کابل سرفرز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت
 آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینوقت او را بحوالی دار
 الخلفه گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
 روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریانت چون قبل ازین
 خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن
 به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و ترد
 منافی سپاهگری و گردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران پیداکهات
 برآورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای

بایستخود آمده ام اگر با من همراهی کرده اسداده و معاشرت نمائید
 بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت
 خواهید بود آن مفسدان ساده لوح " را بکلمات ابله فریب از راه
 برده با خود متفق ساخت و متیقن آنها شد که این خسرو است
 و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بسرعت هرچه
 گمانتر خود را به پنده رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ
 بغارمی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیارست
 پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند او با غیث بیگ
 از راه در پیچه که بطرف دریا بوی راه ادبار سپرده خود را بگشتی رسانیده
 فرد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضلخان و
 خزانه پادشاهی را منصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری
 از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر
 هر گورگ پور بانصل خان رسید و شیخ بغارمی و غیث بیگ
 بخشی نیز خود را بانصل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و
 دلگشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان بااعتضاد
 اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه و خیم العاقبت شد و چون
 خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بنیکی از معتمدان خود
 سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش
 نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز
 همزبون همه جا و همه وقت ترین حال فدائیان جان نگار صنت
 بانندک زد و خوروی سلك جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر
 بلو قدم ادبار بدرون قلعه نهان لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام

من قبله راست کردم برسمت کعبه کلاهی

میان خانه این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست از پیش آمده معروضداشتی که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشه سر کعبه نهاده بر لب آب چون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هلود و عبادت آنها میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت اینجماعت را می بینی و این مصراع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قوله کلاهی

میر بی تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که

من قبله راحت کردم برسمت کعبه کلاهی

ملا علی احمد مصراع ثانی را تمام ناکرده بپنجه انداخته و تمام شد - از عجایب امور که درینولا جانج گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتند - و شرح اینواقع بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبه بهار بجانب گور کهنپور که مجدداً بجایگزین او عنایت شده بود و از پتند به سمت کوره معیانت است متوجه گردید و در پتند شیخ حسام بنارمی و غیاث بیگ را که دیوان آنصوبه بود باجمعی از منصبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان وزی ایشان بر لایمت او جیتیه که در نواحی پتند واقع است رسید و بان مفسدان واقع طلب رابطه آشنائی و کجتهی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قید زندان گریخته

ولی محمد خانرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی بگذرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیف مرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت که مبادا خان غریق شود و دمت خانرا گرفته از آب بر آورد (بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجروز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست و چون از بیکان پی در پی نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را منانی و مغل میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید به تهیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتخت ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی همرفتد شکست خورد و امیر سر پنجه نقدیر گشته بقتل رسید و مدت حاکمیت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آنین بظهور آمد واقعه فوت ملا میر علی احمد مهر کن است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر فواید میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهر کن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار سبق بایشان مینمود و باهن نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانکه غریب برسمیل ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند و شیادی برسم تقلید سماع میکرد برین بیت امیر خسرو که بیت • هر قوم راست راهی دینی و قهله گاهی

درستم از غون و حاجی بی قوشچی و علی بیگ بی منقبت دیوان بیگی و شاه کوچک بی دیوان بیگی که خود تربیت نموده پمربته امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعه بمران زادهای او امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانیده و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریرک چندی از امرای اوزبکیه بروخروج کرده بسیاری از ملک او بتصرف در آوردند ولی محمد خان هرچند دست و پا زد بجائی نرسید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد هرچه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت برگزیده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه برد که مگر بامداد و کومک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خوئی و دلجوئی بانراط که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما امت دقیقه فرو گذاشت نموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت میداشت شنیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته خان را ضیافت کرد اتفاقاً جوی آبی در میان مجلس جاری بود اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی جوی گذاشته بودند که مردم ترده ترده گرد اتفاقاً شاه دست

سوار که باستیدغال زانای مقهور با او مقتر اند چهار هزار سوار از گرد گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهای رسانیده معادلت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد بود برسم مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پرگنه باری نهضت فرمود *

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری خورشید گیتی امروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی آغاز شد جشن نوروز در شکار گاه پرگنه باری آراستگی یانت چون هوا روی بگرمی نهاده بود عمان معادلت بمستقر الخلافت معطوف داشتند درین اثنا از عرائض صاحب هویه و واقعه نویسن کابل همسامع اجلال رمید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان روای ایران التجا برده - تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده بامداد داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرمند داشت و آخراز بد فرجامی نجوست ازلی که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک خویش برگشت و ستمگاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سراز امرای اوزبکیه را که عمدهای دولت او بودند مثل

شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردد چاره‌ده پانزده شیر فقیر دیده که در فضای جهروکه طرف دریا میگشتند و شیر بازان همراه بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیح مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس برسم ماچق ارسال داشتند بهیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهرزاری ذات و پنج هزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهرزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعیین یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهم آورده باعث تضاد اعتبار بد اختر پای ضلالت و ادبار افشرد، قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم استقلال و استکبار مینزند خانخانان را باده دوازده هزار سوار دیگر که سیفخان بارهه و حاجی بیگ اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب که حاکم جوینزه و سفول باشد از انجمله بودند بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر بسوخت و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع و فیل خاصه و تومان و طوغ بخانجهان عنایت نمودند و بر اقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبد الله خان شتافته از جمله دوازده هزار

ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند
 درینوقت قلندری شیرین پیشکش کرد بغایت تذار و قوی و عظیم
 جفته در خوردی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام
 فهاده و چغان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب
 فرمودند که با کلو جنگ اندازد و خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده
 بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند
 شیر بجانم جوگیان دریده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت و
 بطریق ملاحظت نه از روی غضب چنانچه بماده خود جفت میشود
 بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و
 آزاری نرسانید بوی حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند
 که کورفضای جهر و که طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه
 چهار شیر بان کله چوبها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا
 مکرر آرد بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاه
 داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برسم پیشکش آوردند و درفضای
 طرف دریا بی زنجیر و قلابه میگشتند و بهر شیرین دو شیربان
 موکل بوله طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تذار بهم رسیده
 یکی سران نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیردل مکرر
 اینها را با هم بجنگ انداختند جذگ شیر در خور شیر نیست در
 محنتی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیرین با
 یکی از آنها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن
 و میخند و کلان شدند و این از غرایب امور است که در عهد فولس
 جهان گیر پادشاه مظهر آورده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که

اسب و فیل لطف نمودند و چون از ملوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکی و مستغنائی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند و لایحه گجرات را به تیول خان اعظم میرزا عزیز گوکه بنامت فرمودند و مقرر شد که خود در سلازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر گلان او به نیابت پدر بحکومت و مراسم آنملک پردازد *

آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه چهار دهم ذیحجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا برخوردار خالف عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم غرق مروت بر فراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که دولت سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دوامان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و همیشه بر پیشک امرا آمده اند جد گلان او میر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بود و تا بود بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون فکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته ملک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین درسه کلمه مختصر ساخت چون مهم زانا چنانچه باید از مهانتخان متمشی نشده او را بخدومت حضور طلب داشته عهد الله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت او بدیست لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پاینده اتالیقی

روپذه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودی مامان
 نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی
 انار الله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروزه
 مسافت خواهد بود پیاده شتاندند امرای عظام و ارکان دولت و
 سائر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند
 بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده
 تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهایی کلی
 برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن
 حضرت پانزده لک روپذه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد
 پنج لک خانی رایج توران به نزدیکی امروز شایع ست خرج شد -
 از غرائب آنکه حکیم علی نقی در خانه خود حوضی ساخته و
 در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و دران
 خانه بقیچه رختی و چند کتابی نهاده و هوا نمیکداشت که یکه قطره
 آب بآنخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران
 کنج سری به آب فرو می برد زیند چند پیش می آمد در سه
 زیند پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود
 را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه
 جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند
 آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب
 در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دوهزاری
 مرفراز ساخته پدرتخانه معاودت فرمودند - درین تاریخ خانخانان
 بوضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی هیگل بود و کارهای
 عمده از متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام
 داشت درینوقت مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و در هزار و
 پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرها
 که بگومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ
 و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانایی
 مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران
 کار دیده بگومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدی و در هزار
 توپچی پیداده و هفتاد توپ و کجناں و غیره و شصت زنجیر فیل و
 بیست لک روپیه خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میر میران
 یزدی که مچملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض
 اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه
 بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدرون تاریخ خانخانان سده سالار
 بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دوتسبیح
 مروارید و چند قطعه لعل و زمرود برسم پیشکش گذرانید قیمت
 آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر جنس
 بنظر در آورد زاجه مانسنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته
 ضامن یورش دکن نموده بدانصوب شتاب چون خانخانان تعهد
 صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شفقار شدن حضرت عرش
 آیشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافتی بود نمود و نوشته داد که
 در عرض دو سال اینخدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای
 لشکری که در آن صوبه تعیین ست دو ازده هزار سوار دیگر با ده لک

حیوانات خوش نما امعاء و بر قدرش می افزاید و در انجان ناطق
 بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و پامه
 و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنه و طاووس و آهو
 و چکاوک توپغون دیده شد - از غرائب وقائع آنکه جلال الدین مسعود
 پسر میرگیسور و بیعت هیات پسر و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی
 در حالت احتضار فرزند دلپند انیون از دست او خورده بعد از
 فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعنخان
 کلانتر از عالم گذشت و حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط
 بوی داشتند او را کنیزی بود که توجه خاطر بار ظاهر میخواست
 و انیون از دست او میخورد بعد از فوت لعنخان انیون خورده
 زینتی راه عدم شد - در هندوستان رسم است مستمر که زنان هندوان
 بعد از مردن شوی زنده بآتش در آمده چنان گدای صحبت می
 سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش
 در آمده خود را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت
 بفرزند شنیده نشده درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیح قائم
 خان پسر مقیم شان را در عقد ازدواج خود در آورده پیدایش محمل
 مخاطب ساختند و چون خیر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید
 اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده
 جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و پنده را بافضلخان پسر شیخ
 ابوالفضل مقرر نمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت
 از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدومت
 عرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند پلند اقبال خود حضرت

معاودت لوامی آسمان سامی از لاهور به مستقر خلافت

روز یکشنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب لاهور
 خلافت آگره اتفاق افتاد قلبح خان بحکومت دارالسلطنه
 لاهور و میر قوام الدین خوانی بدیوانی صوبه مذکور معزز
 گردیدند - روز پنجشنبه هزدهم ذیقعده دارالملکه دهلی محل نزول
 ریاضت اجلال گشت و در منزل ملیم گتہ کہ سلیم خان افغان در اہل
 بحکومت خود بر لب آب جون اساسی نہادہ چہار روز مقام فرمودند
 تحقق مر منزل بکیفیت دل نشین است چون ساعت در آمدن
 ہدارالخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجہ مقصد
 گردیدند راجہ مانسنگہ از قلعہ رھناس آمدہ دولت باریاست بکصد
 رنجیر فیل برم پیشکش گذرانید •

آغاز سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجہ سنہ ہزار و شانزدہ ہجری آفتاب
 عالمتاب بہ برج حمل معادت تحویل ارزانی فرمود مال سوم از
 جلوس جہانگیری آغاز شد در موضع رنکہ کہ در پنج گروہی از
 دارالخلافت اکبر آباد واقع است جشن نوروزی آراستگی یافتہ
 فرین جشن دان افزو خانخانان بمیصب پنجہزاری ذات و پنجہزار
 سوار سرفراز شد خواجہ جہان خوانی بہ خدمت بخشگیری ممتاز
 گشت روز دوشنبہ پنجم ماہ مذکور بعامت معادت قرین داخل
 اوک دارالخلافت شدند راجہ نرسنگدیو یوز توپغون پیشکش کرد در
 جمیع جاندار از انسان و حیوان توپغون خوب میشود لیکن در

کهنوز نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد
 میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که ملصله آنها از
 غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان
 بهزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمینی
 بوس دریاقت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده
 جاگیر معموره تنخواه فرمودند عجاله الوقت دوازده هزار روپیه برسم
 صد خراج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیانت نمود
 با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزوده
 موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اتمه نفیس و چینیهایی
 فغفوری و خطائی برسم پیشکش معروضداشت آنچه پسند افتاد
 برگزیده تلمه بار بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتر
 لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل
 تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و
 خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاد بود مقبول خاطر مشکل
 پسند افتاد و الحق تا حال مدل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر
 قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت
 خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن
 اینحال فرستاده شریف مکه مکتوب محبت طراز و پرده در خانه
 مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف
 فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک
 روپیه را از هر جنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف
 روانه سازند

شهوار هارند و منزل بمنزل باین رسوائی می آورده باشند - از فرامیاب
 آنکه قاسم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی مرنرازی داشت و با
 حکیم فتح الله نغار خاطر ظاهر میکرد روزی او را بنادولتخواهی
 منسوب ساخته عرض نمود که در هنگمیکه خسرو راه سعادت گم
 کرده آواره دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت
 درین است که ولایت پنجاب را بار داده این مباحث را کوتاه باید
 ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع بمرگند نموده مباحثه کردند
 و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت گرداز
 خویش گرفتار آمد و موگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد
 محل نزول زیات جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف
 در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح انگذد و در یکروز میصد جاندار از
 قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت
 زمین بوس دریافت او از تربیت یانتهای حضرت عرش آشیانی
 امت انار الله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته
 شمشیرهای نمایان زده بمناسب عالی و مراتب بلند ترقی و
 تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار
 روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کل
 و قبض افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و نیل مست
 و اسپ خامه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت
 آنصوب فرمودند پیرخان پسر دولتخان لودی را که بمنصب
 هزارمی و خطاب ملابتخانی عز اختصاص داشت بخطاب والای
 خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند - و در ازدهم ماه شعبان بهار السلطنت

بعرض بنام شاهنشاهی و مالدید آنحضرت از مسکن بر آمده صلابتخان و
 ظاهر شدند و او بعزمت هرچه تمامتر آمده سعادت گزینش در بخت
 بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابتخان
 معروضداشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این
 حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرستاد
 روانی تمکن جمعه حکم باحضار آن خون گرفتار نمودند یکی
 از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین
 نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابتخان عرض
 کرد که تویی ازینها بنویسد جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن
 نیست که حقیقت تراز واقع بعرض اشرف بعد حکم اقدس شده
 که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان
 قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از تجویب
 نوالدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماده الدوله
 و هندی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و صلابتخان
 التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آید
 کز بدشواری میگردد صواب آنست که آن نوشته هذوی اعتبارخان
 بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنها در آتش اندازد تا بزد
 نلعین بندگان دویده نگردد آنحضرت التماس او را قبول فرماشته
 موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی موجب حیات و نجات
 خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران روز بصلابتخان نویسد
 این حرف مندرسته ماندی... غالب ظن آنکه او نیز مراد او را رنگین
 ساختن و در تلب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خروار گوید

بجهت بیاموی در لهور توقف کرد و آصفخان را از تغیر احوال
البنو و وزیر الملک بمنصب وزارت و کالت بلنگ پایگنی بخشیدند
و خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند در وقت آنحضرت
بجکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطف شدند بنیل نورالدین
محمد و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردند
که خسرو را از قید و حبس بر آورده بمطنت بردارند محمد شریف
بسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان را
که صاحب اهتمام بودم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشته
با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود
در آوردند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی
بجهت او فرستند و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج
بشش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس
در زمره فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی
نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرب
نمودند که در انجمن راه قصد آن حضرت گرفته خسرو را از قید
بر آورده اهل غنچه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی
از زلفای خویش رنجیده بر هندونی تومیق خواجه زیسی دیوان
شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخته
و او گرم و گریا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا
نمود شاهزاده فی الفور موار شده بخدمت پسر واک قدس و فتنه حقیقت بود
معرفد ایشانند مقارن اینحال آصفخان نیز خبر یافته بمنزل صلاحیخان
رفت و آنچه شنیده بود مذکور سلطنت بلجمله چون شاهزاده

مملکت زمینی بوش دربانست و هرکار عقیمان را به تپول او
 صرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال ایحال خبر
 رسید که میرزا شاهرخ در مالوه و دیعت حیات میبرد حق تعالی
 غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شش پسر ماند اول
 حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهادند بعد از آن میرزا
 سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از
 میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خدمت
 شایستگی خویش بمناسب مناصب اختصاص یافتند .

مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده
 مقبوضه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان
 و کابل تاغ بیگ خان از شهر و نواحی خیردار باشد - و از مواعظ
 به اندیشی هواداران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل و شت
 خویش و بقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ابتدا روزی
 چند خسرو را بامیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر
 شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسداری
 هر روز نوبت آصفخان نورالدین محمد پسر عم او باجمعی از
 قوگران او پاسبانی میدمود و در جائیکه خسرو می بود نورالدین کنها
 صیغرت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه
 قابو بدست افتد به ترتیب اصحاب شورش پرداخته او را از قید
 برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل فهضت فرمود امیر الامرا

مهرها که کرده در غایت سفیدی و در میان خانه قبری کنده
 و درى يك لخت بران نهاده و چون پرده آن در برداشته
 تابوتى بنظر در آمد بعد از آنکه تخته از بالای تابوت برگرفتند
 موت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابیده است دست
 چپ را بجهت مترعمورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کمراس
 هم بالای مترمانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است
 بومیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک
 تصرف نکرده موی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بینی درست
 و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری
 از پایین و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک
 خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بود
 انگشت و ناخنهای دست و پا درست پوست خشکی بر استخوان
 کشیده و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی
 هومیان آن درست بنشیند معلوم نشد که سبب این چیست
 ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از آنکه بعد از تفحص و تحقیق
 ببری را از دیهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال
 شواجه تابوت از پرمیدم گفت که از پدر وجد خود شفیده ام که در
 جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکیرنی این مرد شهید
 شده و العلم عند الله درینولا ارسلان نام اوزبکی حاکم کهمرو آمده

(۷ ن) دو دندان بالا دو دندان پایین از میان لب نمایان

گوشتی که الت

و مسجد فریبه خانه عنکبوتی بنظر آن خطمصرک برآمده که بگمانش
 خمر چنگی بود گلوبی ماوی که بدرازی فوذرخ غرضی باشد گرفته می
 فشارد لفظه توقف فرموده تماشا میکند تا ما را جان بداد چون تمرکز
 جهرضار سید که در ضحاک و با میدان که سرحد کابل است کوهی واقع شده
 همان کوه ممپنی نامیده اند و مدون الحوائج تابت نام عزیز بیست و سه
 هفتصد و هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان نمیدهفتن و تحضایش از هم
 فرسخه و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زحمتی است
 برگردنش که چون بنده را از قرازل زخم برگیرند برون ترخج نسلیدها
 همان بنده را بالای زخم نهدند برون نمی ایستد چون اینطرف
 فرابت تمام داشت براتم اقبالنامه حکم اشرف شد که بخود بدانجا
 وضه بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت
 یالید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن
 و خمر جراحی نیز همراه کردند کمترین عیش منزل طی مسالمت
 نموده بمقصد پیوسته و شب در موضع با میدان که جمعی از سادات
 و جوانان در آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن الحوائج
 تابت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم
 از زمین بلند تر یکی را بر فراز آن برآوردیم تا از دست دیگران
 گرفته بلا گشت و خود نیز برآمدیم (درون دالان سه ذرع در طول و یک
 و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان درخی دیگر) و
 درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و

رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد
 قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی تاامل و توقف جریده بر سبیل یلغار
 متوجه بردوان که به تیول شیرانگن مقرر بود می بود او از آمدن قطب
 الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته
 زحید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون
 از روشن آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب
 گفت که این چه روش توژک و طرز سلوک است خان مردم را
 مناع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرانگن از چهره
 نهال نقش قدر استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد
 گرم و کیزا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدینخان زخم کاری زد چنانچه
 زوده و آهشانی او بیرون افتاد و او بهردو دست شکم را گرفته با آواز بلند
 می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر خان کشمیری که از
 بندهای عمده بود و از شجاعت و جلاوت بهره تمام داشت اصپ
 را بر انگیزته زخم شمشیری بفرق او زد و شیرانگن شمشیر سیخکی
 به پیر خان زده کارش تمام ساخت درینوقت ملازمان قطب الدین
 خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند
 و چون قطب الدینخان نسبت گوکلتاشی داشت و از امرای عظیم
 الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر
 قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و امام خان
 صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی

که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند. و تفصیل این
اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران
پناه طهماسب صفوی بیه بدد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار
به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تهنه شده بود
پیوست. و خانخانان غایبانه در ملک بلدهای درگاه منتظم ساخت
و زنان یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان
مظفر و منصور ازان یورش معارفت نمود حسب التماس او بمنصب
لیق سرنراز گردید و در همان ایام ضمیمه میرزا غیاث بیگ را نامزد
او کردند و چون موکب اقبال حضرت غرش آشیانی انار الله برهانه
از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال ران
سفری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان معزز شد و حضرت
الذفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرانگن اختصاص بخشیدند
و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده ببلای صوب فرستادند
چون بمرض رسید که طبیعتش بغثه جوئی و شورش طلبی مجبول
و غلطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود
که اگر بزجاده صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود وارد و الا
روانگی هرگاه و الا سلاخ و اگر در آمدن خود تعلل نماید بهزرا رساند اتفاقا
قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او به مظنه گشته هر چند
راخصور طلب نموده او عذرهای دور از کار پیش آورده اندیشهای
یافته بخاطر راه نان قطب الدین خان حقیقت حال را بدوگاه والا
مرض داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانگی درگاه سازد و اگر
از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بفومی که در حضور هنگام

و حال دوم از جلوس اندلس بخودی و خیرمی آغاز شد جشن نوروز
جهان آفرین آواستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان
و بهائیان سلطان حرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده
علم و نقاره و تومار و طوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت
مجموعه و زمان محمود رایست عزیزت بصوب کابل ارتفاع یافت
قلنج خان بحکومت و حراست لهور سرفراز گشت دو کوه بی
دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیرید ظاهرا
ازین سبب کوه بیدولت میگویند. و از وقایع آنکه چون امیرالمررا را
بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین
تاریخ آصفخان بوالا منصب وکالت فرق عزت بر انراخت خلعت
خاصه و دولت و قلندان مرصع لطف فرمودند او علمی که بچهلی هزار
روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را بد
همراهی خود التماس نموده که سرشته دنترو کند با او باشد. روز
پنجشنبه هجدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باغ شهر آزادی گلپه
محل نزولی ریاست اجال گردید از پهلستان که در کنار شهر واقع
است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نقار کردند و مقرا
و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باغ شهر آزادی باغی طرح
انگنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از
گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موبک گیهان
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهدان صوبه بنگاله
بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که بخطاب شیرانگن
اختصاص داشت قطب الدین خانرا کشت او را نیز بندهای پادشاهی

و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند و درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگنه زدهای دلهای خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر فیض مآثر بنشاط شکر و رغبت فرموده بجانب کرجهاک و نندانه که از شکار کلههایی مقرر صوبه پنجابست نهضت مویک گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بنشاط شکار پرداخته عنان معارفت بهار السلطنت لهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیله گاو و گورخر و آهو شکار شد بزکوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دوسم و بیست و چهار سیر برآمده بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی دوسم و سه آثار برآمده هفده من خراسانی باشد و نیله گاو چهارده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده سیر که هفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عرایض راجعه نویسان صوبه بهار بمصامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی پیرانش را و سنگرام بنزخم تنگ آواره صحرائی عدم گردید *

آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات مالیات بجانب کابل

روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعدة هزار و پانزده هجری آفتاب جهانتاب بخانه شرف خودش سعادت تحویل ارزانی فرمود

(حاکم ولایت خاندینس در خبث و غیبت حضرت عرش آشینانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمن که بفرزندان صلبی نداشته باشد اما چون طینت آن حق ناشناس بخت و نفاق سرشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همان و در مدعا نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نصتعلیق را بغایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که براجہ علیخان نوشته از خبث و غیبت هیچ نرر گذاشت نکرده و آنچه بزبان قلمش آمده بی محابا و ملاحظه روی کاغذ بلکه روی دل را میاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته بعیوضی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان او از بد ذاتی و سگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه امیر در امورالراجہ علیخان برآمد و بدست خواجه ابوالحسن افتاد خواجه سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت در میان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که بخواند آن بی آزر دیدها را سخت کرده بیهابا خواند ایستادهای پایت سریر خلانت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر زبان آوردند هر چند که استحقاق انواع و اقسام سیامت و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشینانی بفریاد او رسید

سعادت زمین بوس در یانت و میرزا علی اکبر شاهی حکومت کشمیر
 جوهر از گردید و مقرب بخان فیروز که بجبهت آوردن عثم و فرزندان شاهزاده انیال
 رفته بود بهمران شاهزاده از اژدن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مرحوم
 سه پسر و چهار دختر مانده بود پس قلن طهمورت دوم ^(۵) پایمتغر سوم
 هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان
 محمد الرحیم بود در آخر شاهزاده انیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به
 پسرش ظاهر میکردند و در معاشرت بختاب فرزند ^(۶) اختصاص بخشیده
 بمواظف بیکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم صاحب
 الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس در یانت و منصب سه هزار
 و خطایب صلا بختانی عنایت نمودند (و همدوین سال مرتضی خان
 بصاحب صوبگی گجرات سرنزاری یانت) و قطب الدین خان گوکلتاش
 بصاحب صوبگی بنگاله از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید
 خلعت با کمر مرصع و اسب قبیچاق با زین مرصع مرحمت
 نموده و منصب او پنجهزاری ثبات و سوار مقرر شد و در لک
 روپیه بصیفه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بگومکیان او
 لطف نمودند - و هم درین تاریخ صبیغه شاهزاده سلطان مراد برادر
 خود را بشاهزاده پوزیز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه
 از مقصود جنس برهم سلجوق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک
 روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غریب موانع ظاهر
 شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز گوکه است که بر راجه علیخان

(۵ ن) طیمورت (۶ ن) بانسفر (۷ ن) هر یک نسخه

بیایه در آتش میخورد و کله گوشه نخوت کج نهاده غلیم را موجود
 تصور نمیکند (و پیوسته همیشه و طرب مشغول بوده همه روز انواع
 ترتیب داده بمقایله و مقاتله میروند میفرستد و آثار غلبه و تملک
 ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از
 اصرار و منصیبان را که قرا خان ترکمان و یخته بیک بجلی مخاطب
 سردار خان از انجمله بودند بپرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی
 ترخان بکومک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقاً شاه عباس رتدن
 میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده وقتی
 بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرستاده که دست از قلعه باز
 داشته هر کدام بجای و مقام خود شتابند و فرمود که حسین
 بیک لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بلدگان حضرت
 برود و مرسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگفرانده
 بالجمله پیش از آنکه انواع جهانگیری بقندهار برسد لشکر قولباش
 بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین
 بیک مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم
 اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت بر انراحت و شاه
 بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده
 قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند (و بدین مرحمت آنحضرت
 هم ملک تهته را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتان و بزرگان
 روزگار بمرمی بود) درین تاریخ شاهزاده پرویز از سهم را نا آمده با کومکدان

کوهند و شلیخ بختابا بنرتضی خاننی مر بلندی یافت و بجبهت میامت
 بر عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دار هانصب
 کرده جمعی از مفسدان میاء بخت را که با خسرو زنیق طریق بغی
 و ضلالت بودند باتسام عقوبت بردار کشند در اوراق سابق ممت
 ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران مرصه شهناسبت
 به تسخیر ملک رانا تعین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اعرف
 شده بود که جمعی از بندها را بر مرآن مهم گذاشته خود با آصفخان
 متوجه دار الخانات اکبر آباد گردد و درینوقت که بنیامن اقبال بی
 زوال اطغای نائرا خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده
 عازم درگاه والا شود - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر
 لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا
 همراهان خود را بان عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت
 برگیرد درین هنگام بمسامع جلال زمید که حسین خان شاملو
 حاکم هرات خبر شنقار شدن حضرت عرش آسبانی و شورش
 خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیستان را همراه گرفته بالشکر
 خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ
 خان باعضاد اقبال روز افزون با استحکام برج و باره و انتظام مصالح
 قلعه داری پرداخته مردانه پای همت انشوده بالای ارک جائی
 بجبهت نهستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را
 مشاهده مینماید (در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و مر برهنه

بیرونه و یراق ازو گرفته نظر بند داشتند - روز دوشنبه سلج غیر محرم
 الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران
 بمصامع اقبال رسید حکم شد که امیر المرا بر جناح امتعجال شناخته
 خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود
 را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته
 و زنجیر در پا بنوراه چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان
 جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را
 بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو
 ایستاده میبلرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم
 بهره گویی و از خانی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون عرض
 او به پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن بگذاشته حکم
 فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در
 پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بردار
 گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست
 خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار بهر زنده نماند و به تنگی
 نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر
 میگردانیدند از غایت بی آرزوی پوست مگ بر روی کشیده در کوچه
 و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورند -
 این روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند
 در یک شبانه روز گرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد
 و چون در برگنده بهیومن و ال شلیخ فتح کرده بود حسب التماس شلیخ
 دران مقام برگنده آباد ساخته بفتح آباد موهوم فرموده بشلیخ عنایت

از حدود متعلقه خویش خیردار بوده هر جا از آری ظاهر شود صفتی
در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد
بخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هر چند
تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سودهرة رفتند چون
شب بود مردم او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بیملاج بدست
آوردند و کشتی دیگر پر هیبه و گاه یافتند ملاحان کشتی هیمه را
بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی موار شده خواستند
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریانته کشتی و
در میان آب بجائی بردند که بر ریگ نشست و خودها در آب
چسبه بشناه گذشته این خبر بمردم سودهرة گفتند اتفاقا چودهری
پرگنه سودهرة ازین شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان
را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم آنطرف
فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود
آگاه ساختند مقارن اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره
و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و
دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر
ضالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنه گجرات

(۲ ن) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی
بودند بکنار دریا رمیده بمایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را
در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش
کس بیش نبودند لاله لاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه الخ

گفتند که میان دو آب و پرگناتی را که دران سمت واقع است تاخت و تاراج کرده بجانب دارالخانات اکبر آباد باید شتافت اگر کاری از پیش رفت نبها و نعم و الا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ممکن آنست که از راجه مانعگه نیز معارفتی و مدعی بشما برسد و درین میرو مسافت دور بندکن حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن بیک گفت این کنکاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من در قلعه رهناس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهناس ده دوازده هزار سوار منل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر پادشاه از پی شما بیایند ما جنگ را آماده ایم و اگر اینحدود را بشما ارزانی دارند یک چندی بر روزگار در ساخته انتهاز فرصت و قابورا طلبگار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کجا گردد فردوس مکانی بابر شاه و جنّت آشیانی همایون پادشاه بیادری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معینا ایشان خزانه بداشتند و من چهار لک روپیه در رهناس دارم پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود را بقبضه اقدار آن برگشته روزگار سپرده بود کنکاش او را مرجع داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیک خواست که از آب چناب عبور نموده خود را برهناس رساند چون باطرفه مهالک نیرامین رفته بود که گماشتههای جاگیر داران و کروریان و غیره

پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماقات بدخشان علف
 تیغ انتظام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند
 خسرو با حسن بیگ قرار بر فرار داده آوارگی بادیه ناکسی و زشت
 نامی گشت انتظام بحسن سلسله خلافت شیخ فرید رایت فتح و
 فیروزی بر انراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه مانع
 مندوتیچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت
 با مکپال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ
 آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسالداشت آخرهای همان
 روز بهارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی
 بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصه کرزار شدند
 و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار نهاده راجه
 باحو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت
 فرستادند که هر جا ازان حرکت بادیه ضلالت آگاهی یابد گرم بگیرا
 شتافته او را بدست آورد شیخ یک میدان راه پیش از نوردگاه
 فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعسکر
 دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده ترا بهم
 بالنبای اقبال بود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش
 عاطقت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود
 ظاهر ماخذه و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه
 دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از
 فرودگاه بر آمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنگلشن
 خواست چندی از امدانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند

خود نیز از پی او شتابت قضا را دران شب باران عظیم شد و جمعی از اوباعن واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام غیبه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاول و تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و اید گردیدند و هیچ بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقه اوباب زوال و کمال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب بیاض خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی و پل سفید نشده بارگی توکل بآب و اندر تمام فوج او بنیامین اقبال بجزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب سیر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار اینست که من موجب تروند خاطر همراهان بود از میرنا پسندیده نمود و شیخ جواب نا سلام بمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلته پوشیده مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نائرا قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات باره که هر اول لشکر منصور بودند داد جرات و جلالت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و خود زخمهای کوبی برداشتند از انجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جانستار سرخ روی دین و دولت شدند درینوقت سید جمال بخاری که التماس بود با برادران خود بکوشش فوج هر اول شناخته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج برتغاور نیز تومن شهادت برانگیخته بمیاس اقبال روز انزور مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه پرده راه فرار

دنبال او داشت و بتوزک میرفت امیرالامرا و مهابتخان از خصوصیتی که با شیخ داشتند حرفهای مغل معروف داشتند و او را بنا و لخواهی منبهم می ماختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته میروند و قصد گرفتن او نمیکند و آه هرگاه خواهد خود را باو میرسانید و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا در نیامده در خور اخلاص و قرار داد خود پاسخ گذار شد و دلاور خان بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشرایط تحصن همت گماشتند بمقارن اینحال خسرو بلاهور پیوست چون در دولت را بر روی خود معدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائز و قتال و جدال اشغال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده دوازده هزار موار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قومی پشت دارد درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هر چند بنصایح ارجمنند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت انصائب اوزانی داشته صبح بگاه که در حقیقت شام ادبار او بود

بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والاسی آمد بخسرو و خسران زنده
 در چار میشود و بغمون او از راه زنده آواره بادیه ضلالت میگردد و در
 مخاطبات خان بایا گفته مدار اختیار خود را بقبضه اقتدار او حواله
 مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن
 نبود ازین طلب امتشمام بیعنایتی مینمود و در اصل سرشت
 بدخشیان بقتله و شورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی از میدهند
 و با سیصد جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغی و کفران
 نعمت پیش میگردد در اثنای راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش
 می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را بآتش بیداد سوخته از دود
 دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوصاً اسپان
 سوداگری و طوایل پادشاهی هر جا بنظرش در می آمد متصرف گشته
 بهمراهان خود قسمت میکرد و پیاده را سوار ساخته همراه میگرفت
 قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن
 خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه
 تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده با استحکام
 قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف
 متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار
 نمودن خسرو و خاطر نشین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان خود
 را از آب گذرانیده خود با دلاور خان موافقت و موافقت نماید بالجمله دلاور
 خان به تیز روی بجانب لاهور شتافت و او پیش زنده خسرو را دید و خسرو
 از او ملك الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر
 طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در

پدر میلیده و متوجهش میبود هر چند آنحضرت بنوش فارسی شفقت
 والتفات مکرر او دلجوئی میفرمودند او بیشتر متوجه متردد میزیست
 تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذی الحجه بعد از انقضای یکساعت
 نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از لارک دار
 الخلافت انیر آباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از نفسی
 امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته اینخبر متوجهش را
 معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که
 پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه
 ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت درین
 امت که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شده چذین باشد در آخر
 ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو انگلد که شاهزاده عالمیان را
 بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت
 ایهان باز دارند و مویک اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او
 شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فرید میربخشی را با اکثری از
 امرا و منصبداران که بساعات حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا
 بطریق منقارخصت فرمودند و باختیار جماعت مقید نشده آخرهای
 شب خود رایتم فتح و فیروزی بر افراشتند و در سواد شهر (صبح مراد
 دمیده جهانرا بغرغ اقبال روشنی بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر
 میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بنی بود و در ظلمت ادبار راه را گم
 کرده سرابینه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در
 زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال
 بقراولنی و خبرگیری مقرر گشت در نواهی منتهه حسن بیگ

فرموده - وزیرخان بدینوانی ولایت بنگاله و تلقیم جمع آنصوبه
دستوری یافت *

آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب بنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعدة سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم
به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال
از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد و انصرده دلان خاک
نهین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت * * رباعی *

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنفشند

بساط سبزه لگدکوب شد بهای نشاط

ز بسکه عارف و عامی برقش بر جستند

و بآئین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را باتمشه گران بها و انواع
ظرائف و نغائص آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز
شرف هر روز یکی از سران دولت هزم نشاط آراسته بلوازم نثار
و پیدکش پرداختند * از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر
والقدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماحولیای مملکت
موهوم و راز خانی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و مراسم
گشت و این ماحولیای در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

بهالین گاه شان خضر ایستاده * بعد هم‌رهی انصاف داده
 برگ از زندگی صد بار خوشتر * خجل از خود با سکندر
 نهاد آئینه دل در برابر * از نسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشدانی
 با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود
 بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت مملکت
 شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و
 ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب
 آله باس عطف عمان نمودند و استیصال آن و خیم العاقبت در عقد
 توقف بماند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان امروز آراستگی
 یافت افتتاح این عقد دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده
 پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و
 آصف خان به اتالیقی شاهزاده سربلندی یافت لیکن در دیوان
 قضا برآمد این کار و کشایش این عقد دشوار بکلید همت صاحب
 قران شاهجهان پادشاه غازی رقمزده کلاک تقدیر بود درین مرتبه
 نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطف عمان نموده در دار
 السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود
 نکاشته کلاک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این
 حال محمد قلیج خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت بر امرات -
 ودلور خان افغان را بحکومت لاهور مرفراز ساخته بدانصوب رخصت

آصفخان و منصب معیر بخشی ترقی و تصاعد فرموده بوالا پایه وزارت بلندی گرای شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب کرد نفس الامر آنکه آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد و فطرت بلند داشت اینحرف از دست که هرچه در بدیهه نفهم یقین که تزییق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نظر را پسندیده می نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعرهای خوب دارد و این چند بیت^(۲) از انجا نوشته میشود * مثنوی *

زنوشین جام شب در چشم ساتی * اثر از می چومی در شیشه باقی
سلاح جنگ در دستش چنان چست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش دست
ز شوق آنچه انجا دید نرها * مرا اینجا قلم از دست افتاد
در کس رادر بیابان خطر ناک * زبی آبی فناد اندر جگر چاک
چو دست معی کوفه شد ز چاره * نفسها اوفتاد اندر شماره
مسیح بحر و مصاح بیابان * امانت دار گنج آب حیوان
لبالب کوزه صافی زهر درد * بنزدیک لب هر یکا چو آورد
موی آن یار دیگر کرد اشارت * چنین تا زندگی شان شد بغارت

(۲ ن) این چند بیت از واردات طبع اوست * شعر *

شهر گنجایش غمهای دل ما چون داشت * آفریدند برای دل ما صحرارا
رومید و مضطربم کرد و آنقدر نشست * که آشنای دل خود کز تمسلی را
جمع فر و کوی یار دانست * مهمل که ذکر ز پا نشیند
* شعر * زنوشین جام الخ

من و داخلی آنکه بیستی • که مادر میدانم این نیستی •
 بالجمله استغفای او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباہ رخصت بنگاله
 فرمودند چون بدار الخانات اکبر آباد رسید بخدمت مولانا قاسم کلهی
 شناخت مولانا هرמיד که ای جوان تو کیستی و از کجا می آئی و کجا
 میروی میرزا جعفر مجملی از احوال خود معروفی داشت و گفت
 که بحکم اشرف روانه بنگاله شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله
 بغایت معصوم بود کسی را که گناه کار میکردند به بنگاله میفرستادند
 و اغلب ظن این بود که زنده بر فرگردد ملا قاسم گفت که تو نغزک
 جوانی حیفم می آید که بنگاله بروی گفت اختیار من نیست
 توکل بخدا کرده میروم هرچه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار
 بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کربلا جگر گوشه های
 پیغمبر را شهید ساخت ازین نمط کلماتی چند خوش طبعانه کرد
 جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود
 بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او
 منصوب گشت شورش معصوم کبلی و باغی شدن قاقشالان بمیان
 آمد و مظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیگ و خواجه
 شمس الدین محمد خانی و اکثری از بندهای درگاه بمخالفان
 موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل
 سلامت کشیده در فتحپور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص
 نورانی ساختند ازینکه او را انجوازی و ناکامی از درگاه رانده بودند
 او برهنمون فی سعادت و بذرفه توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانیده
 بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک مدتی بخطابه

از وی رشدی دیوان بجانب خود کشیده مجال جاگیر را با ریاض
 طلب تلخواه می نمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده
 بود بزرگی و دولت از قدرت و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت
 شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر
 روی خلق باز کرده هر که با او میدی چهره ناکمی در آئینه خیال
 ندیدی در آغاز ملطنت مصدر خدمتی شده که اساس این دولت بدان
 استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت
 راجه مانسنگه را بمراهم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با
 چارقب و شمشیر مرصع و اسب خاصه لطف نموده بصاحب سربوگی
 ینگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوگلتاش را با انواع عوطف
 و اقسام نوازش مرفراز ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند. و زمانه
 بیک پسر غفور بیک کللی بخطاب مهابت خانی مرفرازی یافت. و
 شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که گوگلتاش
 آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت و شیخ حسین پسر
 شیخ میثاق خطاب مقرب خانی فرق عزت بر اتراخت و میرزا جعفر مخاطب
 بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستان بوس دریانت وی
 پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در عنفوان شباب
 از عراق به هندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی
 آصف خان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت
 عرش آستانی منصب بیستنی داخلی باصف خان لطف فرمودند او
 راضی نشده ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود این بیت هر چند از
 گفتههای او نیست چون درین مقام منامب افتاده نوشته شد * بیت *

والا سر بلندی یافتند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه
 عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از
 برهان پور بجهت نصائح و رهنمونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت
 شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوائی ایشان
 گشته و در هنگامی که آن حضرت برهنمونی دولت و بدرقه توفیق
 متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهم کردار نا پسندیده
 خویش بشعاب جبال دهرنیده پناه برده از اثر هواهای مخالف
 و آب های مسموم نیم جانی بدش نداشت از اجتماع این نوید
 جان بخش گرم گیرا آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان
 نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر
 و کالت سرزفعت بفلک سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی
 آراسته بدست مبارک خود پیرایه کردن عزت او ساختند - و میرزا
 جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک
 اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک
 نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت صده بود بخطاب
 اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ
 فرید بخاری را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده
 بوالا پایه میر بخششی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات موهوبت
 و دروغرسن بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته
 بمیامن تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب میر بخششی
 فرق عزت بر افراخت اگرچه همت بخششی داشت لیکن بخششی بود
 وزیر نشان و چند سال دندرتن را که لازمه خدمت دیوانی مت

کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی و دیعت نهاد
دمت قدرت بود *

بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار
و چهارده هجری بماعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم
شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلافت اکبر آباد حرمها الله
تعالی عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت
بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاردانی یافت خطبه
جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه امروز
گشت سکه دولت و اقبال با اسم همایون چهره مراد افروخت و چون
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید
خبرمن خرمین زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند و آرزو
مندان جیب نیاز را گوهر آورد. ساختند و زرهای مسکوک بتازه
روئی چهره مراد افروخت خطاب خجسته اقبال ابوالمظفر
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی برمشایر دولت ثبت شد ارکان
دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند
و سران سپاه که در صوبجات تشریظ خدمت و جانفشانی بتقدیم
میرسانیدند در خور شایستگی خویش باز دیار مراتب و مناصب فرق
عزت برافراختند جبین اخلاص بند با بسجود شکر این موهبت عظمی
نوزانی گشت زبان نیاز بقوای تهذیب بلند آوازه گردید. مقرر شد که
پدر بزرگوار خافان گیتی ستان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد
ازین درین کتاب اقبالنامه هر جا که عرش آشیانی نوشته آید مراد
ازان حضرت خواهد بود - امامی جمعی که روز جلوس به مناصب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اقبال نامہ جہانگیری

شایسته سرپر سلطنت و فرمان روائی و زببندہ افسر خلافت و کشور کشانی بلند اقبالی تواند بود کہ نہال مرادش از جوہبار رحمت ایزدی سرمبزو شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت هر برکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و مہور دارد و لمعات تیغ ہمتش زنگ زہامی ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مہرمتش افسردگیہای جهان بی آب و رنگ را طراوت و نصارت بخشد و چشمہ مار دین و دولت بہ آبیاری مرحمتش تشنہ لبان بادیدہ ناکامی را سیراب امید مازد و از فیض نفل معدلتش چارچمن ملک رشک ہشت بہشت شود و بہستباری سیاستش خار بدن فتنہ و آشوب از بیخ و بن برکنده آید و نظام کاخانہ ایجاد و انتظام سلسلہ کون و فساد بکف کفی و رای صافی لو منوط و مربوط گردند چون استعداد و استحقاق این

۳۰۶	ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی
ایضا	ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه ..
۳۰۸	ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند
ایضا	ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند
ایضا	ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند
ایضا	گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند
۳۰۹	نغمه سرایان هند



- ۱۷۸ آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف
 ۱۸۳ شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن
 ۱۸۶ ارتفاع ریات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم
 ۱۹۱ آغاز سال هفدهم از جلوس معلی
 ۱۹۴ نهضت ریات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور
 ۱۹۸ زرد موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره
 ۲۰۱ آغاز سال هجدهم از جلوس اقدس
 ۲۰۴ رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو
 ۲۱۳ متوجه شدن ریات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر
 ۲۱۵ آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع
 ۲۲۹ نهضت فرمودن ریات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور
 متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز
 ۲۴۰ سال بیستم از جلوس معلی
 نهضت ریات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب
 دار السلطنت لاهور
 ۲۴۶ نهضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل
 ۲۴۹ آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی
 ۲۵۲ نهضت ریات عالیات از کابل بصوب هندوستان
 ۲۷۳ نهضت ریات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر
 ۲۹۰ آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی
 ایضا معارفت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاهور و در
 اثنای راه توجه فرمودن از جهان فانی بقدمی سرای جاردانی ۲۹۲

- ۳۹ آغاز سال پنجم از جلوس مقدس
 ۴۹ آغاز سال ششم از جلوس مقدس
 ایضا رقیمة الوداد شاه والا جاه سلطان عباس
 ۵۴ خواستگاری صدیقه اعتماد الدوله ..
 ۵۹ آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی
 ۶۸ آغاز سال هشتم از جلوس اقدس
 ۷۱ نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر
 ۷۴ آغاز سال نهم از جلوس معلی
 ۷۹ آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی
 ۸۷ آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری
 دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن
 و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی
 ۹۰
 ۱۰۰ آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک
 ۱۰۴ توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات
 ۱۱۱ آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون
 ۱۱۷ مراجعت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد
 ۱۲۵ آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی
 ۱۲۷ توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر
 ۱۳۷ آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس
 ۱۴۹ معارفت موکب منصور بصوب لاهور
 دستوری یافتن شاهزاده گیتی ستان شاه جهان به تنبیه حکم دکن
 نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت آگره
 ۱۷۵

فهرست

صفحه

- ۲ ذکر جلوس جهانگیر بادشاه بر تخت ملطلات
- ۷ ذکر فرمتادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور
- آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و نزار
نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب
مسعود در تعاقب او
- ۸ آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات
- ۲۱ بجانب کابل
- ۲۲ ذکر احوال شیرانگن خان
- ۲۷ مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور
- ۳۲ معاودت لوائی آسمان سایی از لاهور به مهتقر خلافت
- ایضا آغاز سال سوم از جلوس مسعود
- ۳۶ آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

1875

1876

1877

1878

1879

1880

1881

1882

1883

اقبال نامہ جهانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشعی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

کہ آنرا اشیاک سومبئی بنگالہ

بتصحیح

مولوی عبد الحی و مولوی احمد علی صاحبان

باہتمام

کہنن ولیم ناسولیس صاحب

در کالج پریس طبع کرد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۵ ع

THE
IQBÁLNÁMAH-I JAHÁNGÍRÍ;
OF
MOTAMAD KHÁN.



PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



EDITED BY
MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES. LL. D.



Printed at the College Press.

CALCUTTA :

1865.